دستور زبان فارسی

دارای :

بخش نخست : ۲۱۶ قاعده —— ۲۶۱ تمرین با ۱۷۳ سؤال
بخش دوم : ۷۶ قاعده —— ۱۲۰ تمرین با ۵۱ سؤال



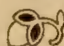
اثر خامهٔ
غلامحسین کاشف



سال نخست

صنوف رشدی واعدادی

کتاب شاگرد



استانبول
مطبعهٔ شمس
۱۳۲۹

دستور زبان فارسی | اثر کاشف

دستور زبان فارسی

اثر خامهٔ

غلام حسین کاشف

سال نخست

صنوف رشدی واعدادی

کتاب شاگرد

اسلامبول

مطبعهٔ شمس — روبروی بابعالی نمره ۷۲

۱۳۲۸

دیباچه

براربابِ ذکاء واستادان سخن پوشیده نیست ، که برای سخن راندن وتقریر کلام ، لازم است که عروس بکر افکار رابلباسی خوشرنك ومشعشع بپوشانند وبراوزیورها افشانند؛ تا جاب انظار تقدیر کنندکان نماید وموجب زهازه وخهاخه خوانندکان شود ؛ وآن میسر نشود ، مگر بدانستن صرف ونحو و وقوف کامل در آن علم .

علاوه بر آن ، نوشتن و خواندن بطرز صحیح : یعنی دانستن فن صرف ونحو یك مادر زادی زبان ورعایت قواعد آن ، بر هرفردی ازافراد انسان فریضهٔ ذمت است . وچون تاکنون دستوری منتظم وموافق اینزمان دردست نداشتیم ، لذا مؤلف وظیفه برخود دانست که کتاب صرف ونحوی ، در تحت اسم « دستور زبان فارسی » بطور ساده وآسان وباصول جدید تألیف نماید ، تا نو باوکان دبستانی وکسانی را که تحصیل زبان شیرین گفتار فارسی در سرست ، رهبری صادق وکتابی واثق باشد؛ وضمناً خدمتی بوطن عزیز وبلسان مادر زادیٔ خود شده باشد .

دانشوران کلام، تاکنون، دستوری چند مانند: دبستان فارسی، رهبر سخن، قواعد پارسی وغیره بالسنهٔ فارسی وترکی تألیف نموده اند؛ ولی باهزار افسوس می بینیم که آن قواعد چند ان مفید بحال فارسی طلبان نیست و شاگرد را بزحمت میافکنند: چه، قسمی از انها از روی قواعد عربی تشکیل یافته ومغلق العباره نوشته شده است و پارهٔ دیگر نیز خیلی مختصر وبی اصول وترتیب، که تنها صنوف ابتدائیه را ثمری جزئی تواند بخشید؛ وکلیهٔ تمام دستورهای تاامروزی بدون وظائف وتمرینات تبییض شده اند. معلوم وبدیهی است که بدون تمرینات وتعلیمات قواعد لسان بهخیلی دشواری درذهن طفل جای گیرد. لذا مؤلف لازم دید، که درین‌نامه، قواعد زبان عذب البیان فارسی را بطرز اسهل وبسیط ذکر نموده و تمرینات زیاد و وظائف مختلفهٔ مفیده بر آن افزاید: که بآسانی آنقواعد مفهوم طلاب گردد وبزودی در زمین مغز شان کاشته شود. و این نیز مکتوم نماند، که دستور زبان فارسی را بچهار بخش تقسیم کردیم وهر بخشی را بچند فصل:

بخش نخست مشتمل است بر اقسام ده گانهٔ کلام؛ بخش دوم، بر تحلیلات.واعجام، بخش سوم، برپارهٔ ملاحظات وبخش چهارم، برجزئی قواعد عربی.

امید که دررجستر های آینده معلومات سائره براین نامه
افزوده شود ، تاموجب ممنونیت مطالعه کنند گان گردد . از
استادان دستور و اربابان دانش خواهشمندیم ، که هرجا سهو
ویاغلطی ملاحظه فرمایند ، درمقام تصحیح برآمده ودرتنقید
آن هیچ گونه خود داری نفرمایند : که انسانرا خطا وفرا۔
موشی بسیارست .

غلامحسین کاشف

مدخل

فارسی جو ، فارسی گو ، فارسی
تا بجاه سعدی وحافظ رسی .

فارسی ، لسان شیرین بیانی است ، که امروزه در اکثر بلاد ایران و برخی از بلاد هندوستان ، افغانستان ، بخارا ، تکلم میشود ، ویکی ازارکان ثلاثهٔ ترکی را تشکیل میدهد. میتوان گفت ، که بعد از تازی ، زبانی به درجهٔ این لسان شیرین گفتار مساعدتر وصالحتر برای نظم وانشاء نیست .

لسان مزبور ، از دیری چند ، بچهار بخش منقسم است :

۱ — فرس قدیم ، زبان قدیمی است ، که درازمنهٔ متقدمه ، اختصاص به صنف علماء وپدران مذهبیه داشته .

۲ — لسان پهلوی است ، که من القدیم ، درقطعهٔ (عراق عجم) ، یعنی شهر های پهله ، آذر آبادگان ، نهاوند ، ری ، اصفهان وتوابع آنها تکلم می شد .

شیرینی وعذوبت این لسان را سر حلقهٔ سخنوران شیراز ، خواجه حافظ ، بابیت زیرین تصدیق میکنند :

بلبل ز شاخ سرو بگلبانك پهلوی
میخواند، دوش درس مقامات معنوی.

لسان مزبور، چون منسوب به شهر پهله بود، اورا پهلوی خواندند. این لسان‌را تغییرات مانند تحریف، تبدیل، حذف، اسکان، تنقیص بسیارست.

۳ — فارسیٔ دری است، که بهمن ابن اسفندیار، بجهة تسهیل اصول تعلیم و تعلم، انجمنی مرکب از ادباء وفضلا دردار الملك «استخر» انعقاد کرده این لسان را وضع وتأسیس نمود.

بعضی از ارباب وقوف‌را عقیده برآنست، که کلمهٔ دری مشتق ازلفظ دربارست، وبرخی دیگر آنرا مأخوذ از نوای «کبك دری» دانسته اند [۱].

این قسم آخریٔ فارسی از اقسام دیگر فصیحترست. بیت آتی، لطافت ادای اورا دلیلی است کافی:

چو عندلیب فصاحت فروشدای حافظ،
تو قدر او بسخن گفتن دری بشکن.

٤ — لسانی است مخصوص هر بلدهٔ جداگانه، مانند السنهٔ فوزی. لوری، سکزی، زاولی، سغدی، هروی وغیره

[۱] «دری» محلی است درشیراز، مشهور به‌نوای دلفریب کبکها.

که مختص اهالی هر دیاری است؛ واکنون روز بروز ازدرجهٔ استعمال در افتادن است .

سؤالات

۱ — فارسی درکدام ممالك تکلم می‌شود؟ — ۲ درمیان السنه شرقیه، چه مقامی دارد؟ — ۳ لسان مزبور به‌چند بخش منقسم است وکدام است آن اقسام؟ — ٤ فرس قدیم به‌چه کسان اختصاص داشته؟ — ٥ لسان پهلوی درکدام قطعه تکلم می‌شد؟ شعر حافظ در آنخصوص را ذکر کنید — ٦ فارسیٔ دری، درچه زمانی وضع شد؟ — ۷ کدام یك ازاین چهار قسم فارسی فصیحتر است؟ شعر حافظ دراینباب را بیان کنید؟ — ۸ بخش چهارمین کدام است، ومختص بکیان ؟



بخش نخست

معلومات ابتدائیه

۱ — الفبا

۱ — لسان. عبارت‌است ازاصول تحریر وتکلم مخصوص بیك دیار ویا مملکتی .

۲ — دستور هر زبان، محتوی است بردانستن قواعدی چند برای درست نوشتن وصحیح گفتن آنلسان؛ درست نوشتن وصحیح گفتن نیز، افادهٔ مرام وافکارست شفاهاً یاتحریراً .

تمرین ۱ — باهریك ازحروف آتی یك کلمهٔ فارسی الاصل تشکیل دهید :

ب.	ه.	د.	م.
ج.	غ.	ر.	چ.
س.	ش.	ز.	ح.
ژ.	ی.	ف.	گ.
پ.	و.	ل.	ک.

۳ — برای بیان افکار و مرام شفاهاً یاتحریراً، درهر لسانی، کلماتی چند مستعملند؛ کلمه نیز مرکب است از حروف پس کلمات نشانهٔ افکار ماست.

٤ — الفباء مجموعهٔ حروفات لازمه ایست که اصوات مختلفهٔ یك لسانرا نشان میدهد. الفبای فارسی مرکب از ۲٤ حرف است:

ا، ب، پ، ت، ج، چ، خ، د، ذ، ر، ز، ژ، س، ش، غ، ف، ک، گ، ل، م، ن، و، ه، ی.

٥ — چهار حرف از این بیست وچهار حروف (پ، چ، ژ، گ) مختص لسان فارسی است؛ وما بقی مشترك میان فارسی وعربی.

٦ — بسبب دخول بعضی کلمات عربی درلسان‌ما، ناچار

تمرین ۲ — بجای هرنقطهٔ آتی یك یاچند حرف آورید بطرزیکه یك کلمهٔ تشکیل کنید:

ب. د	آ. ش	خ. ه	ر. ی	د. ا	ک. ر	
ش. ب	ک. م	چ. غ	ز. و	م. د	ز. ف	
خ.ک	م. م	ک. غ	ا. و	د. ر	خ. ی	
ب. ه	ك. ك	پ. خ	د. ت	د. ر	ب. ی	
ج. ه	ش. م	پ. ش	پ. ی	ل. ه	د. ه	
خ. ب	ش. ی	م. ی	ش. ت	ز. ی	ش. ه	

هشت حرف دیگر مزید الفبای فارسی شـده اند. آنحروف اینهاند:

ث، ح، ص، ض، ط، ظ، ع، ق

هامش — در فارسی، خفت وثقلت هشت حروف فوق را در مد نظر نگیرند مثلا: (ث) را مانند (س) تلفظ کنند. و (ط) را مانند ت.

ملاحظه — دو حرف دیگر بشکل، (حو)، (قو) مختص فارسی بوده، که یکی را چون (خ)، ودیگری را چون (ق) تلفظ مینموده اند؛ اکنون هم درصفحات شیراز، خوزستان وکردستان اینحروف زبانزدند.

تمرین ۳ — قطعهٔ آتی‌را ازحفظ کنید:

هشت حرف است آنکه اندر فارسی نایدهمی،
تانیاموزی نباشی اندرین معنی معاف؛
بشنو اکنون تاکدامست آنحروف ویادگیر:
ثا، وحا، وصاد، وضاد وطا وظاء وعین، وقاف.
چار دیگر خاص باشد برزبان فارسی؛
باتو یک یک بازگویم: پ، وچ، ژ، وگاف،
خا وقافی نیزبوده، بیندش امروز هم،
آنکه درعلم زبان باشد دقیق وموشکاف،

تمرین ٤ — بیست کلمهٔ فارسی آوریدکه درهریك ازآنها اقلاً یك حرف متصل ویك حرف منفصل موجود باشد.

مثال: اژدرها، چشم سك ... الخ.

۲ — حروف منفصله ومتصله

۷ — حروفات‌را بدو تقسیم کرده اند: قسمی‌را حروف منفصله کویند وقسمی دیکر را حروف متصله نامند.

۸ — حروف منفصله، آنست که بابتدای کلمات ربط نتوانند شد وعدد آنها هفت است: ا، ژ، د، ر، ز، و، ذ.

۹ — حروفی که، برعکس، میتوانند ملحق باول کلمات شوند، حروف متصله نام کیرند. اینك آنحروف: ب، پ،

تمرین ۵ — فارسی ویا عربی بودن کلمات آتیه‌را بیان نمائید:

فرخنده	شب‌پره	قلم	استبرق	نادان	ساعی
صبح	ابابیل	کاغذ	جناب	تنبل	هندسه
خنده	ریش	مرکب	آغا	ذکی	حساب
صبر	سبیل	پشم	حاجی	شعور	جدول
فرصت	حلقه	حریر	عالم	شاعر	پروگرام
پیل	کتاب	جغرافیا	شب	نهار	فرش

تمرین ٦ — معنای اصطلاحات زیرین‌را بفهمانید:

نخود همه آش بودن،　　مشت بسنگ زدن،
پشت سر خاریدن،　　گنج بی رنج یافتن،

تمرین ۷ — ده کلمهٔ فارسی آوریدکه، درهریك از آنها یکی از حروف املا موجود باشد.

ث ، ج، چ ، ح ، خ ، س ، ش، ص ، ض ، ط ، ظ ،
ع ، غ ، ف ، ق ، ک ، گ ، ل ، م ، ن ، و ، ه ، ی .

۳ — حرکات وعلامات

۱۰ — حرکه ، در فارسی ، سه است : زبر (ـَ) ،
زیر (ـِ) وپیش (ـُ) .

تمرین ۸ — ده کلمهٔ فارسی بجورید که ، درهریك آنها دو ویا بیشتر ازحروف املا موجود باشد .

تمرین ۹ — ده کلمهٔ مشدد فارسی الاصل بیاورید .

تمرین ۱۰ — بجای کشیده یکی از کلمات آتی را نصب نمائید :

دست ، تهی ، مرد ، جزاء ، فضله ،
چنك ، حود ، نان ، بدی ، جوانمردی

پند

به — آرو بادیگران نوش کن ،
نه بر — دیگران کوش کن ؛
برو — کیرای نصیحت پذیر ،
نه — را بیفکن که دستم بگیر :
کرامت — و — دهی است ،
مقالات بیهوده طبل — است .
— را بدی سهل باشد — ،
اکر — ی احسن الی من اسا . (سعدی)

۱۱ — حرفی که باحرکهٔ خود خوانده شود گویا [۱] وحرفی که باحرکهٔ حرف ماقبل خوانده شود ، زده نام گیرد.

۱۲ — ا ـ و ـ یا را ، در دستور ، حروف املاء تسمیه کنند .

۱۳ — همزه (ء) در اصل یابوده . وعلی الاکثر آنرا برروی (ه) و (ی) نصب کنند . مثال : خانهٔ ما، زاریٔ تو،

۱٤ — مد ویا کشیده (آ) در اصل الف بوده ، وچون مجموع دوالف دریکجا جائز نباشد، اولیرا برداشته وبربالای دیگری بشکل کشیده نهند. مثال : آتش بجای ااتش ، آمدن بجای اامدن .

۱۵ — چون دو (یا) در یك کلمه جمع آیند ، یکی از آنها ثابت ودیگری بشکل همزه دربالای اولی نوشته شود. مثال : بالائی بجای بالایی .

۱٦ — دوحرف همجنس چون دریکجا گرد آیند، یکی

تمرین ۱۱ تصریف — فعل بودن را درتمام ازمنه نوشته واز حفظ کنید .

تمرین ۱۲ تشکیل جمل — کلمات زیرینرا تعریف نموده وهریك از آنهارا دریك جمله دخول دهید :

آب ، پرده ، آسیا ، بزرجمهر ، تبریز ، کوه ، سك ، درخت ، جمشید ، چشمه .

[۱] گویارا درعربی متحرك نامند وزده‌را ساکن .

را ابقا کرده و دیگری را بصورت دندانه [۱] (ـ) برروی نخستین وضع نمایند . مثال : امید بجای اممید . فرخ بجای فررخ .

هامش — تشدید ، درفارسی، نادرالاستعمال است ؛ تنها چند کلمهٔ مشدد یافت می شود ، مانند ؛ برش ، غرش ، برنا ، کرنا الخ .

٤ — اقسام کلام

۱۷ — کلمه ، مرکب است از حروف وکلام، گفتاریست که از گرد آمدن کلماتی چند تشکیل یابد . کلماتی را که تشکیل کلام کنند ، اقسام کلام نامیده اند .

تمرین ۱۳ — معنای کلمات آتیه‌را بیان کنید، وفارسی ویا عربی بودن آنهارا بگوئید :

زرف، ژاژخوای، مبارزه، وطن، کشور، نبیذ، شفیق، شنگول، چگل، بیغاره، آهیختن، چکاو، مجادله، مستبد، خونریز، ظالم .

تمرین ١٤ — مشتقات کلمات پائینی‌را بیاورید. مثال پدر، پدرانه پدری، پدرزن ... الخ .

پدر ...	شب ...	دریا ...	مرد ...	زور ...
زن ...	دشت ...	خامه ...	دل ...	زمستان ..
بچه ...	ایران ...	در ...	کمر ...	چشم ...

[۱] دندانه را تازیان شده گویند .

۱۸ — اقسام کلام را مابده قسم تفریق کنیم وآن اقسام را «بخشهای ده گانهٔ کلام» نام دهیم . آن اقسـام بروجه آتی است : اسم ، ضمیر، صفت ، کنایات ، فعل ، فروعات فعل ، ظروف ، ادوات جر ، ادوات عطف واصوات .

۱۹ — در میان بخشهای ده گانهٔ کلام ، اسم ، ضمیر ، صفت ، کنایات ، فعل وفروعات فعل، تغییر پذیر هستند؛ ولی ظروف ، ادوات جر ، ادوات عطف واصوات غیر منصرف می باشند .

سؤالات

۹ — دستور هرزبان و لسـان‌را تعریف کنید — ۱۰ گفتن ونوشتن صحیح چیست؟ — ۱۱ برای بیان افکار چه‌لازم است، کلمات ازچه ترکیب یافته اند ؟ ، تعریف کلمات — ۱۲ الفبارا تعریف کنید — ۱۳ الفبـای فارسی مرکب از چنـد حرف اسـت ؟ — ۱٤ چند حرف ازاینحروف مختص بفارسی است، وچند حرف فارسی ازعربی گرفته ؟ — ۱۵ قطعهٔ که این حروف‌را حاوی اسـت ازحفظ بگوئیـد (تمرین ۳) — ۱٦ ده حرف دیگر درپارسی بوده، آنها کدام است وبیتی‌را که دراینخصوص گفته شده بیان کنید؟ — ۱۷ حروف منفصله و متصله‌را بیـان نموده وبشمارید — ۱۸ حرکه چندسـت ، حرف گویا وزده یعنی چه ؟ — ۱۹ حروف املا کدامند ، همزه کدام اشارت را گویند ودراصل چه‌بوده؟ — ۲۰ جمع دوالف، دویا دریکجا چه‌قاعده دارد ؟ — ۲۱ دوحرف همجنس چون دریکجا واقع شوند، چه‌بایست کرد؟ چند کلهٔ مشدد بیان کنید — ۲۲ کلام و اقسـام کلامرا تعریف کنید — ۲۳ اقسام کلام بچند قسم تفریق شده، وآن اقسام کدامند؟

فصل یکم

اسم

۲۰ — اسم، کلمه‌ایست که‌برای نامیدن شخصی، یاحیوانی ویاچیزی بکار برند.

۲۱ — اسم بر دو قسم است: اسم جنس واسم خاص.

۲۲ — اسم جنس [۱]، اسمی است مشترك در میان تمام افراد همجنس. مثال: خاك، کوه، درخت.

۲۳ — اسم خاص [۲]، تنها دلالت بر یك فرد معینی کند. مثال: زاینده رود، البرز.

۱ — اقسام اسم جنس

۲٤ — اسم جنس بر چهارده قسم است: عین، معنا، جامد، مشتق، مفرد، مرکب، مجرد، مزید فیه، زمان، مکان، آلت، تصغیر، عدد، جمع.

۲۵ — اگر مسمای اسم بذات قائم باشد، اورا اسم عین گویند. مثال: باغ، درخت.

---

[۱] اسم جنس‌را اسم عام نیز تسمیه کنند.
[۲] اسم خاص‌را اسم علم هم نامنند.

۲۶ — چون مسمای اسم در ذهن تنها موجود بوده وبچشم دیده نشود ، اورا اسم معنی نام دهند. مثال: رفتار ، خرد ، دانش .

۲۷ — اسم جامد ، آنست که ازکلمهٔ دیگر مأخوذ نباشد. مثال : سروش ، نهال ، باد .

۲۸ — اسم مشتق ، اسمی است مأخوذ از کلمهٔ دیگر . مثال : باده ، فرشته ، ناله .

۲۹ — اسمی‌راکه ترکباً بسیط است، اسم مفرد خوانند مثال : آب ، خاك ، آتش .

۳۰ — اسم مرکب، آنست کهاز دو لفظ یابیشتر آمیخته باشد . مثال : گلاب ، زردالو .

ملاحظه — اسماء مرکبه را تراکیب اسمیه نیز گفته اند واقسام آن بر نه است :

تمرین ۱۵ تشکیل جمل — کلمات آتی‌را تعریف، وباهریك از آن یکجمله بسازید :

کاو، شتر، استخر، اسفندیار، نوشیروان، ارستو، آسمان، خورشید، شاخه، حافظ، لقمان، شوش، کنکاش، بادیه، زور .

تمرین ۱۶ — جنس ویا خاص بودن اسماء ذیل را بیان کنید :

باد ، شام ، راسین ، کلیو ، پازارکاد ، دریا، کاوش، ژوژ ، کاوه ، آبگینه، خور، اهریمن، ارد، آرد ، کندو، دهقان، نهرون، پنجشنبه، بم، کشم ، گام ، می، آبتین، نرسی .

۱ — ترکیب اضافی است . مانند : جام جم ، تیغ بران زلف پریشان .

۲ — ترکیب عطفی است ، که بردوقسم تفریق شود : ترکیب عطفی مزجی، ترکیب عطفی غیر مزجی .

۱ — در ترکیب عطفی مزجی ، واو عطف را حذف نموده دو و یاسه کلمه‌را بصورت یك کلمه میاورند . مثال : شترگربه ، شترگاوپلنك ، پانزده ، موش‌گربه .

۲ — در ترکیب عطفی غیر مزجی ، واو عطف‌را بالف تبدیل نموده دو ویا بیشتر کلمه‌را بشکل یك‌لفظ می‌آورند. مثال: تکاپوی ، کابیش ، زناشوی .

۳ — ترکیب ترادفی است ، که لفظاً و معناً ، مرکب از دو کلمهٔ مرادف است . مثال : شست وشوی ، گفت و شنود تاخت وتاز .

تمرین ۱۷ — چگونه بودن اسماء زیرین را بنویسید :

شاه بالوت	اشکنجه	چکاچاك	دودمان	سکنجبین	دشمیر
چشم	گلگونه	میز	تهماسب	تارومار	ناله
گوشواره	جاه	شغال	یکتا	گفتگو	بنفشه
دشمن	پیوسته	برگ	شفتالو	افراسیاب	تیغه
پاداش	مردانه	گردونه	سیب	دمدمه	مرده
فشافش	سیحون	ماهه	آلودن	دژخیم	سراب
آکندن	ماهوار	جام	به	تیغ	انار

هامش — گفت وگو ، جست وجو بعضاً متصل نوشته می‌شوند : گفتگو ، جستجو .

۴ — ترکیب تباینی است ، که لفظاً ومعناً ، مرکب ازدو کلمهٔ متضادست . مانند : گل و خار ، رنج و گنج ، هست ونیست .

۵ — ترکیب تکرری است ، که بیان ازتأکید کند . مانند : پاره پاره ، دانه دانه ، لخت لخت .

۶ — ترکیب تناسبی است ، که صورتاً مختلف و معناً متناسب ازترکیب دولفظ حاصل شود . مثال : شاخ وبرك ، تیروکمان ، پیچ وتاب .

۷ - ترکیب اهمالی یا اتباعی است ، که ازلفظ موضوع بامهمل آن مرکب شده باشد . مثال : فلان وبهمان ، هرج ومرج ، تارومار .

تمرین ۱۸ — سه اسم بیاورید از :
گلهای باغچه، گلهای درخت، سبزیجات، آلات صنعتی، آلات نقاشی، آلات بنائی ، خراتی ، آهنگری ، زرگری ، کفش دوزی ، خیاطی ، بزازی، فضیلت، خوبی وبدی ، درخت میوه ، درخت بی‌بار ، مسکرات ، رتبهٔ سربازی ، پرنده، حیوانات موذی ، آلات تحریر، صنعت ، بنا، ماهیٔ دریا، ماهیٔ آب شیرین، حیوانات اهلیه، کرم، ستاره، اعضای انسانی، شهرهای عظیم ، مورخین ایرانی ، شعرایٔ مشهور ایرانی ، رودخانها ، پارچه‌های رخت، اشیاء خانه، آلات مطبخ .

۸ْ ترکیب آهنکی است ، یعنی تقلید آواز و صدا . مثال : همهمه ، دمدمه ، زه زه .

۹ْ — ترکیب مزجی، که بین چیزی نسبت پیدا نمیکند : بعضی از اسماء خاصه می‌شود . مانند : فرامرز ، افراسیاب ، هماوران . وبعضی از اسماء جنسیه . چون سرمایه ، هندبید ، فرسنك ، سکنجبین .

۳۱ — اسم مجرد، اسمی است خالی از حروف زائده . مثال : سر، پا ، روز ، شب .

۳۲ — اسم مزید فیه را حروف زائده باشد . مثال : چشمه ، گرمابه ، سراپا .

۳۳ — تشکیل عمدهٔ اسماء مزید فیه با های نقایه است ، چون : ساله ، هزاره ، گوشواره .

۳٤ — بعلاوه با ادوات وحروف آتیه نیز تشکیل اسماء مزید فیه دهند . وآن ادوات بر وجه آتی چهار ده است : الف مقصوره ، الف ممدوده ، آسب، آل، باد، تا، تاش،

تمرین ۱۹ — بجای تعریفات زیرین یك کلمهٔ مفرد آورید :

علم احوال زمین ، علم احوال سما ، هجوم بی‌خبر ، چشمی‌که نه می بیند ، پادشاهان روم ، کتابی‌که قوانین حضرت عیسی دراو جمعست ، دانهٔ‌که باآن نان سازند، محلی‌که دراو شورکنند، مملکتی‌که درو پادشاه حاکم مطلق باشد. کشوری‌که اداره اش بدست اهالی آنست .

دش ، دژ ، وار ، ون ، مان ، ه والفی که جای واو عاطفه گیرد . مثال :

اشتر، آسودن، گشتاسب ، جاماسب ، چنگال ، پادزهر ، همتا، بکتاش، دشنام، دژخواه ، شاهوار، گردون، جیحون ، ساختمان ، همدونه ، لبالب .

۳۵ — اسم زمان، آنست که هنگام را بنمایاند واشارات آن برچهارست :

آن ، گاه ، گاهان ، هنگام. مثال : زمستان ، بامگاه ، شامگاهان، بیهنگام . نیمگاه .

ملاحظه — پسین، پیشین، بامداد، چاشت، نیمروز و نیمه‌شب ازاسماء مکان عدشده اند .

تمرین ۲۰ اکمال جمل — بجای کشیده ، درتمرین آتی ، یك کلمهٔ لازمه بنهید :

حکایت

— خواری از — اوفتاد ، شنیدم که هم درزمان ـ بداد .
پسر چند ـ ی گرستن گرفت ، دگربا ـ آن نشستن گرفت ؛
بخواب اندرش‌دید وپرسید ـ : که چون رستی از ـ ونشر وسؤال ؟
بگفت: ای پسر ـ برمن مخوان، به ـ درافتادم ازنردبان :
نکو ـ بی‌تکلف درون به‌از ـ خراب اندرون ؛
بنزدیك من ـ راهزن به‌از ـ پارسا پیرهن . (سعدی)

۳۶ — اسم مکان ، آنست که جای و محل وقوع کاری یاچیزی را بیان کند وعلامات آن بر : بیست است :

باز ، بن ، پایگان ، پایه ، خن ، خور ، دان ، زار ، سار ، ستان ، سرا‌یا ، سرای ، سیر ، سن ، خانه ، گاه ، گده ، لاخ ، مان و ه . مثال :

رودبار ، بنیاد ، آزر پایگان ، کوهپایه ، گلخن ، آبشخور ، خامه‌دان ، لاله‌زار ، ریگسار ، کوهستان ، کاروان سرای ، مهمانسرا ، گرمسیر ، گلشن ، رودخانه ، خرگاه ، آتشکده ، سنگلاخ ، خانمان ، کرانه .

۳۷ — اسم آلت ، اسمی است که بیان آلات وافزارکار را نماید . مثال : لاله وآتشگیر .

۳۸ — اسم آلت بدوطرز تشکیل یابد :

تمرین ۲۱ — ذکر اسماء — سه اسم علم بیاورید از :

شعرای مشهور ، ناطقین ایرانی ، پیغمبران مرسل ، سپهسالاران مظفر ، پادشاهان داد خواه ، حکمای دهر ، مستبدین ایرانی ، جزایر خلیج فارس ، شهرهای معظم المان ، شهرهای بزرك که درآنجا توب سازند ، اماکن شریفه ، سرداران ملی ، عشایر ایران ، ایالات مهمهٔ ایران ، مجاهد معروف ، حکام سیاسی .

تمرین ۲۲ — تمام‌ازمنهٔ مشتق از ماضیٔ فعل « آزاد بودن » را تصریف کنید .

تمرین ۲۳ — ده اسم زمان وده اسم مکان آورده ، وباهر یك ازآنها یکجمله تشکیل دهید .

۱ — باهای وصلی چون : لاله، ماله، شانه .

۲ — با ترکیب دو ویاالفاظ متعدد . مثال : پای افزار ، آتش بیز ، خاکروبه .

۳۹ — اسم تصغیر ، خوردگی شخص یاچیزی را افاده کند . ادوات اسم تصغیر، بروجه آتی، برپنج است .

چه — ژه یازه — گ — و — بچه — توله

مثال : بازیچه ، غنچه ، پاکیزه ، نایژه ، مردمك ، خواجو ، شتربچه ، توله‌سك ، توله‌مار .

۲ — اسم عدد

٤۰ — اسماء اعداد ، نام شمارهاست و اقسام آن بر پنج است :

تمرین ۲٤ . اکمال جمل — بجای کشیده یك اسم زمان ویا مکان لازمه آورید :

بود فصل تموزو — ، رونهادم بسوی —

آفتاب چون در وسط آسمان قرارگیرد آنوقترا — نامند .

— شهر دهقان درزمان اشکانیان ساخته شده واورا یونانیان هکاتو نپیل نامند. هندوستان مملکتی است —

ای‌باد! اگربه— احباب بگذری، زنهار! عرضه‌ده‌برجانان پیام‌ما.

— از — سوی — آمدپیرما. چیست یاران طریقت بعدازین تدبیرما.

منم که گوشهٔ — منست، دعای پیرمغای ورد — منست .

اصلی — ترتیبی — کسری — توزیعی ، مجموعی

۴۱ — اسماء اعداد اصلی عبارت است از نامهای شمار هائی که دانستنشان بسته باستماع است . اسماء مذکور از قرار ذیل است :

مرتبهٔ احاد : یك ، دو ، سه الخ ... نه .

مرتبهٔ عشرات : ده ، بیست ، سی الخ ... نود .

اعدادمرکبه : یازده [۱] ، دوازده ، سیزده الخ... نوزده.

مرتبهٔ مأت : صد [۲] ، دویست ، الخ ... نهصد [۳] .

مرتبهٔ الوف : هزار ، دوهزار ، سه‌هزار الخ... نه‌هزار.

مرتبهٔ عشرات الوف : ده هزار [٤] ، بیست هزار ، سی هزار الخ ... نود هزار .

مرتبهٔ مأت الوف : صد هزار ، دویست هزار الخ ... نهصد هزار [٥] .

تمرین ۲۵ — باهر یك ازکلمات زیرین چند اسم مشتق ومرکب بسازید :

---

[۱] هیجده را هژده وهجده نیز آورده‌اند .

[۲] صد ، دراصل سدبوده ، و بجهته تفریق ازکلمهٔ سد عربی اورا صد کرده‌اند .

[۳] پانصد دراصل پنج صدبوده ، ازکثرت‌استعمال پانصدشده .

[٤ ، ٥] پانصد هزاررا یك کرورنامند وده هزارراء بلسان‌قدیم بیورنیز گفته‌اند ، ولی حال متروك است .

۴۲ — اسم عدد اصلی دائما قبل از معدود آید و معدود همیشه مفرد است. مانند: دو هفته، سه ما، چهار سال.

۴۳— بعضاً نیز، بآخر عدد اصلی یك یای تنکیر الحاق نموده، بعد ازمعدود میاورند. چون: سالی سه، ماهی پنج، روزی ده.

ملاحظه — دراثنای تعداد، بعد ازاسم عدد، علی‌الاکثر لفظی مناسب معدود استعمال میکنند مثلا: بانسان، نفر؛ بحیوان، رأس؛ بشال، طاقه؛ به کتاب، جلد؛ بلباس، دست؛ باسلحه، قبضه؛ به‌توب، عراده (اراده)؛ به‌سفائن، فروند؛ به‌ده‌وقصبه‌وامثال اینها، پاره؛ بخانه‌ودکان، باب؛ به‌زنجیر، رسته؛ به تخم مرغ وگردو وامثاله، دانه؛ به‌نان، قرص؛ بساعت، دستگاه؛ بگوشت، لخت، گفته و اسماء اعداد را علاوه کنند مثال:

یکنفر آدم، پنج‌رأس اسب، چهار فروند کشتی، یکدست لباس، دودستگاه ساعت.

دو قرض نان، اگر ازگندم است یاازجو؛
دودست جامه، اگر از کهنه است یاازنو.

جامه، شتر، ایران، کاو، کتاب، خامه، کاغذ، نان، شام، راه، در، خانه، کالا، سپه، تیر، جنك، سنك، دل.

تمرین ۲٦ — بجای تعریفات آتیه یك اسم آورید:

٤٤ — دراعداد مرکبهٔ فارسی ، ازیازده تانورده ، آحاد پیش ازعشرات آیند ؛ ولی ازبیست تاصد ، بالعکس ، عشرات قبل ازآحاد ذکر شده وبایك واوعاطفه بهآحاد مربوط گردند. مثال : بیست ویك ... الخ .

هامش — کلمهٔ (مر) که افادهٔ معنای حد ومقداررا کند ، والفاظ (اند ، چند) که بیان یك مقدار غیرمحدودیرا نمایند، هنوز مستعملند .

٤٥ — اسماء اعداد ترتیبی ، مراتب را بیـان میکنند . مثال : چهارم ، یکمین ، دومی .

قاعده — برای تشکیل اعداد ترتیبیه ، بآخر اسماء اعداد اصـلیه ، یکی از ادوات م ، می ، مین آورده و معدود را مقدم سـازند . مثال : سـال چهارم ، مرد دومی . کاهی نیز عددرا قبل ازمعدود ذکر کنند . مثال : نخستین [۱] کسیکه

آلتیکه با آن آب بپاشند ؛ افزاریکه دران غذائی سرخ کنند ، ظرفیکه دراوکل نهند، ظرفیکه دران آب خوردنی نهند؛ ظرفیکه با آن آب خورند؛ ظرفیکه باآن مینوشند؛ آلتیکه باآن خاك اندازند؛ آلتیکه باآن چوب به برند؛ محلیکه دراورخت درآورند، زمانیکه مناجات کنند، زمانیکه آفتاب درآید ؛ وقتیکه بخوابند ؛ آلتی چند شاخهکه باآن غذا خورند، آلتیکه دران سوزن نهند؛ ظرفیکه دراودست شورند؛ آلتیکه دران کلاب نهند، شمع کذارند، سلف نهند .

[۱] درانشاء عالیه ، بجای یکمین همیشه نخست ونخستین نویسند؛ وبجای آخرین ، انجامین ، فرجامین ، بازپسین ، واپسین .

از درشهر درآمد ، گدائی بود ... دومین [۱] هدیهٔ که بمن عطا کرد ، شالی بود ...

۴۶ — اسم عدد کسری ، پارچهٔ از کل‌را بیـان کند .

مثال : نیم ، سه‌یك ، چهاریك .

قاعده — در اسماء اعداد کسریه ، شمارهـای مافوق ده با ادات (از) تشکیل می‌یابند . مثال : چهار از بیسـت و یك ($\frac{۴}{۲۱}$) ، پنج ازدوازده ($\frac{۵}{۱۲}$) .

۴۷ — اسم عدد توزیعی ، مقدار معینی را که درمیـان گروهی بمساوات تقسیم شده باشد ، بیان مینماید. اعداد توزیعیه درفارسی ، چنین مسـتعملند : نیم نیم یانیمه نیمه ، یکان یکان ، دو دو ، پنج پنج ، ده ده الخ ...

۴۸ — اسم عدد مجموعی ، هیئت مجموعهٔ عددی را بیان میکند . ادوات آن بردوست :

یکی ، گانی . مانند : یگانه ، پنجگاه ، سه‌گانه .

دیگری ، هه . مثال : چله ، پنجاهه .

تمرین ۲۷ — کلمات زیرین‌را تعریف‌کرده وهریك آنرا دریکجمله جای دهید :

چای جوش، قهوه جوش، کتری، کفگیر، چاقو، چراغ پاك کن ،

---

[۱] دوم‌را بعضاً دویم، وسیم‌را کاهی بجهته تفریق ازسی‌یم ، سوم نویسند .

۳ — اسم جمع

۴۹ — اسم جمع ، آنست که مجموعهٔ یا گروهی از اشخاص، از حیوانات یا از اشیاء را بیان کند. مثال: مردم ، گله ، سپاه .

۵۰ — اسم جمع بر دو قسمست : اسم جمع گروهی و اسم جمع بخشی .

۵۱ — اسم جمع گروهی، آنست که یکون و تمام اشخاص، حیوانات و یا اشیاء را نشان دهد . مثال : سپاه ایرانی ، مردم، لشکر .

۵۲ — اسم جمع بخشی ، تنها یکقسم از گروه اشخاص ، یا حیوانات و یا اشیاء را بیان کند . مثال: یك سپاه ایرانی، مردم ایران ، لشکر عثمانی .

ملاحظه — فرق اسم جمع گروهی. با بخشی، آنست که در ابتداء اولی اسم عدد نتوان آورد ؛ در صورتیکه دومی قبول اسم عدد میکند . مثال : یك گله ، پنج سپاه ایرانی .

ماله، پیرایه، کلنك، پارو، چراغ شیشه، دست بند، گوشواره، کمربند، کل میخ .

تمرین ۲۸ — مضرات و منافع سك را بطور انشا بنویسید با دلایل و امثله .

تمرین ۹۹ — فرق میان یك آدم مشروطه‌خواه و یك مردمستبد را بیان کنید .

٤ — خواص اسماء

۵۳ — اسم‌را سه خاصیت‌است : کیفیت، کمیت، حیثیت.

۵ — کیفیت

۵٤ — کیفیت اسماء ، عبارت است از مذکر و مؤنث بودن آنها. درفارسی اسماء بی‌جانرا قاعدهٔ تذکیر وتأنیث نیست؛ از آنرو حرف تعریف هم وجودی ندارد .

۵۵ — برای تفریق مؤنث ومذکر ، در اسماء جاندار ، دوراه‌است : ۱ْ الفاظ جداگانه استعمال کردن، مانند : زن ، مرد ، پدر ، مادر ، خروس ، ماکیان . الخ ... ۲ْ بآخر اسم مذکر لفظ نر ، و بانتهـای اسم مؤنث کلمهٔ ماده آوردن . مثال : گاونر ، بزماده ، سك‌نر ، سك ماده [۱]

تمرین ۳۰ — فعل‌آتی‌را درتمام ازمنه تصریف نموده ونبویسید. (تنها مثبت) کمك بهمدیگر کردن .

تمرین ۳۱ — اسم تصغیر کلمات آتیه‌را بیاورید :

کوچك، ماه، شیر، پلنك، خر، کاو، باغ، در، مردم، سك، جام، دلبر، غلغل، مرغ، لب، خواجه، سر، دل، کربه، موش، چشم، شتر، کرك، اسب، ماهی، درخت، کل .

---

[۱] بجـای لفظ ماده ، لفظ (کشن) نیز میتوان بکار برد . مثال : ماده‌کاو یا کشن کاو ، کشن پیل .

هامش — لفظ نر چون مقدم از موصوف ذکر شود ، بانتهای او یك (ه) آورند و (ر) آنلفظرا مشدد سازند. مثال: نره‌شیر ، نره‌گاو .

٦ — کمیت

٥٦ — کمیت عبارت است ازتنها ویا یکون بودن اسماء ؛ تثنیه مختص عربی است ؛ درفارسی، اسمی‌که مدلولش بیشتر از یك باشد ، جمع اعتبار می‌شود .

٥٧ — برای جمع ساختن مفردی ، دو قاعده داریم :

٥٨ — چون مسمیٔ اسمی ، صاحب جان باشد ، بالفظ (آن) جمع شود . مثال : مرغان ، مردان .

تمرین ۳۲ — ده اسم تصغیر جسته وهر یك‌را دریکجمله بگنجانید.

تمرین ۳۳ — چند بیت زیرین‌را معنی دهید وتفسیر کنید :

به بینندگان آفریننده را
نه بینی، مرنجان دو بیننده‌را : (فردوسی)

چوخوش باشد،که بعداز انتظاری ،
بامیدی رسد امیدواری . (حافظ)

خوش است عمر دریغا که جاودانی نیست:
پس اعتماد برین پنجروز فانی نیست. (سعدی)

جنك هفتاد و دوملت همه‌را عذر بنه :
چون ندید ند حقیقت ره افسانه زوند. (حافظ)

۵۹ — اعضای جفت وجود نیز مطیع اینقاعده اند .
مثال : (لبان) لعل چون خون کبوتر .

هامش — کلماتی چند مانند : غم ، سخن ، اندوه ، هزار ، درشعر وانشای عالی ، با (آن) جمعشدنشان مجاذ عدشده چنانکه سعدی گوید : فقیهی پسر را میگفت : هیچ از سخنان دلاویز متکلمان درتو اثر نمیکند ؟

قاعده ۱ — درجمع با (آن) ، هاء رسمیهٔ آخر اسماء به گ فارسی مبدل میشود . مثال : بنده — بندگان ، خواجه — خواجگان .

قاعده ۲ — چون در آخر اسم جاندار یکی از حروف املا باشد ، درجمع ، قبل ازآوردن (آن) ، یك یای زائده مزید سازند . مثال: بدخو — بدخویان ، خواجو — خواجویان ، بانو — بانویان ؛ ولی کلماتی چند مانند: آهو ، ابرو ، بازو ، زانو ، پیرو ، گیسو ، هندو ، خسرو و غیره بقاعدهٔ

تمرین ۳۴ — طبیعت گربه‌را تحریراً بنویسید .

تمرین ۳۵ — فرق میان عالم و جاهل‌را نیزنوشته و دلایل لازمه آورید .

تمرین ۳۶ . تحریر اعداد — ارقام ذیل‌را حرفاً بنویسید :
هامش — دربالای هر رقمی که این علامت (ه) باشد ، آن ازاعداد ترتیبیه است .

مذکور رعایت نه‌نموده ، قبل از ادات جمع (آن) قبول یای زائده نکنند. مثال: ابرو—ابروان، گیسو — گیسوان.. الخ.

هامش — روز وشب نیز باالف ونون جمع شوند، وجمع سال‌را سالیان گفته‌اند .

۶۰ — چون مسمیٔ اسمی ، بی‌جان باشد ، آنرا با (ها) جمع سازند. مثال: سنگ — سنگها، جویبار — جویبارها.

هامش — دراثنای محاوره وصحبت ، اسماء ذیروح را نیز باها جمع کنند ؛ ولی استادان سخن اینرا تجویز نمیکنند .

۶۱ — چون اسم بی‌جانی‌را دراتنها ، هاء رسمیه باشد ، درجمع ، هارا حذف کنند . مثال : خامه — خامها .

۶۲ — ولی اگر حذف های رسمیه خللی بمعنای اصلی کلمهٔ رساند ویا معنائی دیگر ازآن مفهوم گردد، حرف مذکور

۹۵۹ ۷۵/۱۰۰	۱۵۹۴۳	۱۹۵۶/۲۰۰۰۰۰۰	۵	۵
۲۹۶۷۵۱۰۴	۷۵۰	۵۹۵	۵,۲۵	۹۶۴۲۳
۱۵۶۹۱۰	۴ ۱۰۰۰۰	۵,۵۵۵۵	۱/۴	۱/۵
۱۰۰۰۰۰۰۰۰	۷,۹۵۶۰	۵/۷۲۹۳	۴ ۱/۹۰۰۹	۷۲,۵۴۲۰
۱۷۹۴۶۹ ۱/۲	۰,۷۵	۶۷	۹۵۶۴۳	۵۶۹
۹ ۹۱۲۵۶۷۸۹/۱۰۰۰۲۰۰۳۰	۳/۴	۲۹	۰,۳۴۰۹	۵/۱۰۰۹۵۰۱
۳	۶۹۵۳			
	۰,۵۰			

را ابقا دارند . مثال : جامه — جامه‌ها ، جامها نمیتوان گفت چشمه — چشمه‌ها وچشمها نتوان آورد .

٦۳ — اسمائیکه نمو و تجدد را حائزند ، اطاعت هردو قاعده‌را میکنند . مثال : درخت — درختان ویا درختها ، گیاه — گیاهان وگیاها .

کلمهٔ روزگار نیز ازین قبیل اسامی شمرده شده . مثال :

مهری که روزگاری مارانشست بردل ،
بیرون نیاید ازدل ، الا بروزگاران . (حافظ)

ملاحظهٔ مهمه — درفارسی ، بعض جمعهای دیگر یافت می‌شوند ، که آنهارا جموع مجعوله تسمیه کنند. اینگونه جموع

تمرین ۳۷ اکمال جمل — بجای کشیده یك اسم عدد توزیعی ویا مجموعی، بمناسبت کلام آورید :

ای پسر! اگر مسلمانی، نماز — است‌را فراموش نکنی. وروزهٔ — را ترك نه : که موجب غضب الهی ونفرت رسول مرسل گردی. مردان دلاور ازکمین در جستند و دست — برکتف بستند. این زمان — میگیرد، تاشده عابد ومسلمانا. مجموع حیوانات، جمادات و نباتات‌را موالید — یا — تعبیر کرده اند. بروج — عبارت است از دوازده ستارهٔ که درآسمان میباشند ، وهر یك‌را برج اسم دهند. جنگهای — میدیا ، عبارت است ازمحاربانی که در زمان گشتاسب و دو جانشین او ، اسفندیار وبهمن، مابین ایران ویونان شده .— وظیفهٔ هرانسان خدمت بوطن مقدس خویش است . دستوران — یك مملکت بمثابهٔ اعضا وجوارح آنکشور بوند. ای پدر! برخیز — ازبهر — بگذار .

اثر اختراع بعض ازجهال است، که کلمات فارسی‌را بوزن جمع مؤنث سالم (آت) ویا بوزن فواعیل جمع میکنند؛ ولی باید دانست، که اینگونه قواعد کلیهٔ مغایر ومنافیٔ شیوهٔ فصاحت است. اینك مثالی چند: فرمایشات، گذارشات، دهاقین، دساتیر.

قاعده — چون درآخر کلماتی‌که باآت جمع شوند، یکی از حروف (ه، ی) بوده باشد، قبل ازآت یك‌جیم نیز علاوه کنند. مثال: نامه — نامه‌جات، تعلیقه — تعلیقه‌جات، سبزی — سبزیجات، ادویه — ادویه‌جات.

از کثرت استعمال، اینقواعد داخل درصرف شده؛

تمرین ۳۸ املا — عطرفروشی طوطیٔ‌داشت چون بلبل غزلخوان. روزی، ازخوف‌گربه برطاق دکان صاحبش پریده وشیشهٔ عطری‌ازضربهٔ پرآنمرغ بر زمین افتاد وبشکست. عطار درخشم شده ویرا بانگز ده، موی ازسرش بکند. طوطیٔ بیچاره بکنجی نشسته ودم فروبست.

عطرفروش چون‌مرغ خودرا بد آنحال دید، ازکردهٔ خود پشیمان وبر خاموشیٔ طوطیش نالان همیبود. قضارا قلندری باسروریش‌تراشیده ازدکان عطار میگذشت. طوطیٔ پژمرده حال چون درویش‌را دید، لب بگشود وبطنز باوی گفت:

ای درویش! آیا توهم شیشهٔ کسی‌را شکستهٔ‌که موی ازسرت‌کنده اند؟ عطار ازرسیدن قلندر خوشحال شد،که بسبب آمدن او طوطیش بگفتار آمد.

واستعمال آن . هرچند مغایر شیوهٔ لسانست، صرفیون تجویز میکنند .

٧ — جمع اسماء خاصه

٦٤ — اسماء خاصه ، چون خود اشخاصی‌را که ذکر می‌شوند ، بیان کنند ؛ علامت جمع نپذیرد. تنها باول آن اسماء عدد اصلی آورند . مثال :

هردو سلطان‌محمود ازپادشاهان لایق‌بودند. دوخسروازاز سلاطین‌کبیره وعادلهٔ ایران‌بودند: یکی کیخسرو کیانی، دیگری خسرو دادگر یا کسری .

تمرین ٣٩ — حکایهٔ زیل‌را شفاهاً نقل کنید (درمکاتب اجنبی خوب است‌که شاگردان ایحکایه‌را بلسان دیگر ترجمه نمایند.)

تمرین ٣٩ مکرر — ضد کلمات آتیه را آورده و هریکی را درجملهٔ بگنجانید :

دوست، علم، جوان، غم، وطن پرست ، دانا ، هرمزد ، تاریکی، نوکر، تابستان، گرما، روز، بدخواه، شکیبا، بامداد، همه، داد، دهن.

تمرین ٤٠ انشاء — وطن‌یعنی‌چه، وطن دوست کدامست ووظائف آن کدام ؟

تمرین ٤١ مکتوب — فریدون مکتوبی به پدرش می نویسد : نخست ازالطاف پدرانه تشکر و وعدهٔ مساعی لازمه به پدرش میدهد، سپس چند قرانی برای خرید کتاب و سائره ازوی باکمال نزاکت وتربیه میطلبد.

۶۵ — اسماء خاصیکه سرلوحهٔ کتابی‌را نشان دهند، جمع نشوند. مثال: احمد دوسعدی دارد وسه حافظ: یعنی‌دو کتاب سعدی وسه کتاب حافظ دارد.

۶۶ — اسماء خاص، چون بجای اسم جنس استعمال شوند، علامت جمع را توانند پذیرفت. مثال: فردوسیان، سعدیان وحافظان کمیابند.

یعنی شعرای مانند فردوسی، سعدی وحافظ کمیابند.

۶۶ مکرر — همچنین‌اسماءخاصه، چون بیان‌عائله‌های بزرگ یاخاندانی کنند، تغییر پذیرند. مثال: طبا طبائیان از اصفهان

تمرین ۴۲ تعریف — فعل زیررا درتمام ازمنه تعریف کنید: دروغ نگفتن.

تمرین ۴۳ —گروهی ویابخشی بودن اسماء جمع ذیل‌را نشان‌دهید: گروهی از آدمیان زحمت کشند وجمعی دیگر راحت خورند. رستم سپاه افراسیاب‌را پریشان کرد. هنوز، درایران، گروهی هستندکه برضد مشروطیتند. سپاه احرار ایرانی درسال ۱۳۲۷ طهران‌را ضبط و محمد علی شاه‌را ازتخت سلطنت بزیرآوردند. ای مردم! تاکی خون همدیگر را میخورید؟. نصف مردم ازرنج دیگران میاسایند. بسیاری ازمردم ایران‌هنوز به‌ثابت بودن زمین ومتحرك بودن‌خورشید معتقدند. اردشیر، پادشاه‌اشکانی، سپاه خودرا به‌دوقسم کرد: قسمتی‌را باخود بارمنستان برد، وبخشی‌را باسورنا فرستادکه بجنك رومیان پردازد. گروهی این، گروهی آن پسندند. مجلس شوری ملی درسال ۱۳۲۵ منعقد شد. سپاه اسفندیار از یونانیان شکست خورد.

هجرت کرده به‌تبریز رفتند و امروزه بزرکترین عائلهٔ انسامان را تشکیل دهند . ساسانیان بعد از اشکانیان آمدند .

۸ — حیثیت

۶۷ — حیثیت اسماء ، عبارت است از اعراب وبنای آن.

۶۸ — آخر کلمات فارسی همیشه ساکن است ، مگر در سه حالت : حالت عطف ، اضافت وربط .

۶۹ — درحالت عطف ، حرف آخریٔ کله ، مضموم

تمرین ٤٤ اکمال جمل — بجای کشیده علامت جمع لازم آورید.

ماز میخانهٔ عشقیم کدا — ی چند ،
باده نوش — ، وخموش — وخروش — ی چند :
نه‌در اختر حرکت بود ونه‌در قطب سکون ،
کرنبودی بزمین خاك نشین — ی چند .

—

بنده — جان ودل برکف ،
چشم برحکم کوش برفرمان . (هاتف)

—

آخر کار شوق دیدارم
سوی دیرمغ — کشید عنان . (هاتف)
پیری آنجا باتش افروزی ،
بادب کرد پیر مغبچه — (هاتف)

—

خوانده می‌شود . مثلا : شام وبام ، ننگ ونام . ولی ، چون الف ، واو ممدوده وهای رسمیه حرکه نپذیرند ، بالذات واو مضموم خوانده شود . مثال : پا و دست ، تیهو ودراج ، خانه وکاشانه .

خفته — راچه خبر زمزمهٔ مرغ سحر ؟
حیوان‌را خبر ازعالم انسانی نیست .
شب مرد — خدا روز جهان افرودست :
دوست — را بحقیقت شب ظلمانی نیست .
آنکس از دزد تبرسد که متاعی وارد ،
عارف — جمع نکردند وپریشانی نیست . (سعدی)

—

نسیم خلد میوزد مگر زجویبار — !
که بوی مشك میدهد هوای مرغزار — ؛
فراز خاك وخشت — دمیده سبزکشت — ،
چه کشت — بهشت — نه‌ده ، نه‌صد، هزار — !
بچنگک — بسته چنگک — ، بنای هشته رنگک — ،
چکاو — ، کلنگک — ، تذرو — ، هزار — ؛
زنای خویش فاخته، دوصد اصول ساخته ،
ترانه — نواخته ، چو زیر وبم‌تار — ؛
زخاك رسته لاله — چو بسدین پیاله — ،
ببرگک لاله ژاله — چو درشفق ستاره — .
(قاآنی)

—

چاکر — ایستاده صف درصف ،
باده خوار — نشسته دوش بدوش (هاتف)

هامش — قبل از واو مضموم، چون یك یا بیاید، اکثر مشدد گفته شود. مثال: سختی وسستی، جوانی‌وپیری.

٧٠ — درحالت اضافت، یك کسرهٔ اضافی بمضاف الحاق می‌شود. (ن. اضافت)

٧١ — درحالت ربط، آخر کلمه باقتضای محل، محرك میشود. چون: بهارش خوش است، پیرامنش چمن است. دلا، جانا، پسرو، هندو، مستی، هشیاری.

٧٢ — مدارکلام درفارسی، مانند السنهٔ دیگر صعوبتی نداشته وبسیار ساده وآسان است، چنین‌که باسؤالی چند مانند: که، چه، کیست، چیست، کرا، چرا، بکه الخ. فاعلیت،

تمرین ٤٥ جمع — کلمات زیرین‌را درصورت جمع آورید:

قیمه.	میدان.	شب.	مهره.	فرمان.
خامه.	سبزی.	کوش.	ابرو.	خالصه.
دکان.	کل.	زبان.	دهان.	سفارش.
ستایش.	شانه.	بدخو.	موی	دهقان
روز.	لانه.	خوشبو.	شوی.	باده.
ماه.	پایه.	راجه.	نوشته.	موم.
ساعت	زانو.	الاهه.	آهنکر.	آدم.

تمرین ٤٦ — مفرد کلمات جمع آتیه‌را بیان نموده، وبا هریك از آنها جملهٔ تشکیل دهید:

دستوردجات، میادین، آزادکان، مالها، ماهیان، پیروان، کلستان، شبستان، شرارها، بارها، خوانین، خواتین، پاشاوات، کوشه، پای،

مفعولیت و اضافت کلام معلوم گردد. مثال: که آمد؟ — احمد آمد. چه دردست دارد؟ — کوزهٔ آبی. ازکجا میاید؟ ازالوند.

۷۳ — حیثیت اسماء، عبارت استاز: مجرد، مفعول، اضافت، تعریف وتنکیر.

۷۴ — مجرد یا کلمهٔ مجرد، آنست که برحالت اصلی خود ابقا وپرسشهای که وچه‌را پاسخ دهد. مثال: که بزرگست؟ — خدا. چه میکنی؟ — می‌نویسم.

تمرین ۴۷ — بجهته هریك‌ازکلمات زیرین دوکلمهٔ هممعنا بیاورید:

کشتی ..	شهر ..	خامه ..	آفتاب ..	پادشاه ..
شیطان ..	دهقان ..	نوکر ..	رود ..	وزیر ..
خدا ..	حیوان ..	برخور ..	چشم ..	نام ..
سندلی ..	شاگردان ..	آتش ..	چطور ..	چهره ..

تمرین ۴۸. تذکرهٔ دعوت — خسرو، نامهٔ به یکی‌از همصنفانش می‌نویسد، که درتعاطیل چند روزی بخانهٔ وی بیاید که باهم وقت بگذرانند.

تمرین ۴۹ — فرق میان یك شاگرد تنبل ویك شاگرد کوشش کن را بطور انشاء بنویسید.

تمرین ۵۰. انشاء — اگر دارای یك باغچهٔ بشوید، چگونه اورا گلداری میکنید، وچه قسم گیاها در ومیکارید؟

تمرین ۵۱ — وظایف یك‌شاگرد خوب دربارهٔ معلمش کدامند: آنوظائف‌را برروی کاغذ آورید.

۹ — مفاعیل وادوات آن

۷۵ — مفعول ، بردو قسمست : مفعول‌به یا صریح ، مفعول غیر صریح .

۷۶ — مفعول صریح ، تعیین اسم نماید و کرا ، چه‌را جواب‌است. ادات‌مفعول‌به ، (را) ست. مثال: کرا کشتند؟— ناصرالدین شاه‌را . ای برده (دلم) را توبدان شکل وشمائل .

۷۶ مکرر — مفعول غیرصریح نیز، اسمی‌را معین کند ، ولی بطور غیر مستقیم ، بطرز بی‌راهه ،

۷۷ — مفعول غیر صریح ، برهفت قسم تفریق شده :

تمرین ۵۲ — فعل «میل آدم شدن» را درتمام ازمنه تصریف نمائید .

تمرین ۵۳ . اکمال جمل — بجای کشیده ، اگر لازم باشد ، علامت جمع آورید ،

پادشاهان سلسلهٔ کی — وپیشدادی — درهرسه اقلیم : آسیا ، آوروپا ، و افریکا دست داشتند . ضحاك — از مملکت آشور آمده ایران را تسخیر نمودند . هرقرنی حافظ — و مولوی — نه‌بینند . صفویه — امروز کمیاب‌اند . رستم، درتوزیع مکافات، صاحب دوحافظ — وسه نظامی خمسه — شد . پادشاهان سلجوق — ۱۴ تن بوده اند . هردوسه سلطان حسین — پادشاهان بیعرضه بودند . اوکوست خزاین بطلیموس — را به روم برد .

۱ — مفعول‌الیه ، که باول اسم مجرد حرف (ب) آورده تشکیل دهند . مفعول‌الیه ، سئوالات بکجا ، بکه‌را پاسخ است مثال : به (دل) گفتم زچشمانش به‌پرهیز .

۲ — مفعول‌منه یاعنه ، که باول اسم مجرد ، لفظ (از) آورده میسازند . مفعول مذکور جواب سئوالات از که واز چه‌را دهد . مثال :

ما کجا توکجا که از(شرمت)، دختررز نشسته برقع‌پوش. (هاتف)

۳ — مفعول‌فیه ، که باضافهٔ لفظ (در) باول اسم مجرد تشکیل یابد واز عهدهٔ سؤالات درکه ودرچه برآید . مثال :

پیر در (صدر) ومیکشان [در] «گردش» (هاتف)

٤ — مفعول معه ، که باادات (با) تشکیل یابد و سؤالات باکه وباچه‌را جواب دهد . مثال :

تابداند چه بمن رفته ازو ، غم دل با «دل» خود میگفتم .

٥ — مفعول‌له ، که باعلاوهٔ لفظ برای درست شود ؛ وبرای‌که ، برای چه‌را جواب است . مثال : پدرم یك کتاب «برای من» خرید .

٦ — مضاف ، که بتوسط یك کسره بکلمهٔ مابعدی معطوف شود . مثال :

چگونه دست توانم زدن برآن سرزلف ،
که‌مبلغی «دل» خلق‌است زیر هرشکنش.

۷ — مضاف‌الیه، که بعد از مضاف آید. مثال: هرکه درمزرع (دل) تخم وفا سبز نکرد.

جدول ادوات مفاعیل

مفاعیل	ادوات آن	سؤالات	امثله
صریحه: مفعول به	را	کەرا، چەرا	دل‌را
مفعول الیه	ب	به‌که، به‌چه	به‌دل
غیر صریحه: مفعول‌منه‌یاعنه	از	ازکه، ازچه	ازدل
مفعول فیه	در	درکه، درچه	دردل
مفعول معه	با	باکه، باچه	بادل
مفعول له	برای	برای‌که، برای‌چه	برای‌دل
مضاف	ـِ	.	(دل)من
مضاف الیه	.	مال‌که، مال‌چه	دل(من)

تمرین ٥٤ — ده کلمه پیدا کنید که آخر آنها ساکن باشد بروزن رنگ، وباهر یکی از آنکلمات یکجمله تشکیل دهید.

تمرین ٥٥ — درجمل آتیه مفاعیل صریحه و غیرصریحه را نشان دهید.

خوش بود یاری ویاری درکنار جویباری،
مهربانان روی درهم وزحسودان برکناری!
راحت جان است رفتن بادلارامی بصحرا،
عین درمانست گفتن درد دل باغمگساری،
هرکرا بادلستانی عیش میافتد زمانی،
گوغنیمت دان‌که نادر درکمند افتد شکاری.

ملاحظه مهم — در انشاء عالیه ، کلام استادان واشعار ، ادوات مفعول بعضاً عوض وبدل می‌شوند ، و آن از مفعول فهمیده می‌شود . اینك امثلهٔ چند :

۱ — را مبدل به ب . مثال : اینکار را او نمی شاید = اینکار با و نمی شاید .

هر که منظوری ندارد عمر ضایع میگذارد :
اختیار این است دریاب، ایکه داری اختیاری !
روزگار وهرچه دروی هست بس ناپایدارست ،
ای شب هجران! توپنداری برون از روزگاری؟ (سعدی)

هامش — اشعار فوقرا خوب است که معلم تفسیر نماید وشاگردان از حفظ کنند .

تمرین ۵۶ — ایضاً نشان دادن مفاعیل :

نوروز در رسید وپس پشت اوبهار ،
خیز ای بهار روی بنوروز می بیار ؛
از سبزه پر زمرد و فیروزه کشت دشت ،
وزلاله پر زبرجد و بجاده کوهسار ؛
داماد که زباد پر ازمشك تیبتی ،
صحن چمن زابر پراز نقش قندهار ؛
آمیخته بخاك دمن پرنیان سبز ،
آویخته زکوش سمن درشاهوار ؛
سنبل فکنده طره وآموده عبیر ،
نرگس گشاده دیده وآلودهٔ خمار ، (شیبانی)

۲ — را مبدل به برای . مثال : اسب‌را زین است = زین برای اسب است .

۳ — با بجای ب . مثال : شنیدم که با زاهدی گفت‌شد.

٤ بر بجـای در . مثال : بر (در) میکده بنشسته وجامی درکف ،

٥ — بر بجای ب . مثال : ازحسودان برکنار کش .

هامش ۱ — ادات مفعول صریح (را) چون با فعل بودن آید ، معنای داشتن افاده کند. مرا دردیست بی‌درمان، یعنی ، من دارم دردی بی‌درمان .

تمرین ۵۷ — بجای کشیده یکی ازمفاعیل ذیل‌را بنهید :

نام، خدای عالم، صانع، زیر، بن‌چاه، نطفه، نی، مرغ هوا، سیرت زیبا، در، خود ، روزی ، علم، بزرگتر، خارا ، دانهٔ خرما، همه، پرتو، عظمت، دهان، اعضا، عیب، امروز، نصیب .

اول دفتر به — ایزد دانا ،

— پروردگار وحی توانا ،

اکبر واعظم — و آدم ،

صورت خوب آفرید و — ،

از — بخشندگی وبنده نوازی

— را نصیب ماهیٔ دریا .

قسمت — میخورند منعم و درویش

— خود میبرند پشهٔ وعنقا .

حاجت موری به — غیب بداند

— کابه — صخرهٔ سما ؛

هامش ۲ — چنانچه (را) بالفظ (است) استعمال شود معنای اختصاص بخشد. مثال:

کدام سرو سهی (راست) باوجود توقدر ؟

هامش ۳ — در کلام استادان و اشعار، ادات مفعول صریحرا گاهی حذف نمایند ؛ ولی حذف ادات مفعول الیه‌را هیچوقت استادان سخن تجویز نکنند. مثال :

اگر رنج پیشت آید وگر راحت ایحکیم
نسبت مکن بغیرکه اینها [را] خدا کند.

جانور از — میکند، شکر از —،
— ازچوب خشك وچشمه ز —؛
شربت نوش آفرید ازمکس نحل،
نخل تناور کندز — ؛
از — کان بی‌نیاز وبرهمه شفق،
ازهمه عالم نهان وبرهمه پیدا ؛
— نور ازسر اوقات جلالش
از — ماورای فکرت دانا ؛
خود نه زبان در — عارف مدهوش
حمد وثنا میکندکه موی بر — .
هرکه نداند سپاس نعمت —
حیف خورد بر — رحمت فردا .
بار خدایا مهیمنی و مقدر ،
وزهمه — ی مقدسی ومبرا !   (سعدی)

هامش ٤ — در ابتدای مفاعیل صریحه ، بجهته افادهٔ تأکید ، بعضاً لفظ (مر) آورند . مثال :

مراورا چه دیدم سر ازخواب مست ،
بدو گفتم «ای سر و پیش توپست ! »

۱ — اضافت

۷۸ — اضافت، عبارت است از مجموع دوکلمه ، که برای افادهٔ مخصوص ، اولی‌را بتوسط یك کسره بدومی ربط کنند: ازین دوکلمه ، نخستین را مضاف واپسین را مضاف‌الیه ، کسرهٔ رابطه‌را کسرهٔ اضافی نامند وترکیب هردو کلمه‌را باهم، ترکیب اضافی .

۷۹ — قاعدهٔ اضافت درفارسی — مضاف و مضاف‌الیه هردوفارسی ویاهردو عربی ویااینکه یکی عربی ودیگری‌فارسی

تمرین ۵۸ — قطعهٔ فوق را پس ازتصحیح شاگردان از حفظ کنند .

تمرین ۵۹ — برای هریك ازکلمات آتیه دوکلمهٔ هممعنا بجورید:

عالم . .	حی . .	نصیب . .	حاجت . .	خارا . .
دفتر . .	اعظم . .	منعم . .	بن . .	تناور . .
ایزد . .	صورت . .	درویش . .	جانور . .	مشفق . .
صانع . .	سیرت . .	عنقا . .	نطفه . .	حیف . .

بود نشان جائز عد شده . مثال : تارك سر ، طلیعهٔ صبح ، خانهٔ احبا ، لطف سخن .

۸۰ — درفارسی، کلیةً ، مضاف قبل از مضاف‌الیه ذکر شود ، ولی گاهی نیز مضاف‌الیه پیش از مضاف گفته شود : دراین صورت ، ترکیب اضافی، ترکیب اضافی مقلوب نام‌گیرد. مثال : مادرزن ، لاله‌رنگ ، مارسوراخ .

تمرین ۶۰ — ضروب امثال زیرین‌را شاگردان معناد هند :
پشه چو پرشد بزند پیل‌را — ای نورچشم من‌بجز ازکشته ندروی — لب خودگزیدن — سك درخانهٔ صاحبش میهفد — باشیر اندرون شد وباجان بدررود — ترك عادت موجب مرض‌است — گربه رقصاندن.

تمرین ۶۱ — ضرب‌المثل آتی‌را تفسیر ومثالی چند بجهته اثبات آن آورید : بی‌رنج گنج میسر نمیشود

تمرین ۶۲ — فوائد کوشش‌را بطور انشا بنویسید .

تمرین ۶۳ — مضرات تنبیلی‌را یکایك بر روی کاغذ آورید .

تمرین ۶۴ تحلیل صرفی — جمله آتی‌را صرفاً تحلیل نمائید :
(ن. تحلیل صرفی)

حسن بامداد ازخانه بیرون رفت .

تمرین ۶۵ — فعل ذیل‌را درتمام ازمنه ، مثبت ومنفی ، تعریف نمائید :

« دل بدست آوردن »

تمرین ۶۶ — درآینده چه‌صنعتی پیشهٔ خود خواهیدکرد، وچرا؟

۸۱ — اقسام اضافت پنج است :

۱ — اضافت لامیه ، که معانی تملك ، اختصاص، نسبت، تمایل افاده کند . مثال : جام جمشید گنج قارون، اهل ستم ، کتاب احمد .

۲ — اضـافت بیانیه ، که درآن مضـاف ، نوع وجنس مضاف‌را بیان کند . مثال : آب‌چشمه ، روز آدینه .

تمرین ۶۷ اکمال جمل — بجای کشیده یکی از تراکیب ذیل‌را آورید :

کدا و منعم

سرای مطبخ، خانهٔ منعم، پارهٔ نان، دکان رزار، رشتهٔ طمع،
دکهٔ خبار، صحرای‌خشك، آب‌جو، دخیل بخیل، کوشت خام.

کدائی بردر—ی رفت؛ چندانکه — پیچ داد، هیچش ندادند: اکر — سؤال کرد ، سقطش کفتندکه: به — برو؛ واکر مشتی برنج طلب نمود ، برآشفتندکه: به — شو؛ واکر لختی — خواست ، لعنتش کردندکه : اینجا مسلخ نیست ؛ واکر برخی طعام پخته طلبید ، زدندش‌که : این — نیست .

مشو ای بینوا — ، که نیابی رطب بخشك نخیل ؛
هیچ دیدی بپارکین کوهر؟ یابه — نیلوفر ؟
بخدا واکذار ناکس را ، باش تا — بردخس‌را . (قاآنی)

تمرین ۶۸ — در اشعار ذیل ، اکر ترکیب اضافی باشد ، نشان داده وقسم اورا بکوئید :

۳ — اضافت تشبیهیه ، که عبارت‌است از اضافت مشبه بمشبه‌به یامشبه‌به به‌مشبه بدون واسطه . مثال : قدسرو ، تیغ زبان ، غنچه‌لب .

هامش — شاگردان دقت نمایند که تراکیب توصیفیه‌را باتراکیب اضافیه مخلوط ننموده وبضمائر اضافیه اهمیت دهند :

در تربیت فرزندان

پسر چون زده برگذشتش سنین ،
زنا محرمان گو « فراتر نشین » :
بر پنبه آتش نشاید فروخت ،
که تاچشم برهم زنی خانه سوخت ؛
چو خواهی که (نامت) بماند بجای ،
پسررا خردمندی آموز ورای :
که گر عقل ورایش نباشد بسی ،
بمیری وازتو نماند کسی ؛
بسار روزکاران که سختی برد !
پسر چون پدر نازکش پرورد !
خردمند وپرهیز کارش برآر ،
گرش دوست داری بنازش مدار ،
بخردی درش زجر وتعلیم کن ،
به نیك وبدش وعده وبیم کن ؛
نوآموزرا ذکر وتحسین وزه
زتوبیخ وتهدید استاد به ؛

۴ — اضافت استعاریه، که مبنی است براضافت مشبه بمشبه‌به باواسطه، بشرط اینکه مشبه جای اسمی‌را گیرد که لازمهٔ مشبه‌به باشد. مثال: تیغ اجل، پنجهٔ مرگ.

۵ — اضافت اعتباریه، عبارت‌است ازاعتبار محض‌متکلم مثال: گوش هوش، دریچهٔ چشم. یعنی: گوش ازبرای هوش، دریچه ازبرای چشم.

بیاموز پرورده را دست رنج،
وگر دست داری چو قارون بگنج.
مکن تکیه بردستگاهی که هست،
که باشد که نعمت نماند بدست!!
بپایان رسد کیسهٔ سیم وزر،
نگردد تهی کیسهٔ پیشه ور؛
چه دانی که گردیدن روزگار
بغربت بگرد اندش درديار!
چو برپیشهٔ باشدش دسترس.
کجا دست حاجت برد پیش کس؟
ندانی‌که سعدی مراد از چه یافت،
نه‌هامون نوشت ونه‌دریا شکافت،
بخوردی . بخورد از بزرگان قفا؛
خدا داداش اندر بزرگی صفا؛

ملاحظه ۱ — چون مضاف منتهی به‌های رسمیه ویا به‌یای مقصوره باشد، یکهمزه برروی آن نهاده و مانند یاتلفظ کنند. مثال: آشیانهٔ من، سخنهای لایعنیٔ آدمی.

ملاحظه ۲ — چون مضاف منتهی به‌واو ویا به‌های‌اصلی بوده باشد، بحال اصلی ماند. مثال: سرو ما، آهوی ختن.

ملاحظه ۳ — یای مادهٔ اصلیه کلمات، درحین اضافت، بعضاً مشدد خوانده شود. مثال: بازی چرخ، مردی‌مرد.

ملاحظه ٤ — اگر در آخر مضاف، یك الف ویا واو

هر آنکس که گردن بفرمان نهد،
بسی بر نیاید که فرمان دهد؛
هر آن طفل کاو جور آموزگار
نه‌بیند، جفا بیند ازروزگار.
پسررا نکودار وراحت رسان،
که چشمش نماند بدست کسان.
هرآنکس‌که فرزند را غم نخورد،
دگر کس غمش خورد وبدنام کرد؛
نگه دار از آموزگار بدش:
که بدبخت گره کند چون خودش. (سعدی)

تمرین ٦٩ — برای هریك ازکلمات آتیه دو ویا اقلاً یك کلمهٔ هممعنا بیاورید:

ممدوده باشد . قبل ازمضاف الیه یك‌یا آورند . مثال : بنی آدم (اعضای یکدیگر) ند ، بوی گل .

هامش — تتابع اضافات، درفارسی، تاسه جائزست ، بیش ازسه مخل فصاحت می‌شود . مثال : گردست دهد (خاك کف پای نگارم) .

هامش — کلمات ذیل ازمیان قطعهٔ فوق برداشته شده .

گذشت ..	بس ..	بیم ..	سیم ..	صفا ..
نماند ..	ذکر ..	فراتر ..	روزگار ..	زه ..
زر ..	طفل ..	بدنام ..	پرورده ..	فروخت .
تارك ..	فرزند ..	پیشه ..	آموزگار ..	کمره ..
تکیه ..	آموختن ..	پرهیزکار .	توبیخ ..	مراد .
جفا ..	نامحرم ..	نعمت ..	رای ..	ناز ..
تهدید ..	هامون ..	نکو ..	سنین ..	شکافت .
عقل ..	خردی ..	دستگاهی .	قضا ..	زجر ..

تمرین ۷۰ — نصایح فوق‌را شفاها وبطور اختصار بگوئید .

تمرین ۷۱ — اشعار بالارا به شکل نثر بنویسید .

تمرین ۷۲ — شاگردان اجنبی اشعار فوق‌را ترجمه ، وشاگردان فارسی لسان بشکل دیگر ، وبه نثر آنهارا بنویسند .

تمرین ۷۳ — تراکیب اضافیهٔ آتیه‌را ازهم تفریق داده ومعنائی‌که ازهریك آنها افاده میشود ، بیان کنید :

پردهٔ چشم	فوایدمشروطه	سر زلف	شربت ممات
دیوارکاشی	گویندهٔ داستان	تف آه	درج دهان

معهذا ، درکلام استادان گاهی، تتابع اضافات بیش ازسه یافت می‌شود . مثال :

کحل الجواهری بخش ، ای‌باد صبح برچشم ،
از «گردِ توتیـای خاکِ رهِ نگارم» .

۸۲ — معانی مختلفهٔ که اضافت راسـت ، بروجه آتی.

خواب شب	سوختهٔ غم	جگر دجله	اهل ستم
کان کرم	لانهٔ مرغ	سلسلهٔ ایوان	رنك گل
کرفتن روز	سرخامه	بخچهٔ مرك	گنج قارون
آمرزش یزدان	دل بیرحم	میدان خامه	زخم دل فقیر
داد بیداد	نامهٔ حافظ	سرای درویش	چشم باز عالم
شب هجر	پردهٔ سرای	درد دل	دوات قلمدان
سرای خسرو	جامهٔ ابریشم	سرای دل	خلعت پادشاه

تمرین ٧٤ — تحلیل صرفی جمل ذیل را کلمه بکلمه تحلیل نماید ، وخدمت یاوظیفهٔ هرکلمه را بیان کنید : دست مابدامن پارسایان نمیرسد ، ازبرای وطن کوشش کینم .

تمرین ٧٥ — جمل آتی کلمـات نکره و معرفه را ازهم تفریق دهید :

خوش بود یاری ویاری درکنار سبزه زاری ،
مهربانان روی درهم وزحسودان برکناری !
هرکرا باول ستانی عیش می‌افتد زمانی ،
گو غنیمت دان‌که نادر درکمند افتد شکاری .

است: ملکیت، اختصاص، اتصاف، اضافت فاعل بمفعول، اضافت مفعول بفاعل، اضافت مصدر یااسم مصدر بمفعول، اضافت منسوب بمنسوب الیه، اضافت ظرف بمظروف، اضافت جزء بکل.

عشق درعالم نبودی، گرنبودی روی زیبا،
ورنه گل بودی، نخواندی بلبلی برشاخساری.
زندگانی صرف کردن درطلب حیفی نباشد:
گردری خواهی گشودن سهل باشد انتظاری.

—

یکی ناسزا گفت دروقت جنگ،
گریبان دریدند ویرا. بجنگ:
قفا خورد وعریان وگریان نشست،
جهاندیدهٔ گفتش ای بو لهوس.

—

هندوئی نقط اندازی همی آموخت — روزی بجهل جوانی بانگ برمادرزدم؛ دل — آزرده بکنجی نشست وگریان همیگفت: مگر خوردی‌را فراموش کردی‌که درشتی میکنی؟ طوطی‌ءرا بازاغی درقفس کردند — (سعدی)

زشاهی تاگدائی جمله دیدم:
گدائی‌را بشاهی برگزیدم.

—

مثال : جامهٔ من ؛ دیرمغان ؛ خانهٔ سنگی ؛ برندهٔ ناموس؛ کشتهٔ بیدادی ؛ خواست خدا ؛ مردن ملا ؛ مردرزم ؛ نماز شام ؛ دردانش.

در بیابانی ازخلایق دور ،
از گل وخشت ، خانهٔ بودم ؛
وندران خانه ، همچو مور ضعیف ،
سخت پوشیده لانهٔ بودم ؛
بتکی بود وبت‌پرستی‌را ،
روی آن بت بهانهٔ بودم .

تمرین ۷۶ — در جمل فوق یاهای تنکیر را از یاهای دیکر جدا سازید :

تمرین ۷۷ — فعل «سرفرو بردن» را درتمام ازمنه تصریف کنید .

تمرینی ۷۸ — کلمات زیرین‌را نکره ساخته وباهریك از آنها یك جمله بسازید ، که همان کلمه دو ویابیشتر بار تکرار شود :

اسب ، گل ، درخت ، شب ، آدم ، کودك ، پسر ، شتر ، پادشاه ، پرهیزکاری ، ستمکری ، جوان ، روی ، الاغ ، مرد .

تمرین ۷۹ . اختصار — حکایت ذیل‌را درابتدا به‌نثر تحویل نمود ودرثانی اختصار کنید :

سیاست سلطان

یکی‌را خری درگل افتاده بود ،
زسوداش خون دردل افتاده بود :
بیابان ، وسرما ، وباران ، وسیل ،
فرد هشته ظلمت در آفاق ذیل ،

۱۱ — تعریف وتنکیر

۸۳ — کلمات فارسی، درجمله ، گاهی بشکل نکره وبعضاً بشکل معرفه ایراد می‌شوند .

۸۴ — کلمهٔ نکره آنستکه موضوع‌له خودرا درصورت غیر محدودی بیان کند . مثال :

همه شب درین غصه ، تا بامداد
سقط گفت ونفرین ودشنام داد ؛
نه‌دشمن برست اززبانش ، نه‌دوست ،
نه‌سلطان که این بوم وبرز آن اوست .
قضارا خداوند آن پهن دشت
درآنحال ، منگر بر وبرگذشت .
نگه کرد سلطان عالی محل ،
خودش دربلا دید وخر در وحل ؛
سخنها شنیدند دور ازصواب ،
نه‌صبر شنیدن ، نه‌روی صواب ؛
بچشم سیاست درو بنگریست :
که سودای این برمن ازبهر چیست ؟!
یکی گفت : شاها ! به‌تیغش بزن ،
زروی زمین بیخ عمرش بکن !

(بلبلی) برگ (گلی) خوشرنگ درمنقار داشت ؛
وندران برگ و نواخوش نالهای زارداشت .

درشعر فوق ، کلمات گل و بلبل بمعنای غیر محدودی آورده شده اند .

۸۵— کلمهٔ معرفه ، آنستکه موضوع‌له خودرا، بالعکس، بطوری واضح ومعین افاده نماید . مثال :

نگه کرد سالار اقلیم ، دید
که بریشته این ماجرا می‌شنید ...
به‌بخشید برحال مسکین مرد ،
فرد خورد خشم سخنهای سرد :
زرش داد ، اسب وقبا ، پوستین .
« چه نیکو بود مهر دروقت کین ! »
یکی گفتش : ای پیر بیعقل وهوش ،
عجب رستی از قتل ؟ — گفتا : خموش ؟
اگر من بنالیدم ازدرد خویش ،
وی انعام فرمود درخورد خویش .
اخلاق — بدیرا بدی ، سهل باشد جزا ؛
اگر مردی احسن الی من‌اسا . (سعدی)

تمرین ۸۰ — تحقیقات انشائی :

۱° اشخاص — درحکایت فوق ازچه کسان صحبت شده ؟

۲° زمان ومکان — اینواقعه درچه محل وچه زمان روی میدهد ؟

ای (گل) تونیز خاطر (بلبل) نگاه دار:
کانجا که رنگ وبوی بود، گفتگو بود.

قاعده — برای نکره ساختن یك کلمهٔ معرفه، بآخر این یکی، یك (ی) تنکیر افزایند. مثال: پادشاه — پادشاهی، درویش — درویشی.

---

۳ سخنان وافعال
۱ — پیر مردرا چه صنعت است؟
۲ — هوادرچه حال است وپیرچگونه؟
۳ — پیرباسلطان چگونه سلوك میکنند؟
۴ — وزیرباپادشاه ازچه راه نصیحت میکنند؟
۵ — پادشاه باپیر مرد چگونه رفتار مینماید؟
۶ — پیرمرد از سلوك خود باپادشاه پشیمان میشود، یانه؟

۴ — ازاینحکایت چه درس اخذ میکنید؟

تمرین ۷۱ . تحلیلات ونسق — سئوالات آتی را جواب دهید:
۱ — یای یکی ویای خری ازچه قبیل یاها هستند؟ ۲ — حرف ش، درسوداش، مربوط بکدام کلمه است؟ ۳ — کلمهٔ مترادف بیابان کدامست؟ ۴ — ضد سرما و ظلمت را بفارسی بیاورید. ۵ — ذیل، دربیت چهارم، چه معنائی را حاویست؟ ۶ — شب، بامداد، نفرین، دشنام ازچه قسم اسامی هستند؟ ۷ — برای سقط گفتن ودشنام دادن دومصدر مترادف آورید. ۸ — دشمن ودوست.

۸۵ — دریك جمله ، چون کلمهٔ نکره استعمال شود وسپس همانکلمه تکرر کند ، در دفعهٔ ثانی بصورت معرفه آورده شود . مثال :

(بلبلی) برشاخ (گلی) آشیانهٔ داشت . (بلبل) هر روز درصورت (گل) نگریستی .

۸۶ — بآخر کلمات منتهی بیکی از حروف املاء ، چون بخواهند یای تنکیر آورند ، قبل از آن یکهمزه نیز علاوه سازند . مثال : مو — موئی ، دانا — دانائی .

در معنا ، چگونه نام گیرند ؟ ۹ — کلمهٔ رست ، دربیت هفتم، یعنی چه و مصدر آن کدام است ؟ ۱۰ — بیت هفتم را تفسیر کنید . ۱۱ — برای کلمهٔ سلطان، دو ویا بیشتر کلمات مترادف فارسی آورید . ۱۲ — بوم وبرز یعنی چه . ۱۳ — برای کلمات عالی محل و وحل دوکلمهٔ هممعنا بیاورید . ۱٤ — در بیت نهم ، قفارا دراصل چه بوده ودربیت دهم ، منگر یعنی چه ؟ ۱۵ — چشم سیاست یعنی چه وچگونه ترکیبی‌است ؟ ۱٦ — خداوند ، در بیت نهم، چه معنا بخشد ؟ ۱۷ — بیت شانز دهم‌را بیان وتفسیر کنید . ۱۸ — کسی را به‌تیغ زدن یعنی چه ؟ ۱۹ — روی زمین ، بیخ عمر ، سالار اقلیم، ازکدام قسم تراکیب اضافیه میباشند ؟ ۲۰ — بیت بیستم را تفسیر نمائید . ۲۱ — بیت بیست و دوم را معنا دهید . ۲۲ دربیت دوازدهم، بعد ازکلمات خودش وخر، لفظ‌مقدری هست‌یانه؟ ۲۳ — در بیت ۲۳ ، بجای سکته چه حرفی میتوان آورد .

تذییل — درفارسی، درمقابل (ال) حرف تعریف عربی، قبل از اسم ، بعضی کلمات ، مانند : اسم اشارت، صفت آورده و یا با کلمهٔ دیگر اضافه نموده ، درحالت معرفه نهند . مثال : این مرد ، نام بلند ، درخت سیب .

تنبیه — یای تنکیر را بایای وحدت بناید مخلوط کرد ، توضیح اینکه : الحاق یای تنکیر به‌لفظ یك جائزنست ؛ در

---

۲۴ — بیت ۲۶ اززبان که گفته شده ؟ ۲۵ — دربیت ۲۴ ، یك کلمهٔ مترادف برای‌عجب بیاورید . ۲۶ — نالیدن یعنی‌چه، ودرد خویش چه ترکیبی است ؟ ۲۷ — از، چه اداتی است؟ ۲۸ — معنای انعام وخورد چیست ؟ ۲۹ — دربیت ۲۹ ، سهل وجزارا دو کلمهٔ مترادف فارسی آورید . ۳۰ — معنای بیت فرجامین را بفارسی ترجمه کنید .

تمرین ۸۲ . انشاء — یك پادشاه ظالم‌را بایك پادشاه عادل قیاس کرده واخلاق وافعال هریکی‌را بطور انشاء بنویسید .

تمرین ۸۳ . ایضاً — خرچگونه‌حیوانی است و عادات واخلاق آن کدامست ؟

تمرین ۸۴ . ایضاً — اگر پادشاه می‌بودید و مشروطه خواه چه کارها میکردید ؟

تمرین ۸۵ — جمل ذیل‌را صرفاً تحلیل نمائید :

بردیدهٔ من خندی کاینجا زچه میگرید ؟ گریند برآن دیده کاینجا نشود گریان !

صورتیکه باخر کلمهٔ مذکور ، یای وحدت نتوان آورد . دیگر آنکه ، بجـای یای وحدت لفظ یك را می‌توان آورد ؛ ولی بجای یای تنکیر نمی‌توان. مثال : مردی [یك مرد] میخواهم که از گوشهٔ معرکه درآمده جواب حریف‌را بدهد .

سؤالات

۲٤ — اسم‌را تعریف کنید. ۲۵ — اسم بچند قسم تفریق شده، وآن اقسام کدامند؟ اقسام اسم‌جنس‌را بیاورید. ۲۶ — اسم عین ، معنی ، جنس ، علم، جامد ، مشتق‌را بیان کنید وبرای هریکی چند مثال ذکر کنید . ۲۷ — اسم مفرد ومرکب را تعریف کنید؛ اقسام اسماء مرکبه چنداست ؟ ۲۸ — اقسام اسماء مرکبه‌را یك یك بگوئید . ۲۹ — اسم مجرد ومزیدفیه کدامست ؟ ۳۰ اقسام اسم مزیدفیه‌را یکان‌یکان بشمارید؛ همچنین اسماء باحروف زائده‌را. ۳۱— اسم زمان کدام اسـت و علامات اوچند ؟ ۳۲ — اسم مکان کدام است ؟ ادوات‌اورا بشمارید، وقاعدهٔ اسم مکان‌را بیان‌کنید. ۳۳ — اسم آلت کدام است ؟ اقسام اورا بشمارید . ۳٤ — اسم تصغیرچه بیان کند، ادوات آن کدام‌است؟ ۳۵ — اسم عدد چیست واقسام ان‌چندست ؟ ۳۶ — اسماء اعداد اصـلیه را تاده هزار بشمارید وبعد تاملیار. ۳۷ — قاعدهٔ عدد اصلی ویای تنکیر باخران ؛ ملاحظه . ۳۸ — قاعده اعداد اصلیه ازیازده تانوزده واز بیست تاصد را بیان کنید ومثال آورید . ۳۹ — الفاظ مر ، اند ، چند، چه چیزبیان کنند . ٤۰ اسم عدد ترتیبی را بیان نموده وقاعدهٔ اورا ذکرکنید ، هـامش . ٤۱ — اسم عدد کسری و قاعدهٔ اورا بیـان کنید .

شبی یاد دارم که مناجات میکردم و عفو گناهان از یزدان میطلبیدم .

---

٤٢ — اسم عدد توزیعی کدام است و در فارسی چگونه مستعمل ؟ ٤٣ — عدد مجموعی را بیان کنید ، ادوات اورا بشمرید ، واسم جمع و اقسام اورا بیاورید . ٤٤ — اسم را چند خاصیت است ؟ ٤٥ — کیفیت چیست ، درفارسی قاعدهٔ تفریق مؤنث و مذکر کدام است،وچند ؟ ٤٦ — کمیت چیست، وقواعد کلی جمع درفارسی کدام ؟ ٤٧ — هامش ، های رسمیه در جمع با (آن) ، حروف املا درجمع با (آن) ، مثال چند جهته این قواعد . ٤٨ — قاعدهٔ جمع نیکو ، جادو ، زانو ... وروز ، شب ، سال، کدام است ؟ ٤٩ — قاعدهٔ جمع اسماء غیر ذیروح را بیان نموده ودرصورت های رسمیه چه‌میکنید ؟ ٥٠ — قاعدهٔ جمع اشیائیکه نمووتجددرا حائزند بیان کنید . ٥١— جمع کلمه روزکار و جموع مجعوله را ذکر کنید . ٥٢ — حیثیت کدام است ، سه حالت ساکن نبودن آخر کلمات فارسی را بیان کنید . ٥٣ — درجهٔ سختی وآسانی مدار کلام درفارسی‌را مع مثال بیان کنید. وجمع اسماء خاصه‌را نیز بیاورید . ٥٤ — حیثیت اسماء عبارت از چیست، مجرد کدام‌است، مفعول بر چند قسمست، وآن اقسام کدام، مثال؟ ٥٥ — اقسام مفعول غیر صریح را یك یك بیان کنید باچند مثالی . ٥٦ — ملاحظات پنجگانهٔ درخصوص مفاعیل‌را بیان کنید . ٥٧ — اضافت یعنی چه ، مضاف و مضاف‌الیه کدام است ؟ ٥٨ — قاعدهٔ اضافت را بیان کنید و موقع مضاف و مضاف‌الیه در ترکیب اضافی را بگوئید . ٥٩ — اقسام اضافت چندست ، اضافت لامیه چند معنا افاده کند ، مثال ؟ ٦٠ — اضافت بیانیه و تشبیهیه‌را یك یك بیان کنید وچند مثال بیاورید. ٦١ —اضافت استعاریه واعتباریه‌را تعریف

نموده وچند مثال بگوئید . ٦٢ — قواعد : منتهی بودن مضاف بهاء رسمیه ، بواو ویا بیای اصلیه ، بالف ویابواو ممدوده‌را بیان نمائید . ٦٣ — تتابع اضافات تاچند جائزست، ویای مادهٔ اصلیه کلمات ، درحین اضافت چگونه خوانده شود ؟ ٦٤ — معانیٔ مختلفهٔ اضافات را یکا یك بشمارید و مثال آورید . ٦٥ — نکره و معرفه در فارسی کدام است، وقاعده نکره ساختن معرفه کدام ؟ ٦٦ — قواعد تکرر یك کلمه نکره دریك جمله ، حروف املا درآخر کلمات نکره‌را بیان کنید . ٦٧ — حرف‌تعریف درفارسی وتفریق یای‌وحدت‌ازیای تنکیررا بگوئید.

فصل دوم

ضمیر

۸۷ — ضمیر ، کلمه ایست که جای اسم‌را گیرد .

۱ — اقسام ضمیر

۸۸ — اقسام ضمائر ، درفارسی ، برچهارست : ضمائر شخصیه ، اضافیه ، اسنادیه وفعلیه .

۸۹ — ضمائر شخصیه ، اشخاص سه‌گانه ، یعنی متکلم ، مخاطب وغائب را مشعرند . ضمائر مذکور بروجه آتی است:

تمرین ۸٦ اکمال جمل — بجـای نقاط آتیـه یك ضمیر شـخصی آورید :

۰۰۰ بینوارا روزی بدربار بردند، ویوغ جنایتکار برگردنم نهادند —۰۰۰رادیروز درکردش ملاقات کردم —۰۰۰ ای پسر !۰۰۰ را تحصیل علم وتربیه لازمست تا آدم شوی —۰۰۰ رفته بود نزد۰۰۰ که مطالبهٔ وجه کرده وبکویدکه منزل ۰۰۰ بیایند۰

ای فدای۰۰۰ هم‌دل وهم‌جان، وی‌نثار رهت همین وهان !
دل‌فدای۰۰۰چون۰۰۰ی دلبر، جان نثار۰۰۰چون۰۰۰ی‌جانان۰

دوش معلم۰۰۰را گفت که: درپارسی،
هست بمصدر نشان تن بمثل یا که‌دن۰

اشخاص	مفرد	جمع
متکلم :	من	ما
مخاطب :	تو	شما
غائب :	او ـ وی	ایشان

ملاحظهٔ مهم — حالاتی که عارض اسماء میشوند، درضمائر نیز جاری میباشند.

۹۰ — ضمائر شخصیه با کلمهٔ مابعدی خود مضاف نتوانند شد، الا من. مثال: من بیچاره، من سرگردان.

۹۱ — من، تو، وی، چون بادات مفعول صریح ملحق

ب ... گفتم که مشکی یا عبیری . که ازبوی دلاویز ... مستم
بگفتا: ... گل ناچیز بودم، ولیکن مدتی باگل نشستم؛
کمال همنشین بر ... اثر کرد، وگرنه ... همان خاکم که هستم.

تمرین ۸۷ اکمال جمل — بجای نقاط زیرین یك ضمیر اضافی یا اسنادی آورید:

خوش ...(م غ [۱]) عمر، دریغا که جاودانی نی (م غ)
ایکه ! دارد به تار زنار ... (م مخ)
هر سوی موی من جدا پیوند.

قصد ...(ج م) آنست که کوشش کنم در کودکی و خدمت وطن کنم درجوانی و پیری.

[۱] (م غ) = مفرد غائب، (م م) = مفرد متکلم، (م مخ) = مفرد مخاطب و (ج) = جمع را مختصرست.

گردند، نون (من)، واو (تو) و یای (وی) محذوف گشته مرا، ترا ورا گفته شوند. مثال:

ترا، ورا و مرا گفت دوش مهترکی.

۹۲ — درابتدای او وایشان، چون اداتی غیر ازادوات مفعول‌الیه آید، همزهٔ ضمائر مذکور حذف شود. مثال: ازو شنیدم، ازیشان پرسیدم، دروبود.

هامش — ادوات مفعول‌له و معه از اینقاعده مستثنا میباشند.

خانه پرکندم ویك جونفرستاده بکور،
غم کور... (م مخ) چوغم برگ زمستانی نیست

حاجی رمضان پیر وناتوان...(م غ) باید مدد... (م غ) کرد، ودست... (م غ) راگرفت، باز میخانهٔ عشق... (ج م) گدایانی چند. قلم... (م م) بشکست واین حکایت بسرینامد. مادل... (ج م) دیگران دلبر... (ج غ).

گر... (م مخه) تنعم وآسودگی همی باید،
خردگزین، که روان ازخرد بیاساید.

روزی پدر پرسید... (م م) که: کجا... (م مخ) به برم؟ گفتم: نزد استادان... (م م) بر، که از گفتار... (ج غ) سودی برم.

تمرین ۸۸ ایضاً — بعوض نقاط ذیل یك ضمیر فعلی، درصورت لزوم، آورید.

حکایت — شخصی نزد بزرگی ازاهل علم وفضل رفت... وگفت که:

۹۳ — چون ادات مفعول‌الیه (ب) باول او و ایشان ملحق شود، همزه آن به‌دال قلب شود. مثال: من بدو دوش همین نکته بیان میکردم، بدیشان گفتم.

۳ — ضمائر اضافیه

۹۴ — ضمائر اضافیه، شخصیت، تملك و نسبت‌را باشند. صورت تصریف آنها از اینقرارست:

«خوبی دنیا و آخرت‌را میخواه...»— عالم درجواب وی فرمود ...: «علم بیاموز... تاخوبیٔ هردو جهان‌را یاب...». آنشخص بازگفت...که: «ازخواندن ونوشتن بهرهٔ ندار...، وازآن سبب درتحصیل علم عاجز وازتعلم محروم هست...»

مرد فاضل، مدت دوسال به تعلیم وتربیت او متوجه گشت...، تاآنکه وبرادر خواندن ونوشتن دانا ساخت...، وجهالت اورا بأخلاق وخرد مبدل گردانید...— پس آنشخص چون لذتی ازعلم یافت... باستکمال آن رغبت نمود... تا آنکه، از برکت علم وتربیت، باندك زمانی،خوبیٔ دنیا وآخرت نصیب وی‌شد.. وبمراد دل خود رسید..

هرکه جهد وسعی درتحصیل علم نماید...، فائده هردو جهانرا می‌یابد...؛ خصوصاً که ازایام طفلی، بجستجوی آن مشغول شود تا نتیجهٔ آن زودتر بدور سد... دیگر آنکه، گفته...: «علم‌که درطفولیت وصغرس آموز...، چون نقش برسنك...که سالهای دراز بماند...؛ وعلمی‌که درکهولت. وکبرسن آموز...، مانند نقش برگل...که باندك آفت برطرف‌گردد...

اشخاص	مفرد	جمع
متکلم :	م ـ ام	مان
مخاطب :	ت ـ ات	تان
غائب :	ش ـ اش	شان

۹۵ — ضمائر مذکور، درصورت اتصال با کلمهٔ ، بی همزه نوشته شوند. مثال : دلم ، سرت ، جانش ، خانه‌ات، لانه‌اش .

پیء مصلحت مجلس آر است ۰۰۰ :
نشست ۰۰۰ وگفت ۰۰۰ وبرخواست ۰۰۰

—

سروچمان من چرا میل چمن نمیکن ۰۰۰ ؟
همدم گل نمیشو ۰۰۰، یادسمن نمیکن ۰۰۰؟

—

سمن بویان غبارغم چونبشین ۰۰۰، نبشان ۰۰۰،
پریرویان قرار ازدل چوبستیز ۰۰۰، بستان ۰۰۰

—

حسبحالی ننوشت ۰۰۰ وشد ۰۰۰ ایامی چند :
قاصدی کوکه فرست ۰۰۰ بتوپیغامی چند ؟

—

غرض نقشی ۰۰۰ کزما باز ماند ،
که هستی را نمی بین ۰۰۰ بقائی ۰

۹۶ — بعداز الف وواو، همزهٔ ضمائر اضافیه به ی قلب شود . مثال : صدایم، رویت .

۹۷ — قبل از ضمیر غائب (ش) درصورتیکه یك حرف مد واقع شود ، اجتماع سه حرف ساکن دریکجا کثیرالوقوع است . مثال :

تمرین ۸۹— معنای کلمات ذیل‌را ، که ازتمرین ۸۸ برداشته‌شده، بفارسی بیان نمائید .

اهل‌علم	نتیجه	محروم	مبدل	نصیب	صغرسن	قرار
فضل	تحصیل	فاضل	لذت	جهد	کهولت	حسبحال
آخرت	عاجز	متوجه	استکمال	فائده	کبرسن	قاصد
عالم	تعلم	جهالت	رغبت	طفل	آفت	غبار

تمرین ۹۰۰ اکمال جمل . — بجای کشیده‌های آتیه یك ضمیر لازمه آورید :

بصنعا در — طفلی اندر گذشت ،
چکو — گزان — چه بر سرگذشت .

—

بیا تا برآر — دستی زدل :
که نتوان برآورد فرد از گل .

—

قضا خلعتی نامدار — دهد ،
قدر میوه درآستین — نهد .

—

درمجلس روحانیان برخاست ساقی باادب :
رنگینش‌رو ، مشکینش‌مو ، سنگینش‌دل، شیرینش‌لب.

۹۸ — ضمائر اضافیه بعد ازاسم ، حکم مضاف را دارند وپس ازفعل ، حکم مفعول‌را . مثـال :

گفتارم ، گفتارت ، گفتارش ، گفتارمان ، گفتارتان ، گفتار شان .

گفتم ، گفت‌ت ، گفت‌ش ، گفتمان . گفتتان ، گفتشان

— را شرمساری زروی — بس ،
دگر شرمسار — مکن پیش کس ؛
اگر تاج بخش — سر افراز د—،
— بردار تا کس نیندازد — .

—

چو — را بدنیا — کرد — عزیز ،
بعقبی همی چشم دار — نیز .

—

گوید که — ازخاك — ، — خاك تو — ایدر ،
گامی دوسه بر — نه، اشکی دوسه هم افشان ؛
— بارکه داد — این رفته ستم بر — :
برکاخ ستمکاران ، کو — چه‌رسد خذلان ؟
پدر — دوش بگفت — که دگردم نزن — ،
برسر حرف کسان هیچ دگربم نز — .
— اگر خوب — وگر بد — برو خودرا باش .

٤ — ضمائر اسنادیه

۹۹ — ضمائر اسنادیه ، کلماتی است چندکه درجمل اسمیه مابین مبتدا وخبر وظیفهٔ رابطه را دارا باشند . ضمائر اسنادیه بروجه آتی است :

اشخاص	مفرد	جمع
متکلم :	م ـ ام	یم ـ ایم
مخاطب :	ی ـ ای	ید ـ اید
غائب :	است	ند ـ اند

تمرین ۹۱ . تفریق وتشخیص. — درجمل آتیه ، ضمائررا یافته ، از همدیکر تفریق دهید ، وقسم آنهارا بنویسید :

حکایت . — شخصی بهنوکر خود کفت : « فردا صبح اکر دو کلاغ دریکجا نشسته بهبینی ، مراخبرده تا آمده آنهارا بهبینم ، وفالخوب بیابم ؛ پس کارمن درتمام روز نیك انجام خواهد شـد . چون صبح شـد ، نوکر آنشـخص دوکلاغ دریك‌جا نشسته دیده ودوید ، تاآقای خودرا خبر کنند . چون آقایش آمد ، یکی از آنان پرواز کرده، رفته بود . اوقات آقا تلخ شد ، وبرنوکر خود خشـمناك کردیده اورا تنبیه سخت کرد : زیرا فالش بدبرآمده بود . . . !

درآن بین دوست آنکس برای او تعارفی فرستاد ؛ نوکر چون آنرا دید ،کفت: ای آقای من! شما یك کلاغ دیدید ، تعارف یافتید ؛

۱۰۰ — کلماتی که بابتدای ضمائر مذکوره ملحق می‌شوند، چون منتهی بهاء رسمیه باشند، یك همزه؛ واگر منتهی به‌الف یاواو ممدوده بوند، یك یابانها علاوه شود. مثال: اودل افسرده‌است، توداناًئی، شما خوش بوئید، ما پاکیزه جوئیم.

تنبیه — کلماتی که منتهی به‌یکی از ایحروف (ا، ژ، د، ر، ز، و، ذ) باشند، دروقت الحاق به‌ضمیر غائت (است) همزهٔ ضمیر مذکور، محذوف گردد. مثال: زردست، سبزست.

خدانکند! که دوکلاغ باهم به‌بینید، که مبادا آنچه بمن‌رسید، بجنابعالی نیز برسد!

تمرین ۹۲ . تحویل.— رشتهٔ ابیات ذیل‌را ازهم بریده و بشکل منثور بنویسید:

مرد وابلیس

مر ابلیس را دید شخصی بخواب:
بقامت صنوبر، بروی آفتاب.
نظر کرد ... کفت: ای نظیر قمر!
ندارند خلق ازجمالت خبر:
ترا سهمکین روی پنداشتند،
بکرمابه، درزشت بنکاشتند.
بخندید وکفت: این نه‌شکل من‌است،
ولیکن قلم در کف دشمن است...
برانداختم بیخشان ازبهشت؛
کنونم بکین مینکارند زشت.

۵ — ضمائر فعلیه

۱۰۱ — ضمائر فعلیه، ضمائری باشند، که بافعال لاحق شده فاعل آنهارا بیان کنند. مثال: شسته‌اند، گفته‌بودند، آمده‌اند.

۱۰۲ — ضمائر فعلیه چنین تصریف شوند:

اشخاص	مفرد	جمع
متکلم:	م ــ ام	یم ــ ایم
مخاطب:	ی ــ ای	ید ــ اید
غائب:	د	ند ــ اند

قطره ودریا

یکی قطره باران زابری چکید،
خجل شد چو پهنای دریا بدید:
که جائی که دریاست من کیستم؟
گراو هست، حقا که من نیستم.
چو خودرا بچشم حقارت بدید،
صدف درکنارش بجان پرورید؛
سپهرش بجائی رسانید کار
که شد نامور لؤلؤی شاهوار:

۱۰۳ — ضمائر فعلیه، علی‌الاکثر، بافعال ملحق شوند، مگر دردو موقع:

۱ — بمفرد غائب ماضیِ شهودی. چون: رفت، گفت، شنید.

۲ — بمفرد غائب ماضیِ نقلی، که همیشه باضمیر اسنادی (است) استعمال شود.

هامش — هست واست که، یکی ازمصـدر هستن آمده ودیگری ازبودن، باضمائر فعلیه تصریف می‌شوند:

بلندی بدان یافت کوپست شد،
درنیستی کوفت تاهست شد.
بلندیت باید، تواضع گزین،
که این بام‌را نیست سلم جزاین.

تمرین ۹۳. انشاء. — حکایات فوق‌را تحریراً تفسیرکنید وشرح دهید.

تمرین ۹٤. تحلیل. — جمل ذیل‌را صرفاً تحلیل کنید:

چشم دل بازکن که جان بینی،
آنچه نادید نیست آن بینی.

سؤالات

۶۸ ضمیررا تعریف کنید وآقسام آنرا بشمارید — ۶۹ ضمائر شخصیه چه‌را مشعرند، وکدامند؟ — ۷۰ ملاحظهٔ مهم؛ کدام‌ضمیر،

اشخاص	مفرد	جمع
متکلم :	هستم ـ استم	هستیم ـ استیم
مخاطب :	هستی ـ استی	هستید ـ استید
غائب :	هست ـ است	هستند ـ استند

از ضمائر شخصیه، با کلمهٔ مابعدی خود مضاف می‌تواند شد؟ — ۷۱ ضمائر من ـ تو ـ وی، چون به‌مفعول صریح الحاق شوند، چه شکل پیدا کنند، همچنین همزهٔ ضمائر او ایشان درحالت اتصال باداتی؟ — ۷۲ همزهٔ ضمائر مذکور، درصورت وصل بادات مفعول‌الیه، چه‌شود؛ شیوهٔ شعرا درخصوص ضمائر شخصیه چیست؟ — ۷۳ ضمائر اضافیه چه‌افاده کنند وآنها کدامند؟ — ۷٤ درحالت اتصال، همزهٔ ضمائر اضافیه چه شود؛ بعداز الف، واو بچه قلب شود؟ — ۷۵ اجتماع سه حرف ساکن، درفارسی، چه وقت می‌شود؟ ضمائر اضافیه چوقت حکم مضاف را دارند وچه زمان حکم مفعول؟ — ۷٦ ضمائر اسنادیه را تعریف وتصریف نمائید — ۷۷ بکلمات منتهی بهاء رسمیه، الف یا واو ممدوده، درصورت الحاق بضمائر اسنادیه، چه حرف علاوه شود؛ همزهٔ (است) درحالت اتصال بکلماتی‌که منتهی بیکی ازحروف ا، ژ، د ... اند، چه شود؟ — ۷۸ ضمائر فعلیه‌را تعریف وتصریف نمائید — ۷۹ ضمائر فعلیه اکثر بچه ملحق‌شوند؛ ومستثنیات آنها کدامست؟— ۸۰ هست و است باکدام ضمائر تصریف شوند، و دراصل ازچه فعلی مشتقند؟

فصل سوم

صفت

۱۰۴ — صفت ، کلمه ایست که باسماء علاوه شده ، حال وکیفیت آنهارا تعریف کند ؛ اسمی‌را که صفت معرفی نماید موصوف نام دهند . مثال : اسمان کبود ، بام‌بلند. درترا کیب فوق ، کبود وبلند صفتند ؛ وآسمان ، بام موصوف .

۱۰۵ — در زبان فارسی ، صفت علی الاکثر قبل از موصوف ذکر شود . رابطهٔ که صفت وموصوف‌را بهم وصل میکند ، کسرهٔ ایست‌که کسرهٔ توصیفیه تسمیه کنند ؛ وترکیب صفت وموصوف‌را ترکیب توصیفی .

تمرین ۹۵ . اکمال‌جمل — بجای کشیده یکی‌ازصفات قیاسیه زیرین آورید :

نیك ، کوته ، دراز ، سبز ، سرخ ، بلند ، خام ، آزاد ، تنك ، سخت ، نرم ، شیرین ، تلخ ، پخته ، آبی ، بد .

درخت سرو وراجی ازدرختان — بالامیباشند . مرد — آنست که بکسی بدی نکند وهمیشه ، تامیتواند ، به‌همجنس خود خوبی نماید. رنك لعل — است وکونهٔ زمرد — . ای پسر ! — نظر مباش وبد بین‌هم نی . آدم آنکه — شود که زحمت ومشقت دنیا کشیده ، گرمی وسردی حیات‌را چشیده ومردم را شناخته باشد. ازمرغان — بعضی‌را

۱ — اقسام صفات

۱۰۶ — صفات فارسیه بدو قسم بزرك تفریق شده‌اند : بسیط یاسماعی ، مرکب یاقیاسی .

۱۰۷ — صفات سماعیه بسته باستماع ازاهل لسان است وقیاسیه موقوف بدانستن قواعد . مثال جهته صفات سماعیه :

خورد وکلان ، وگرد ، وبلند ، ودراز باز ،
باریك و تنگ ، وسرخ وسفید وسیاه نیز .

۱۰۸ — مطابقت صفت باموصوف ، درکمیت ، شرط نیست ؛ موصوف خواه جمع آید یا مفرد ، صفت همیشه مفرد آید . مثال :

مردان دلاور ازکمین بدر جستند ، ودست همه یکان‌یکان برکتف بستند . سعدی

حلال دانسته، میخورند وقسمتی دیگررا حرام فهمیده، — بگذارند. روده — کردن ، کنایه ازپرگفتن است. دوستان‌را میازارید وباایشان — صحبت کنید . ای‌برادر! مادر وطن‌را — درآغوش کن ومگذار که بآن پیرزن بیمار — گیرند وپایمالش کنند؛ حفظ آن برتوواجب‌است. مرا که میوهٔ — بدست‌می‌افتد، چرا نشانم یخی‌که — ی آردبار؟

تمرین ۹۶ . تشکیل جمل . — ده صفت سماعی آورید و باهریك ازآنها یك جمله تشکیل دهید .

ولی درصورت حذف موصوف، یعنی: چون صفت جای موصوف را گیرد، بشکل جمع نوشته شده وصفت اسمی نام گیرد. مثال:

پرتو (نیکان) نگیرد هرکه بنیادش بدست :
تربیت نااهل را چون گردگان برگنبدست .

در این مثال، کلمهٔ نیك که صفت است ، درصورت جمع آمده ، و بجای مردان نیك است ، که مردان مستتر مانده ویا محذوف شده .

۱۰۹ — باقتضای مقام، باخر صفت یاموصوف یك یای وحدت میتوان الحاق کرد . مثال : مرد دانشمندیست یامردیست دانشمند ، که درهر دوصورت می‌توان بیان کرد؛ ولی دومی ازاولی فصیحترست. چون بخواهند که موصوف‌را جمع آورند ، یای مذکوررا بردارند. مثال: گردان جنگاور، مردان سخن پرور .

تمرین ۰۹۷ تصحیح. — کلمات‌جوف معترضه‌را، اگر لازمست، تصحیح کنید .

فریدون (جوان‌آراسته) وخرد مندی‌است ، هرگز پا از دائرهٔ وظیفهٔ خود بیرون نهنهد واز اجرای وظایف خود انحراف نورزد ؛ با (بد) نه‌نشیند واز (نیاك) دوری نجوید . چند انکه (دانا) را از (نادان) نفرت است ، صد چندان (نادان) را از (دانا) وحشت است. (مردان تجربه دیده وجنك آزموده) از حوادثات انجهان باك ندارند : چه‌که هرچیزرا پیش بینی کنند . بنشتهٔ پارسیان، آنچه (اخلاق حسن)

ملاحظه .— قاعدهٔ مطابقت ، که در لسان عربی مابین صفت وموصوف موجودست ، درفارسی چندان رعایت نمی شود . مثلا : اخلاق حسنه، مکاتب عالیه.. الخ. اکثر اخلاق حسن ، مکاتب عالی.. الخ، گفته و نوشته می‌شود ، مثال : کلمهٔ چند ازنوادر آثار وحکایات وسیر (ملوك ماضی) درین کتاب درج کردیم وبرخی ازعمر گرانمایه بروخرج .

۲ — صفات بسیطه

۱۱۰ — نظر بمعنا ، صفات بسیطه یاسماعیه‌را به‌پنج بخش

است ازآثار هرمز دست، وآنچه (اخلاق‌ذمیمه) است ازآثار اهریمن.

افسوس که (مردمان دانا) رفتند ،
(صاحبنظران) و (مجلس‌آرا) رفتند .

—

مشکلی دارم زدانشمند مجلس باز پرس :
(توبه‌فرما) چرا خود توبه کمتر میکنند ؟

تمرین ۹۸ . تفریق صفات .— صفات آتیه‌را ازهم تفریق داده ونوع هریکرا بکوئید :

کم	فراوان	شل	به	سبك
بلند تر	خوشترین	بدترین	گران	شرورتر
مشکی	بسیار دیوانه	کهینه	هنگفت	کور
بهترین	سست	شکسته	نرمین	کر
کهین	سفت	شنگول	سنگین	زشت‌تر

تفریق کرده‌اند : صفات عادیه ، صفات تفضیلیه ، صفات عالیه ، صفات افراطیه وصفات متساویه .

۱۱۱ — صفات عادیه آنست ، که اسم را درحالت اصلی خودتوصیف کند . مثال: نرم ، سخت، سست، سرخ ، آبی.

۱۱۲ — صفات تفضیلیه آنست ، که بآخر صفات عادیه لفظ (تر) الحاق نموده ، وقبل ازآن (از) یا (که) آورند . مثال: آن‌بهتر ازین است واین پاکیزه تر که آن .

هامش. — صفات ، به — بیش — کم — اندك ، در صورت‌استعمال بروجه صفت تفضیلی لزوم‌بالحاق کلمهٔ ترندارند. مثال :

برسرلوح اونوشته بزر :
جوراستاد به‌زمهر پدر.

۱۱۳ — صفات عالیه آنست ، که به‌نهایت صفات تفضیلیه

تمرین ۹۹ . تشکیل صفات قیاسیه .— باهریك از صفات زیرین نخست یك صفت تفضیلی بسازید ؛ وسپس یك صفت عالی ، یك صفت متساوی ویك صفت افراطی تشکیل دهید :

مرده	شل	خوب	مغرور	شنکول
خفیف	گشاد	عالی	ژرف	مست
محکم	پسندیده	بالا	دانا	تنك
نیك	بد	گزیده	سرخ	ابله
آراسته	خوشحال	خرد مند	دانشور	پست

لفظ (ین) آورده تشکیل دهند. مثال: بهترین افکار، کمترین اموال.

هامش. — صفاتی چند مانند، به ـ کم ـ که ـ مه، در صورت صفات عالیه لفظ «تر» آنها نیز حذف شده، بهین — مهین — کمین — کهین تلفظ شوند. مثال:

مهین توانگران آنست که غم درویشان خورد، و بهین درویشان آنکه کم توانگران نگیرد.

گاهی نیز بآخر صفات مذکوره یك هاء علاوه شده

تمرین ۱۰۰. تفریق صفات — صفات آتی را از همدیگر تفریق نموده، قسم هریك را ارائه نمائید. (درصورت ترکیب وصفی، ادات آنرا جداگانه بیاورید):

شادان	غمناك	کینه‌ور	هوشیار	دادگر
ماهیانه	کارنك	سیمین	روزانه	باده‌رنك
رایگان	شب‌چرده	زرین	جاویدان	شیرفش
دردمند	گنجور	زرینه	خدایگان	عنبروام
شرمناك	رنجور	پوشاك	آفریدگار	زردچرده
سرسالار	هوربد	موبد	راستکار	جنگی
بندگانه	بنام	با آزرم	برخوردار	فرخنده
همدست	شاهبال	پیل زور	دژآگاه	دشنام
زرده	بنده‌وار	کرکسار	مهرآسا	طاقدیس
سوگوار	ناکس	خرگوش	بیدل	فرزانه

بهینه ، کمینه ، کهینه ، مهینه خوانده و گفته شوند . مثال :

مهینه کس بود آن کو خورد غم همجنس.

ملاحظه . — صفات عادیه و عالیه بکلمهٔ مابعدی خود مضاف می توانند شد ، ولی صفات تفضیلیه ، پیش از دخول درشکل صفات عالیه ، مضاف نتوانند شد . مثال : بزرگترین پسران ، پسندیده ترین سخنان .

صفات که ومه ازاین قاعده مستثنا بوده ، با کلمهٔ مابعدی

تمرین ۱۰۱ . تشکیل صفات — باآخر ویا باول هریکی از کلمات زیرین یك ادات آورده وصفتی بسازید . مثال: کاو—کاودل ، غول— نره‌غول الخ .

نای	گوش	خورد	کار	سفید	شوخ	خرد
آلود	دست	پایان	راه	لاله	نم	سود
سار	شیوه	رسته	سنبل	شب	بخت	پهلو
بزم	بازار	خوش	گل	پری	پیاله	کاشان
سزا	آهن	پیشه	کبود	خدا	جان	اندوه

تمرین ۱۰۲ — باآخر اسماء زیرین یك صفت لازم آورید .

مرد	گل	زبان	چمن	آفتاب	سرو
درخت	زمستان	کوش	بستر	دختر	در
روی	تافته	بلبل	ملك	مرغ	ستاره
پول	ساقی	همنشین	جمال	هوا	آسمان
دل	باده	دلبر	خور	باد	شمشیر
باغ	درد	زر	ماه	تن	شیر

خود بعضاً مضاف‌می‌شوند. مثال: کهتر پسران ـ مهتر پدران.

۱۱۴ — صفات افراطیه آنست، که باول صفات عادیه کلمات چندی مانند، بسیار، سخت، خیلی، آورده تشکیل دهند؛ کلمات مذکور اکثر از ضروف باشند. مثال: خیلی بدکردی، بسیار خوب شد.

هامش. — چون خواهندکه افراط را بکمال برسانند، کلمات مبالغه خیزرا تکرار کنند. مثال: نیك نیك بد، بسیار بسیار خوب.

تمرین ۱۰۳ — برای هر یك ازصفات ذیل یك موصوف کافی آورید.

خرم	تنك	بی‌نوا	خوبان	کر	دلجوی
مستمند	کوتاکون	جوان	دلبر	جهانگرد	پردست
تمکین	رنکارنك	پیر	روح افزا	تنبل	سخت
سیمین	سردرهم	بختیار	طرب‌انکیز	دادخواه	سست‌کار
خردیار	سرخین	بدبخت	بی‌چشم	ستمکر	ستمکار

تمرین ۱۰٤ — درجمل آتی، اوصاف ترکیبیه‌را جسته وقسم هر یك‌را بیان نمائید:

دهقان سالخورده چه خوش‌کفت باپسر:
کای نورچشم من! بجز ازکشته ندرووی.
(سعدی)

—

کوئی‌که نکون کرده است ایوان فلك سارا
حکم فلك کردان یا حکم فلك کردان (خاقانی)

—

۱۱۵ — صفات متساویه آنست، که بیان برابر بودن دو موصوف را بایکدیگر نمایند. قاعدهٔ تشکیل صفات مزبور آنست، که‌بعد ازموصوف اول لفظ (چندان ویاچنان) آورند، وقبل ازموصوف ثانی لفظ (که). مثال:

ایندرخت چندان بزرگست که آن. وآندرخت چنان کوچك استکه این.

برین حال نژند وروز تار یك،
سزاوار است بالله سوك وشیون
نهشته هیچ ناپیموده دریا،
نمانده هیچ نابکشوده معدن.

—

روزی من وهمراهی رفتیم بدان معبر
تابوکه اثر جوئیم زان قصر قوی پیکر؛
دیدیم که درویشی روکرده بدان محشر،
میخواند بصدزاری این شعر روان وتر:
(حسین دانش)

—

شاهنشه مؤید گیتی ستان رسید؛
داراحشم، سکندرجم، پاسبان رسید.

—

قناعت توانگر کند مردرا،
خبرکن حریص جهانگرد را!
خرد مند مردم هنر پرورند،
که تن پروران ازهنر لاغرند. (سعدی)

—

۳ — صفات مرکبه

۱۱۶ — صفات مرکبه آنست ، که از دو کلمه ویازیاده متشکل شده اسمی‌را توصیف نمایند .

۱۱۷ — صفات مرکبه بردوقسمست : ترکیب وصفی ، وصف ترکیبی .

۱۱۸ — ترکیب وصفی ، ترکیبی است مرکب ازیك اسم ویك صفت که همدیگررا تعریف نموده و محتاج بموصوفی از

یکی گفتش: ای بابك نامجوی !
یکی مشکلت می‌بپرسم ، بگوی .

—

مپندار گرسفله قارون شود ،
که طبع لئیمش دگرگون شود .
پسندیده ونغز بایدخصال :
که گاه آید و گه رود جاه ومال . (سعدی)

—

شنیدم زپیران شیرین سخن :
که بود اندرین شهر پیری کهن ،
بسی دیده شاهان و دوران و امر ،
سرآورده عمری بتاریخ عمر :
درخت کهن میوهٔ تازه داشت
که شهر از نکوئی پر آوازه داشت .

خارج نشوند. قاعده تشکیل این ترکیب آنست، که بانتهای اسم، اداتی چندکه افادهٔ معانی نسبت، شباهت ولیاقت کنند، آورند ویالفظی دیگر الحاق نمایند.

اقسام مشهورهٔ ترکیب وصفی بروجه آتی است:

۱ — صفات نسبیه

۱۱۹ — صفات نسبیه، معنای نسبت بشخصی ویابه‌چیزیرا افاده کنند. ادوات آن از اینقرارست:

تمرین ۱۰۵. تشکیل وصف ترکیبی. — باهر یك از کلمات ذیل یك وصف ترکیبی بسازید:

کیهان	سوار	خود	جگر	چشم	دروغ
سفید	پای	سر	شب	می	درست
دل	زعفران	پای	کار	سال	خلوت
سیه	تجربه	جهان	ره	آسمان	خانه
خود	جواب	سفر	آب	کیسه	دل
جام	بزرك	کلان	روی	خواه	چهره

تمرین ۱۰۶. تجمع — فاعل‌را درجمل ذیل جمع کنید:

یك هوش مغرور همیشه هوش خوردیست. بدترین جنکها همانا جنك درونی است.

قارچ تازه وسبز ازقارچ خشك بهتراست. دوست حقیقی آنست‌که آدم‌را بانصایح تلخ بگریاند ودر دقت تهلکه بداد اوبرسد.

آك ، آگین ، کن ، آن ، آنه ، انگیز ، پرور ، گان ، مند ، ناك ، ور ، ور ، وند ، ی ، یار ، ین — ینه .
مثال : خوراك ، شرم آگین ، غمگین ، رشکن ، شادان ، شبانه ، غم‌انگیز ، دانش پرور ، شایگان ، خردمند ، شرمناك ، هنرور ، دستور ، خویشاوند ، دهی ، بختیار ، رنگین ، آبگینه .

۲ — صفات الوانیه

۱۲۰ — صفات الوانیه ، رنگهاراست ، و ادوات آن اینهاست : چرده ، رنگ ، فام — وام ، گون ، ه ، ی .
مثال : سیه چرده ، شبرنگ ، گلفام ، مشگوام ، لاله‌گون ، سرخه ، نیلی .

تمرین ۱۰۷ . انشاء — مکتوبی به‌پدرتان نوشته ودرآن تصویر بیرونی ودرونیٔ یکی ازرفقای عزیز خودرا بنگارید .

تمرین ۱۰۸ . ایضاً — نامهٔ به‌آموزکار خود نوشته ممنونیت خودتان‌را اظهار وضمناً بپرسید : وقت آنرا داردکه بشما چند صباحی درس خصوصی بدهد ؟

تمرین ۱۰۹ . ایضاً — نامهٔ بیکی ازدوستان معزز خود نوشته واورا بجهته مذاکرهٔ دروس ، بخانهٔ خود بخوانید .

تمرین ۱۱۰ . انشاء — ضرب المثل ذیل را شرح داده و مثالی چند جهته اثبات‌ان بیاورید : دوهندوانه بایکدست برداشتن .

۳ — صفات مشابهت

۱۲۱ — صفات مشابهت، ماندنی‌وتشبیه‌را باشند . ادوات آن بروجه آتی است :

آسا ، دیس — دیز ، سار ، سـان ، کردار ، مانند ، وار ، وش ، فش ، پش . مثال :

بهشت آسا ، فرخار دیس ، شبدیز ، دیوسار ، پریسان ، فلك‌کردار، دیومانند ، آهووار، شیروش ، پیلفش ، خرپش .

ملاحظه ۱ — مانند ، بعضاً مضاف شـده باول اسماء داخل شود . مثال : مانند فرشته ، مانند دیو .

تمرین ۱۱۱ . ایضاً — وصف بهار وحال طبیعت درآن فصل‌را بنویسید .

تمرین ۱۱۲ . تفسیر — اشعار ذیل‌را تفسیر نموده وبطور انشاء برروی کاغذ آورید .

ایها الناس! جهان جای تن آسانی نیست ؛
مرد دانا ، بجهان داشتن ارزانی نیست .
خفتگانرا چه خبر زمزمهٔ مرغ سحر ؟
حیوانرا خبر ازعالم انسانی نیست .

تمرین ۱۱۳ . تحویل — رشتهٔ اشعار ذیل راگسیخته و بشکل منثور بیاورید . (ازحفظ)

ملاحظه ۲ — لفظ مثـال‌را ، بعضی در مقام مشـابهت استعمال کنند . مثال :

ماه درپرده کشد روی زشرم ،
بافروغ رخ خورشید (مثال) .

گاهی نیز ، باول مثال ادوات مفعول الیه (ب) آورده ،

ربا خوار وعاقبت او

ربا خواری از نردبان اوفتاد ؛
شنیدم که هم درزمان جان بداد :
پسر چند روزی گرستن گرفت ،
دگر باحریفان نشستن گرفت .
بخواب اندرش دید وپرسید حال ،
که : چون رستی ازحشر ، ونشر ، وسؤال ؟
بگفت : ای پسر ! قصه برمن مخوان ،
بدوزخ درافتادم ازنردبان .
نکو سیرت بی تکلف درون
به ازپارسای خراب اندرون ؛
بنزدیك من شبرو ، راه زن ،
به ازفاسق پارسا پیرهن .

حاجی واخلاق او

مرا حاجی شانهٔ عاج داد :
که رحمت براخلاق حجاج باد .

بکلمهٔ مابعد مضافش سازند . مثال : زمی وزمان گرفته بمثال آسمان .

٤ — صفات محافظت

۱۲۲ — صفات محافظت، نگاهداری‌را شاملند. ادوات آن بطرز آتی است : بان ، بد ، دار ، سالار ، کد ، وان ، یار . مثال :

باغبان، سپهبد ، سپهدار ، خوانسالار ، کدخدا ، کاروان، شهریار .

شنیدم که باری سگم خوانده بود ،
که ازمن بنوعی دلش مانده بود :
بینداختم شانه : کاین استخوان
نمی بایدم ، دیگرم سگ مخوان !
قناعت کن ای نفس ! بر اندکی ،
که سلطان ودرویش بینی یکی ؛
چرا پیش خسرو بخواهش روی :
چو یکسو نهادی طمع ، خسروی .

تمرین ۱۱٤ . اختصار — حکایات فوق‌را بطورمختصر بیان کنید. (درمکاتیب اجنبیه ترجمه) .

تمرین ۱۱۵ . اکمال جمل — بجای کشیده یکی ازکلمات زیرین‌را بنهید :

۵ — صفات فاعلیت

۱۲۳ — صفات فاعلیت ، اهل پیشه وصنعت‌را مشعرند، وادوات آنها بقرار ذیل است :

کار ، گار ، گر ، گرد ، ی . مثال :

ستمکار ، آموزگار ، آهنگر ، شب‌گرد ، رزمی .

۶ — صفات لیاقت

۱۲٤ — صفات لیاقت، درخوری‌را باشند. ادوات آنها بروجه آتی است : آنه ، بند ، وار ، واره ، وانه . مثال:

مردانه ، دل‌بند ، سزاوار ، رهواره ، دیوانه .

نیم ، خلق ، کزند ، غم خویش ، شهر ، تناك ، توانکر ، خون ، دود ، جهاندیده ، بوالهوس ، کنار ، سنکدل ، بسته ، رنجور ، سبك‌پی ، وآمانده ، بارکش ، خارکش ، سعادت ، کفتار ، شکر .

شبي دود ـ آتشی برفروخت : شنیدم که بغداد ـ ی بسوخت .
یکی ـ کفت اندران خاك و ـ ، که : دکان مارا ـ ی نبود !
.. ی کفتش : ای ـ ، ترا خود ـ بوده است و بس !؛
پسندی که ـ بسوزد بنار ، وکرچه سرایت بود بر ـ !؟
بجز ـ کی کند معده ـ ؟ چو بیند کسان برشکم ـ سنك ؛
ـ خود آنلقمه چون میخورد ؟ چو بیند که درویش خون میخورد ؛
مکو تن درستست ، ـ دار ، که می پیچد از غصه رنجور دار :

۷ — صفات اغراقیه

۱۲۵ — صفات اغراقیه ، تبلیغ وغلورا باشند ، وادوات آنصفات بطور زیرین است :

ارد ، خر ، دژ ، دیو ، شاه ، فیل — پیل ، گاو ، نره . مثال :

اردپیل ، خرکمان ، دژآهنگ ، دیوسیرت ، شاهراه ، پیل‌زور ، فیلگوش ، گاوزور ، نره‌غول .

۸ — صفات اداتیه

۱۲٦ — صفات اداتیه ، الحاق ادات وحروف چندی‌را است بکلماتی چند . ادوات صفات اداتیه بروجه ذیل است :

همزه ، ب ، اندر ، با ، بر ، بی ، در ، فر ، فرو ،

ـ چویاران بمنزل رسند ، بخسبند که ، ـ آن ازپسند ؛
دل پادشاهان شود ـ ، چو بینند در کل خر ـ :
اگر در سرای ـ کس است ، ز ـ سعدیش حرفی بس است ؛
همینت پسندست اگر بشنوی : که گر خارکاری ، سمن ندروی .

تمرین ۱۱٦ . تفسیر — دوبیت ذیل را شرح داده و مثالی چند جهت اثبات آن مدعا آورید :

همینت پسندست اگر بشنوی : که گر خارکاری ، سمن ندروی .

فرا ، نا ، هم . مثال : گوناگون ، دربدر ، سراندرسر ، باشرم ، برجسته ، بی‌چاره ، درهم برهم ، فرخجسته ، فرومایه ، فرادل ، نامرد ، همگون .

تمرین ۱۱۷ . ازحفظ — حکایت ذیل‌را شاگردان ازبر کنند :

کفتار درتوحید

کفت مردی زمالك دینار ، که : سوی بصره‌ام فتاد گذار ،
بود فصل تموز وتابستان ؛ رو نهادم بسوی گورستان ،
پیشم آمد جنازهٔ ناکاه ... بهر تشییع اوشدم همراه .
چون کسان‌سوی‌خاك بردندش ، بامین زمین سپردندش ،
من بفکرت‌نشسته بودم زار ، خوابم آمد بسایهٔ دیوار :
خواب دیدم‌که ، ازفضای فلك بزمین آمدند ، یکدو ملك ،
بسر خاکش آمدند فرود ؛ آن یکی کفت دیگری‌را زود :
چشم‌او بوی‌کن – برآورد آه ، کفت: سوی حرام کرده نکاه ؛
دست‌او بوی کرد وکفتش‌باز: شده دستش سوی حرام دراز ؛
پایش‌را بوی‌کرد وکفت‌که: پای نیز رفته بغیر راه خدای ؛
کرد آنکه زبان اورا بوی ، کفت : بوده ، زبانش غیبت‌گوی .
بعد از آن ناامید هردو ملك رونهادند هردو سوی فلك ،
که رسید ازخدا خطاب عزیز ، که : « یکی بوکنید دل‌را نیز . »
کرد ، چون آنملك دلش‌رابو ، بوی توحید یافت دردل او .
بازآمد خطاب حضرت حق ، مژدهٔ لطف واهب مطلق ؛
« کان خطا کزجوارحش‌دیدیم ، مابتوحید خویش بخشیدیم . »

اخلاق

اهل توحید باش وشرك میار
وزخداوند چشم رحمت دار .

۹ — وصف ترکیبی

۱۲۷ — ترکیب دو ویا سه کلمه‌را ، که در حالت اجتماع افاده معنای صفت نموده و بموصوفی از خارج احتیاج رساند ، وصف ترکیبی نامند . مثال :

تمرین ۱۱۸ — تحقیقات انشائی :

۱ اشخاص . — دراینحکایت ازچه کسان سخن رانده شده ؟

۲ زمان ومکان. — این قضیه در چه وقت و درچو موقع روی میدهد ؟

۳ — سخنان وافعال

۱ — مالك دنیا بکدام شهر گذارش میافتد ، وبچه محل روی مینهد ؟
۲ — در راه بچه مصادف میشود ، وچکار میکنند ؟
۳ — بعد از دفن جنازه ، آنشخص بکجا میرود ؟
٤ == درخواب چه می‌بیند ؟
٥ — سلوك ملائك در بارهٔ مرده چگونه‌است وبعدازامتحان چکارمیکنند ؟
٦ — ازخدا چه خطاب میرسد ؟
۷ — عاقبت گناهان آنمرده بخشیده میشود ، یانه ؟ برای چه ؟

٤ اخلاق . — ازحکایت فوق چه حصهٔ اخلاق برمیگیرید ؟

چاکران ایستاده صف درصف؛
(باده خوران) نشسته دوش بدوش. (هاتف)

کلمهٔ باده خوران، دراین شعر، وصف ترکیبی است، ودر اصل مردان باد خوارست.

هامش. — وصف ترکیبی، درکلام استادان، مرکب از سه وچهار کلمه نیز دیده شده. مثال:

تمرین ۱۱۹ تحلیلات ونسق. — پرسشهای زیرین را پاسخ دهید:
۱ — مالك دینار یعنی چه؟ ۲ — یای مردی، دربیت اول، ازچه قسم یامیباشد؟ ۳ — برای کلمهٔ سوی دوکلمهٔ مترادف آورید. ٤ — بصره درکجاست؟ ٥ — تموز چه وقتی است و درکدام یك از ماههای جلالی میافتد؟ ٦ — رو نهادن را یك مصدر مترادف آورید. ۷ — بجهته گورستان سه کلمهٔ هممعنا آورید. ۸ — جنازه عربی است یافارسی و یعنی چه؟ ۹ — ناگاه یعنی چه؟ ۱۰ تشییع یعنی چه ضد آن کدام است؟ ۱۱ — کسان دربیت ۷ چه معنا افاده کند؟ ۱۲ — سوی خاك بردن یعنی چه؟ ۱۳ — درابیات ۷و۸، ش راجع بکدام کلمه است؟ ١٤ — دربیت ۹، زاررا چه معنی باشد؟ ۱٥ — دربیت ۱۰، م خواهم حرفا چه کلمه ایست؟ ١٦ — سایهٔ دیوارچکونه ترکیبی است؟ ۱۷ — بجته خواب یك کلمه مترادف بیاورید. ۱۸ — فضا یعنی چه؟ ۱۹ — در بیت ۱۳، ش مربوط بکیست؟ ۲۰ — ضد فرو آمدن کدامست؟ ۲۱ — کلمهٔ حرام، دربیت ١٦، چه معنائی را حاوی است؟ ۲۲ — درابیات ۱۷ و ۱۸، لفظ ش راجع بکدام کلمات است؟ ۲۳ — دربیت ۱۹، کلمه پایش را متحرك میخوانید یاساکن؟

باده نوش جان کن شد ، خون عاشقان نوشی ؛
بعد از این چسان با او می‌توان زدن جوشی .
هر کجا که خواهی رو ، لا ابالی آئینی ،
پند ناصحان مشنو ، حرف کس مکن گوشی :
راك خوان بصد رنگی باتلنگك خوش خوانی ،
در چمن صبوحی زن ، برگك گل بنا گوشی ،
مخفی از کم برده است دل ز گوشهٔ چشمی ،
عنبرین خط وخالی ، نازنین برو دوشی . (مخفی)

قطعه فوق‌را شاگردان ازبر کنند .

---

۲٤ — غیبت کـفتن یعنی چه ؟ ۲۵ — برای بعد ، دوکلمهٔ هممعنا آورید . ۲٦ — خطاب یعنی چه ؟ ۲۷ — دل ، دربیت ۲٦ چه معنا دهد ؟ ۲۸ — توحید یعنی چه ؟ ۲۹ — دل‌او چه ترکیبی است ! ۳۰ — ابیات ۲۹ و۲۰ را معنا دهید. ۳۱— دربیت ۳۱ ، الفاظ کان وکز دراصل‌چه بوده‌اند ؟ ۳۲ شرك‌آوردن یعنی چه ؟ ۳۳ — چشم رحمت چه ترکیبی است !

تمرین ۱۲۰ — جملهٔ ذیل‌را ، بدون عوض کردن کلمات ، به‌چند شکل آورید :

دردنیا ، انسان چون بخواهد براحتی زیست کند وازشر دیگران درامان باشد ، باید دارای علم ، تدبیر ومردم شناسی باشد .

تمرین ۱۲۱ تصریف . — فعل ذیل‌را در تمام ازمنه ، مثبت ومنفی تصریف کنید :

۱۲۸ — اقسام مشهورهٔ وصف ترکیبی برهفت است :

۱ — باحذف کسرهٔ توصیفی. مثال : دل‌تنگ، دل‌آگاه، سرگران، که‌دراصل ، دل‌تنگ ، دل آگاه ، سرگران بوده.

۲ — باتقدیم صفت برموصوف . چون : گران سر ، تنگدل ، سیاه رو ، که در اصل ، سرگران ، دل تنگ ، روی سیاه بوده .

۳ — باقلب اضافت لامیه بربیانیه ، ویا باترکیب مبتدا وخبر بدون ادات رابطه وضمیر. مثال : خانه‌بردوش ، دست درکش ، که اصلاً خانه‌اش بردوش است ، ودستش درکش است بوده .

۴ — بامقلوب ومقطوع اضافت تشبیهیه . مثال : ماه‌سیما، لاله رخ ، سروقد .

وظیفهٔ خودرا شناختن

تمرین ۱۲۲ تحلیل صرفی — جملهٔ ذیل‌را صرفا تحلیل نمائید .
تااز دستت برآید نیکی کن وستمدیدگانرا دستگیری نمای .

تمرین ۱۲۳ تحلیل نحوی . — جملهٔ زیرین‌را نحواً تحلیل نمائید: یعنی قضایای آنرا ازهم جدا کرده وعناصر هریك ازآنهارا جدا گانه بنویسید : (ن تحلیل نحوی) .

نصیحت . — هرکه ازتونه ایمن است، ازو ایمن مباش که ؛ مار ازبیم گزند خویش قصد مردم کند .

۵ — باسم مفعول ومعمول آن . چون : جهـانديده ، دامن آلوده ، زر نبشته .

٦ — بامصدر تخفيفى ومعمول آن . مثال : دامن آلود ، زر نبشت . سالخورد .

۷ — با امر حاضر ومعمول آن . ازاسم ، صفت ، كنايات وغيره ، كه مايه وسعت وغناى لسان ماست . مثال : سخندان، سخن سنج ، راستگو ، خودبين .

سؤالات

۸۱ — صفترا تعريف نمائيد ، موصوف كدامست؟ ۷۲— صفت على الاكثر ، قبل يابعد از موصوف ذكر شود ؟ كرهٔ توصيفيه كدام است ، وتركيب توصيفى بچه گويند ؟ ۸۳ — صفات بچندقسم بزرگ تقسيم شده وآن اقسام كدامست ؟ تعريف هريكى ازآن اقسام را بنمائيد . ۸٤ — دركميت ، مطـابقت صفت باموصوف آيا شرط است ياخير، درصورت صفت مطابقت ميكنند ؟ ۸۵ — بآخر صفت ياموصوف، چوقت ياى وحدت آورند، وكى آن يارا محذوف سازند؟— ۸٦ قاعدهٔ مطابقت عربى، مابين صفت و موصوف ، درفارسى رعايت مى‌شود، يانه؟ مثال — ۸۷ صفات بسيطه بچند قسم منقسم است، وآن اقسام كدامست ؟ — ۸۸ صفات عاديه وتفصيليه‌را تعريف نموده ومثال آوريد، هامش — ۸۹ صفات عاليه‌را تعريف‌نموده و صورت استعمال به ـ كم ـ كه ـ مه‌را بيان كنيد ، كدام قسم از اين اقسام صفات بكلمات مابعدى خود مضاف مى‌توانندشد وكدام يك ازآنها، درچه‌حالت مضاف نتواند شـد ؟ مستثنيات — ۹۰ صفات افراطيه و متساويه‌را تعريف

نموده وقاعده تشکل آنهارا بیان کنید، مثال — ۹۱ صفات مرکبه‌را تعریف کنید ، و اقسام اورا بشمارید — ۹۲ وصف ترکیبی را تعریف نمائید وقاعدهٔ تشکل اورا بنمائید — ۹۳ صفات نسبیه چه‌معنا افاده‌کنند؟ و ادوات آن‌را بامثالی چند بیان کنید — ۹۴ صفات الوانیه و مشابهه را یك یك توضیح نموده و ادوات آنهارا مع چند مثال ذکر کنید — ۹۵ صفت محافظت و فاعلیت‌را جداگانه تعریف کنید وادوات آنهارا بامثالی چند بشمارید —۹۶ صفات لیاقت واغراقیه چه‌معنارا شامل هستند وادوات آنها کدام است؟— ۹۷ صفات اداتیه‌را تعریف‌کنید وادوات اورا بشمارید . ۹۸ — وصف ترکیبی‌را تعریف نمائید؛ تا چند کلمه ، وصف ترکیبی می توان مرکب بود ؟ قطعهٔ که در اینخصوص مثال آورده شده ازحفظ بخوانید . ۹۹ — اقسام مشهورهٔ وصف ترکیبی بر چندست ؟ ۱۰۰ — هریکی ازآن اقسام‌را بیان نموده ، مثال آورید.

— ० ·※· ० —

فصل چهارم

کنایات

۱۲۹ — هیئت مجموعهٔ اسماء اشارات، موصولات، ادوات استفهام و مبهمات را کنایات نامند.

۱ — اسم اشارت

۱۳۰ — اسم اشارت لفظی است، که شخصی و یا چیزیرا را تعیین نموده، بنمایاند.

کنایات

تمرین ۱۲٤ — درجمل ذیل، اسماء اشارات را جسته و بر زیر آنها خطی بکشید:

ازفلسفهٔ زردشت پرسیدمی ویونان:
ناگاه سروشم گفت این زمزمه‌را برخوان.
— (حسین دانش)

از وادیٔ ایمن بد وقتی گذر دجله،
امروز چرا ویران شد رهگذر دجله؟
— (حسین دانش)

هرسنگی ازین ایوان گوید بتو: ای رهرو!
هین! با ادب آمد شدکن درحرم خسرو.
— (حسین دانش)

۱۳۱ — اسم اشارت، در فارسی، بدو صیغه است : (این) بجهته نزدیك ؛ (آن) برای دور ؛ کلمهٔ را که اسم اشارت مینماید، مشارالیه گویند .

۱۳۲ — جمع اسماء اشارات بسته بقاعده عمومی است : اگر مشارالیه ذیروح باشد ، با (آن) واگر بی‌روح باشد ، با (ها) جمع شوند . مثال :

اینان مگر ز رحمت محض آفریده اند !
کارام جان ومونس دل ، نوردیده اند .

۱۳۳ — آنك واینك، این دولفظرا اسم اشارهٔ مصغر

روزی من و همراهی رفتیم بدان معبر
تابوکه اثر جوئیم زان قصر قوی پیکر ،
دیدیم که درویشی روکرده بدان محشر ،
میخواند بصد زاری این شعر روان وتر .
— (حسین دانش)

چون باد سبك بگذشت اینك زمن گیتی ،
شد مسکن دیو ودد باغ عدن گیتی .
— (حسین دانش)

این دجله بدین جوشش آیازچه میگرید ؟
با درد وخروش این رود بامازچه میگرید ؟
بر دیدهٔ من خندی کاینجازچه میگرید ؟
گریند بران دیده کاینجا نشود گریان !
(خاقانی)

تعبیه نموده‌اند. مثال : اینک شرحی در اینباب . آنک چگونه آنمحاربه ختام یافت .

۱۳٤ — اسم اشارت، همیشه مقدم از مشارالیه ذکر شود ؛ در صورت تأخیر، معنای تأکید و انحصار افاده‌کند .

مثال : سخن اینست ، دیگران بگذار ،
تابگویند هریکی سخنی .

۱۳۵ — در ابتدای الفاظ، روز ، شب ، سال ، برای تخفیف ، بجای این ، (ام) گذاشته شود . مثال : امروز ، امشب ، امسال .

تمرین ۱۲۵ . تشکیل جمل — اسماء اشارات آتیه‌را ازهم جدا ساخته وهر یکی‌را درجمله‌ٔ بگنجانید :

اینك، آنجا، بداینجا، بدانسو، آنك، آن جهت، اینگروه، آنسمت، آنجماعت، باینك، بدآنمرد، ازآندرویش : برای آنپادشاه.

تمرین ۱۲٦ . اکمال جمل — جمل زیرین را بایکی ازکلمات آتیه اکمال کنید :

آنمدت ، اینزمان، آنك، اینك، آنچه، همین، همان ، آنجا، آن، دران، این سخن، آنان ، این بدان، آن بدین.

در ـ که مارا وقت خوش بود، زهجرت ششصد وپنجاه وشش بود.

—

پیری ـ باآتش افروزی ، بادب کرد پیر بفچگان.

—

۱۳۶ — اسم اشارت درکلام، چون بی‌مشارالیه استعمال شود، ضمیر مبهم نام گیرد. مثال:

آن نیست که‌حافظ را رندی بشد ازخاطر،
این سابقهٔ پشین تاروز پسین باشد.

۱۳۷ — باول اسم اشارت (این) چون اداتی الحاق شود، بعضاً همزهٔ اوحذف شود. مثال

درکار گلاب وگل حکم ازلی این شد:
کان شاهد بازاری وین پرده نشین باشد.

— پنج پنج میکیرد: تا شده عابد و مسلمانا!

—

دوش با عقل — کفتم: کشف کن برمن احتمالی چند.

—

پند — دهند خلق، ایکاش! که زعشق تومید هندم پند.

—

سخن —— : هنیاً لك! پاسخ —— که: بادت نوش!

—

ای فدای توهم دل وهم جان! وی نثار رهت — و — !

—

اگر — ترك شیرازی بدست آرد دل مارا،
بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را.

—

مست افتادم، و — مستی بطریقی که شرح — نتوان

—

۱۳۸ — آن، چون بکلمهٔ مضاف شود ، معنای ملکیت افاده کند . مثال : آن‌من ، آن‌تو ، آن‌او . این تعبیر تنها در انشاء وعبارات مستعمل است ؛ دراثنای محاوره ، بعضاً ادات (از) بر (آن) علاوه نموده استعمال شود . مثال :
رنج مردم ازسه چیزست : ازوقت پیش میخواهند ، از قسمست بیش ، وازآن دیگران ازآن خویش .

کشم یکروز — را بکمفتی؛ من — آنچه فرمائی برآنم .
— نشنیده گوش آن شنوی، و — نادیده چشم آن بینی .

تمرین ۱۲۷ . تفسیر — دوبیت زیرین را تفسیر نمائید :

شب مردان خدا روز جهان افروزست :
دوستانرا بحقیقت شب ظلمانی نیست . (سعدی)

تمرین ۱۲۸ . تشکیل جمل — باهر یك از موصولات ذیل یکجمله تشکیل دهید :
که (استفهام) ، که (موصول) ، که (ابهام) ، چه (استفهام) ، چه (موصول) ، چه (ابهام) وچه بمعنی که .

تمرین ۱۲۹ . تشکیل استفهام — جمل آتی را بشکل استفهام آورید و درصورت لزوم‌استفهام‌را ، منفی سازید ویا مثبت. مثال: ایران وطن ماست — آیا ایران وطن مانیست ؟

فریدون دیروز بمکتب داخل‌شد . جمشید یکی ازپادشاهان پیشدادیان بود . برمه، مملکتی است درهندوستان . ایران کشور ایرانیان است وطهران پای تخت آن. احمد بخانه نرفت . جهانگیر فرمان پدر نبرد . حاجی شعبانرا مال واموالی نیست . من بخانهٔ حسن، بعیادت پسرش رفته

۱۳۹ — بعد از این و آن ، چون لفظ (که) آید ، اسم موصول نام گیرد . مثال :

آنانکه خاك را بنظر کیمیا کنند ،
آیا بود که گوشهٔ چشمی بما کنند ؟

۱٤۰ — آنکه ، در اسماء ذیروح و آنچه ، در اسماء غیر ذیروح بمعنی موصول استعمال شوند . مثال :

آنچه بینی دلت همان خـواهد ،
وآنچه خواهد دلت همان بینی . (هاتف)

بودم. پرگوی زبان خودرا زحمت، وگوش شنوندگان‌را مشقت میدهد. دست ازمابدار ومارارها کن.

تمرین ۱۳۰ . تشکیل مثبت — جمل استفهامیه ذیل را بشکل مثبت بنهید :

آیا مادر راه وطن خیلی زحمت نکشیدیم ؟ تو درمحاربهٔ کرج حاضر نبودی؟ مأموریت خودرا بجا آوردی، و بعهد خود وفا کردی ؟

آیا حکومت افغان سیصد هزار عسکر منظم ندارد؟ آیا تو حاضر جانفشانی در راه وطن‌هستی؟ آیا کسی سرازفرمان بزرك خود میزند ؟ ای ظالم خونخوار ! آیا میخواهی‌که این یکمشت ملت بیچاره را برای چند روز تعیش خود بدشمن بفروشی ، و مملکت قدیم قویم ایرانرا ازدست بدهی؟ هیچکس انکاریراکه توکردی ، میکند؟ کسی چشم ازحق خود می پوشد ؟ آیا خداوند ازحق دیگری میگذرد ؟

کسی کندش آزاده را به بند اسیر ؟
کسی کند سر آسودرا بفکر فکار ؟

ملاحظه . — درکلام استادان ، استعمال آنچه درحق اشخاص ، نادراً ازقبیل مستثنا دیده شده . مثال :

آنچه درویشانند ، ایشانرا وامی‌ده و آنچه توانگران ، ازایشان وام خواه ، تادیگر گرد تونگردند . (سعدی)

۲ — موصولات

۱٤۱ — ادوات موصول ، درفارسی ، عبارت است از که وچه :

۱٤۲ — که ، در ذوی‌العقول ازبرای موصول، استفهام وابهام است .

کدام دوست بتابد سر از محبت دوست؟
کدام یار به پیچد سراز محبت یار ؟ (سعدی)

تمرین ۱۳۱ — دوبیت ذیل‌را تفسیر کنید :

مرافقیه مبندار ونیکمرد مگوی :
چو دسترس نبود محترز شوم‌ناچار .

تمرین ۱۳۲ . اکمال جمل — بجای کشیده یکی از دوات استفهام آتی‌را بگذارید :

چگونه، کدامین، کدام ، کیان، چها ، چند ،
کی ، کو، کجا ، چند، هیچ ، مگر ،

تو — ما — ؟ که ازشرمست دختر رزنشسته برقع پوش.

مثال ازبرای موصول : کسی‌که دیدی ، آبی‌که خوردی ، خانهٔ‌که نشستی .

مثال ازبرای استفهام : که آمد ؟ توکه هستی ؟ که رفت ؟

مثال ازبرای ابهام : هرکه‌باشد ، هرکه آید .

۱۴۳ — چه ، تنها برای غیر ذوالعقول است ، ونادراً نیز جای که را گیرد ؛ چه اکثر بااسم اشارت ، آن ، جفت شده . سه معنا افاده کند : موصول، استفهام وابهام .

مثال برای‌موصول: آنچه شنیدی‌ودیدی مرا تعریف‌کن.

مثال برای استفهام : چه خواهی که ازبرایت مهیا سازم ؟

مثال برای ابهام : هرچه باشد .

مثال چه بمعنی که : آنچه مردانند بارای رزین ،
دائما درصحبت ایشان نشین .

— حشمت افریدون ، شاهنشه باتمکین ؟
مفسوخ شدآن پیمان، منسوخ آن آئین،
— عیش درین بوستان،که باد اجل ،
همی برآورد از بیخ قامت شمشاد ؟
— قد بالا سرورا باد اجل نشکست؟
— بند عمر عاقلان‌را عاقبت نگسست ؟
آنان‌که خاك‌را بنظر کیمیا کنند ،
— شودکه گوشهٔ چشمی بما کنند ؟

۳ — ادوات استفهام

۱٤٤ — ادوات استفهام بر وجه آتی است :

۱ — آیا ، لفظی است برای استفهام مطلق ، و بعضاً نیز تعجب راست .

مثال : آیا این کشور قدیم از آن شمانیست ؟ آیا چطور شد!

۲ — که ، ادات استفهام برای ذوالعقول . مثال : که مرا گفت چنین کن ؟

۳ — چه ، ادات استفهام برای اشیاء . مثال : زردشت، درآئین هرامزد چه میگفت ؟

۱٤۵ — جمع که ، کیان ؛ جمع چه ، چهاست . مثال :
کیان بودند درماتم ، چها کردند درآندم !

مطربا! مجلس انس است غزل خوان وسرود،
— گوئی که: چنین است وچنان خواهد شد؟
— سرز خجالت برآوردم بردوست ؟
که خدمتی بسزا برنیامد از دستم •
— گفتی که: مراخانهٔ بی‌سامانی است ؟
یا — فهم نمودی که ترا جانانی است ؟
— شدند — گردن اندرین وادی ؟
— به‌نزد بزرگان آندیار شدند ؟
— گوئی : که بکن صبر وشودکار درست ؟
صبر ازین بیش ندارم، چکنم، تا — وچند ؟

۴ — کدام وکدامین ، درتردید استعمال شوند . کدام کاربهتر ازاجرای وظیفهٔ انسانیت است ؟ کدامین دل بااثرتر ازدل ستمدیده است ؟

تمرین ۱۳۳ — اکمال جمل (مبهمات) . بجای کشیده یکی از مبهمات ذیل‌را بنهید :

پادشاهی، بسیار، پاره، چند، خویش، بس، اندی ،
بسی ، بس، برخی، چندی، یکچند، خیلی .

— پسر بمکتب داد ، لوح سیمینش برکنار نهاد .
دانی‌که دوسالی است و —که ندیدم ،
روی، چمن، وباغ، وگل، وبلبل و نی‌را !

—

— بازنما چشم خرد عالمرا
بین چسان مزبله گاهی است دراوغوطه ورند .

—

— رنج بردم درین سال سی ،
عجم زنده کردم بدین پارسی .

—

— درطلبت کوشش بیفایده کردم ،
چون طفل دوان ازپی گنجشك پریده .

—

— زمردمان دانا رفتند ،
صاحبنظران ومجلس آرا رفتند !

—

۵ — کی ، درزمان . مثال : کشور ایران ، کی مانندیکی ازممالك متمدنهٔ اوروپ خواهد شد ؟

۶ — کجا ، درمکان . مثال : قبر نادر افشار درکجا واقع شده .

۷ — کو ، درزمان ومکان وغیره . مثال :

— ی از آن مبلغ هنکفت را به محتاجان بده و — را برنج بران بخشا .

—

کفتم : این دور زندکانی چیست ؟
کفت : خوابی ویا خیالی — .

—

— مرا بخانهٔ خود بطلب ،
— دکرم به باغبانان بسپار .

—

بیچاره آدمی که اکر — هزار سال
مهلت بیابد از اجل و کامران شود .

—

هرکس رود بمصلحت — و جسم ما
محبوس و مستمند درآن خاکدان شود .

—

— است که محرومم از ماه رخت
— بس شد ، که مفلوکم از رنج و غمت .

مرغی بزدی کو کو بر طارم حزن آگین ؛
میگفت بهردم : کو ، کوخسرو وکو شیرین؟

۸ — چون ، درکیفیت . مثال : چون شـد که به بستی درآزادی برما ؟

۹ — چسان ، درطرز . مثال : نادرشاه افشار ، چسان آنهمه ممالك را تسخیر نمود ؟

۱۰ — چنـد ، در کمیت . مثـال : ارزش این حریر چندست ؟

تمرین ۱۳٤ . تشکیل جمل . — هریك از مبهمات زیرین را در یکجمله بگنجانید :
خویشـتن ، همان ، هیچیك ، بسیاری ، هیچکس ، هیچ چیز ، آنهمه ، کس ، یکی ، هیچگاه ، آنقدر ، دیگر ، فلانی ، خویش .

تمرین ۱۳۵ . تفسیر . — اشعار ذیل‌را معنا دهید وتفسیر کنید:

بس بگردید وبگردد روزکار ،
دل بدنیا در نه‌بندد هوشیار :
ایکه دستت میرسد ، کاری بکن ،
پیش ازآن کز تو نیاید هیچکار . (سعدی)

تمرین ۱۳٦ . ایضاً . — ابیات ذیل‌را تفسیر کنید :

تن زنده دل‌خفته در زیر گل
به ازعالم زندهٔ مرده دل :
تن زنده هرگز نگردد هلاك ،
تن زنده دل گر بمیرد چه باك . (سعدی)

۱۱° — چگونه ، دروضع . مثال : پادشاهان هخامنشی ، آن بناهای عظیمهٔ استخررا چگونه ساخته اند ؟

۱۲° — مگر وهیچ ، دراستفهام انکاری . مثال : مگر توایرانی نیستی ؛ مگر حفظ ایران یگانه وظیفهٔ تونیست ؟ هیچ بیاد وطن افتادی ، هیچ آنتا در بیماررا عیادت کردی ؟

ملاحظه. — عموماً علامت استفهام، درفارسی، خصوصاً در محاوره ، مدی است که درکلمات استفهامیه کشند ؛ یعنی استفهام‌را به‌آهنگ ولهجه فهمانند . مثال :

کسی کند تن آزاده‌را به‌بند اسیر؟
کسی کند تن‌آسوده‌را بفکر فکار؟

تمرین ۱۳۷. ایضاً . — ابیات آتیه‌را تفسیر نمائید :

زظلمت مترس ، ای پسندیده دوست !
که ممکن بود کاب حیوان دراوست
نه‌گیتی پس از جنبش آرام یافت ،
نه‌سعدی سفر کرد تا کام یافت ؛
دل ازبیمرادی بفکرت مسوز :
شب آبستن است ، ای برادر ، بروز .

تمرین ۱۳۸ — کلمات ذیل‌را تعریف کنید ومثال آورید ،

وطن ، فدائی ، مستبد ، مشروطه خواه ، اختلال برور ، خائن ، وطن فروش ، حاکم مطلق ، وزیر مسئول ، قوهٔ مقننه ، قوهٔ اجرائیه،

٤ — مبهمات

۱٤٦ — مبهمات عبارت است از کلماتی چند، که معنای معینی‌را درصورت غیر صریح بیان نمایند.

۱٤۷ — کلمات مبهم درزبان فارسی اینهاند:

۱° — یای تنکیر، که‌باخر کلمات ملحق شود. مثال:

متاع کفر ودین بی مشتری نیست:
گروهی این، گروهی آن پسندند.

تمرین ۱۳۹. مقایسه وانشاء. — کلمات ذیل‌را دوبدو مقایسه کرده وبطور انشاء برروی کاغذ آورید: کشورکشا، سیل؛ — ابر، زندکی؛ — هنکام، رود؛ — کودکی، بهار؛ — پیری، خزان؛ — حباب، بنفشه؛ — خواب، مرك.

تمرین ۱٤۰. انشاء — فوائد سیاحت را بطورانشاء بنویسید.

تمرین ۱٤۱. تحویل. — حکایت منظوم ذیل‌را تحویل به منثور نمائید.

بهرام واسب وی

چه خوش گفت بهرام صحرا نشین!
چویکران تو سن زدش برزمین:
دکر اسبی از کله باید کرفت،
که کر سر کشد، باز شاید کرفت.
مبند، ای پسر، جوی چون آب کاست،

۲ — لفظاند، که گاهی تنها وبعضاً باگاف تعضیراستعمال شود . مثال :

بشنیدم بسال سیصد واند ،
بحقیقت نگویمت که بچند .

§

اندکی تأمل کن ، روزکار مارا بین .
بخت واژگون گشته ، طالع سیه را بین .

که سودی ندارد چو سیلاب خاست ؛
چو کرك خبیث آیدت در کمند
بکش ، ورنه دل برکن از کوسفند :
از ابلیس هرکز نیاید سجود ،
نه از بدگهر نیکوئی دروجود ؛
بد اندیش‌را جاه وفرصت مده ،
عدو درچه و ، دیو درشیشه به ؛
مکو : « شاید این مار کشتن بچوب »
چو سر زیر سنك تو دارد بکوب ؛
قلمزن که بدکرد بازیر دست ،
قلم بهتر اورا بشمشیر دست ؛
مدبرکه قانون بدی نهد ،
ترا میبرد تا به‌آتش دهد ؛
مکو . « ملك‌را این مدبر بس است »
مدبر مخوانش که مد، بر کس است!. (سعدی)

۳ — بس ، بسا ، بسی ، که هریک زمانی ویا مقدار نامحدودی را مشعرند . مثال :

بس‌که درخاك تندرستان را
دفن کردند وزخم خورده نمرد ! (سعدی)

§

بسا نام نیکوی پنجاه سال ،
که یك نام زشتش کند پایمال ! (سعدی)

§

تمرین ۱٤۲ . اختصار . — حکایت فوق را اختصار نمائید : (مکاتب خارجه، ترجمه) .

تمرین ۱٤۳ . تفسیر . — اشعار فوقرا از بیت پنجم الی آخر تفسیر نمائید .

تمرین ۱٤٤ . ازحفظ . — حکایت‌ذیل‌را شاگردان‌ازحفظ کنند .

عرب وآب شیرین

یکی از اعراب بادیه نشین پیوسته آب شور می‌چشید ، وزندگی به‌برك درختان میکرد ودربن گیاهان بسرمیبرد. روزی برکنار موضعی چشمهٔ آب شیرین یافت که ، به‌آمیختن گل‌ولای منغص ومکدرشده‌بود: مرد بدوی قدری ازآن آب نوشید ؛ وچون در همهٔ عمر غیر از آب شور نچشیده بود ، آنرا چشمهٔ آب حیات تصور کرده وبرای خلیفهٔ بغداد که درآن نزدیکی بشکار آمده بود ، بطریق نذر برده و بتعریف وتوصیف آن مبالغهٔ بسیار نمود . خلیفه دانست که حال چیست. فرمود

صبحدم مرغ چمن با گل نوخاسته گفت :
« نازکم کن که دراین باغ بسی چون توشگفت! » (حافظ)

٤ — بسیار ، مقدار غیر معینی‌را افاده کنند . مثال :

آفاق‌را گردیده‌ام ، مهر تبان ورزیده ام ؛
بسیار خوبان دیده‌ام ، اما توچیز دیگری.

٥ — پارهٔ ، جزئی ازکل راست ؛ برخی، نیز بهمان معنی آمده . مثال :

پارهٔ ازدرد خود افشا نمودم بربتان.

§

برخی مرا پرستند ، قسمی ورا پسندند .

تامشك آب از وبستانند وصره هزار درهم بوی انعام دهند : ناخسته خاطر ومأیوس نرود . وگویند که خلیفه آدم همراه اوکرد تاویرا ، از همان راهی که آمده بود ، برگردانند . مبادا دجله را به بیند وخجل شود .

اخلاق. — کسی را مأیوس ونا امید گردانیدن ، بد ترین افعال مردم آزاریست ؛ وپاس خاطر هر فقیر وبیچاره نگاهداشتن ، موجب هزاران نیکنامی ونیکوکاری :

دل شکستن بدترین جرمهاست ،
زانکه دل منظور افکار خداست .

تمرین ۱٤٥. اختصار — حکایت فوق‌را شاگردان اختصار کنند (مکاتب اجنبی ترجمه)

۶ — چند ، یکچند ، چندی ، هرسه زمان نا محدودی را اشعار کنند . چند تنها بعضاً نیز مقدار راست . مثال :

حسب حالی ننوشتیم وشد ایامی چند ،
محرمی کو ، که فرستم بتو پیغامی چند ؟ (حافظ)

§

یکچند بخیره عمر بگذشت .
من بعد برآن سرم که چندی .
بنشینم وصبر پیشه گیرم ،
دنبالهٔ کارخویش گیرم . (سعدی)

تمرین ۱٤٦ — حکایت فوق‌را شفاهاً شاگردان نقل کنند .

تمرین ۱٤۷ — تحقیقات انشائی :

۱ . اشخاص — دراینحکایت از چه کسان سخن رانده شده ؟

۲ . زمان ومکان — این حکایت در چه محلی روی میدهد ؟

۳ . سخنان وافعال
۱ . شخص عرب چگونه زندگانی میکند؟
۲ . درصحرا بچه چیز تصادف میکند ؟
۳ . مرد تازی‌چون چشمه آب‌را می‌یابد چه میکند ، وچه گمان مینماید ؟
٤ . سپس نبزد خلیفه برای چه میرود ؟
۵ . خلیفه درآنمحل‌بچکار مشغول می‌باشد؟
٦ . خلیفه با آنمرد چگونه رفتار میکند؟ وچسان روانه اش مینماید ؟

۷ — خود، مخصوص ذوات وطبایع است. مثال:

من اگر نیکم وگر بد، تو برو خودرا باش:
هرکسی آن درود عاقبت کارکه کشت.

۸ — خویش، مخصوص تملکات وتعلقات است. مثال:

کهن خرقهٔ خویش پیراستن
به‌از جامهٔ عاریت ساختن.

۹ — خویشتن، اختصاص باعضا وجوارح‌رادارد. مثال:

زخم فرهاد ومن ازیك تیشه‌بود:
اوبسر زد، من بپای خویشتن.

۱۰ — خیلی، مقدار غیر محدودی راست. مثال:

زانکه که ترا ندیده ام خیلی شد،
رنگ رخم ازفرقت تو نیلی شد.

---

۰٤ اخلاق — حکایت فوق چه بهرهٔ اخلاق بما می بخشد؟

تمرین ۱٤۸ ۰ تحلیلات ونسق — سؤالات ذیل‌را جواب آورید:
۰۱ بادیه نشین یعنی چه؟ — ۰۲ اکثر از اعراب چکونه عمر بسر میبرند؟ — ۰۳ شخص عرب، چرا آب‌شور میخورد وبه‌برك درختان زندکی‌میکندودربن کیاهان بسر میبرد؟— ۰٤ کیاه یعنی چه؟— ۰۵ بجهته کلهٔ موضع دوکلمهٔ هممعنا آورید.— ۰٦ چشمهٔ آب‌شیرین چکونه ترکیبی است؟ — ۰۷ «به آمیختن کل ولای منغص ومکدر شده بود» یعنی چه؟ — ۰۸ بدوی چه قسم آدمان‌را تسمیه کنند؟ —

۱۱ — دیگر ، دیگری و مخفف او دگر ، شخص غیر معینی را باشند . مثال :

دیگری‌را درکمند آور که ماخود بنده ایم ؛
ریسمان درپا نباشد مرغ دست آموزرا. (سعدی)

§

بهر دیارکه برچشم خلق خار شوی ،
سبك سفرکن از آنجا ، برو بجای دگر . (سعدی)

۱۲ — کس ، علی‌الاکثر ، در جمله‌هـای منفیه مستعمل است . مثال :

کس ندانست که منزلگهٔ معشوق کجاست ؛
اینقدر هست که بانگ جرسی میآید .

۰۹ چشمهٔ آب حیات چگونه چشـمه ایست ودرکجا وجود دارد ؟ — ۰۱۰ خلیفه یعنی چه ووظیفه اوچیست ؟ — ۰۱۱ خلفای عرب بچند خانواده منقسمند؟ — ۰۱۲ اکنون نیز خلیفه وخلیفه‌گری پیدا میشود؟ — ۰۱۳ « خلیفه دانست که حال چیسـت » را تفسـیر کنید . — ۰۱٤ صره یعنی چه ؟ — ۰۱۵ برای انعام دادن دو مصـدر هممعنا بیاورید . — ۰۱٦ خسته خاطر یعنی چه ؟ — ۰۱۷ همان ، صرفاً چه کلمه ایست ؟ — ۰۱۸ خجل را به فارسی چگونه گوئیـد ؟ — ۰۱۹ افعال چه کلمهٔ ایست ؟ — ۰۲۰ برای افعال دو کلمهٔ مترادف آورید . — ۰۲۱ آزار را در عربی چه گویند ؟ — ۰۲۲ پاس خاطر یعنی چه ؟ — ۰۲۳ موجب را سـه کلمهٔ مترادف آورید . —

۱۳ — فلان ، فلانی ، فلان وبهمان ، اشخاص غیر معینهٔ را شاملند . مثال :

چنین قصیدهٔ غرا بمدح تورانم ،
دراین زمانه نه‌بهمان ونه‌فلان آورد. (حبیب اصفهانی)

۱٤ — مردم ، چنانکه ازمبهمات شمرده شود ، اورا اسم جمع نیز گفته اند ؛ وبعضاً آخرآن علامت جمع ، (آن) : آورده درصورت جمع‌الجمع استعمال کنند . مثال :

مردمان عیب کنندم که چرا دل بتو دادم ؛
باید اول زتو پرسید ، چنین خوب چرائی !

---

۰۲٤ نیکنام ونیکوکار ، صرفاً از چه کلمات هستند ؟ دوبیت آخرین‌را تفسیر نمائید .

تمرین ۰۱٤۹ تشریح — ضروب‌المثلهای ذیل‌را شرح دهید :

زر سفید از برای روز سیاه — روحرا صحبت ناجنس عذابیست الیم — زیر کاسه نیم کاسه است — شب گربه سمور مینماید — حرف حرف میاورد .

تمرین ۰۱۵۰ انشاء — دوبیت ذیل را تشریح نموده و افکار خود تان‌را درآنباره بنویسید :

دوست نباید زدوست درگله باشد ؛
مرد نباید که تنك حوصله باشد .

تمرین ۰۱۵۱ انشاء — نامهٔ به یکی از دوستان خود نوشته وازوی طلب فرستادن چند جلد کتب مختلفه بنمائید که دراوقات بیکاری بمطالعه آنها به پردازید .

۱۵ — هیچ ، چون کس ، درجمل منفیه استعمال شود.

مثال : به هیچ یارمده خاطر و به هیچ دیار ،

که بر و بحر فراخست وآدمی بسیار . (سعدی)

۱٤۸ — علاوه ازمبهمات بسیطه که ذکر شد ، بعضی کلمات مرکب نیز یافت می‌شود . که آنهارا مبهمات مرکبه نامند. مبهمات مزبور بطریق ذیل است :

آنقدر	چندین	همان	همین	هیچ وقت
آنهمه	چندان	همه چیز	هیچ چیز	هیچیك
اینقدر	هرچه	همه کس	هیچکدام	هیچ مرد
اینهمه	هرچند	همگان	هیچ کس	یکی
بسیاری	هرکدام	همگنان	هیچ گاه	
چنان	هرکس	همگی	هیچ زمان	

تمرین ۱۵۲ · انشاء — نامهٔ به پدر خود نوشته وازوی برای خرید چند جلد کتاب واسباب قرطاسیه درهمی چند طلب نمائید .

تمرین ۱۵۳ · تحلیل صرفی — جملهٔ ذیل‌را صرفاً تحلیل نمائید :

جوانی مبلغ صد تومان به پیر مردی سپرده بسفر رفت.

تمرین ۱۵٤ · تحلیل نحوی — جملهٔ آتی‌را نحواً تحلیل نمائید :

یك قطره اشك که از خوف خدا از چشم فروریزد ، برای خاموش ساختن آتش دوزخ کافی خواهد بود .

تمرین ۱۵۵ · تصریف — فعل « درجستجوی دانش بودن » را در تمام از منه تصریف نمائید .

سؤالات

۱۰۱ کنایات عبارت ازچیست ، اسم اشارت‌را چه وظیفه است ، به چند صیغه تقسیم شده و آن اقسام کدامند ؟ — ۱۰۲ قاعدهٔ جمع اسماء اشارات کدام است و اسم اشارت مصغر کدام؟ — ۱۰۳ اسم‌اشارت مقدم از مشارالیه آید، یاموخر ازان؛ در صورت تأخیر ، چه معنا افاده کند؟ — ۱۰٤ درابتدای کلمات روز ، شب، سال ، بجای (این) چه لفظی آورند؛ اسم اشارت، چوقت ضمیر مبهم نام گیرد؟ — ۱۰۵ همزهٔ این، چوقت حذف شود، وآن، چه گاه معنای ملکیت دهد ؟ این تعبیر درمحاوره مستعمل است یاخیر ؟ مثال — ۱۰٦ این وآن، چون اسم موصول شوند؟ دراسماء ذیروح وغیر ذیروح، بمعنای موصول ، چه‌کلمات مستعمل شوند؛ آنچه بمقام آنکه هیچ درکلام استادان دیده‌شده؟ مثال —۱۰۷ ادوات موصول، درفارسی، چندند وکدامند؟ که، درچه مواقع مستعمل‌است؟ مثال — ۱۰۸ چه ، چند معنا افاده کند ، وآن معانی کدامست؟ مثال — ۱۰۹ ادوات استفهام کدامست ؟ آنهارا بشمرید ، و وظائف هر یك را جدا جدا بیان نمائید — ۱۱۰ مبهمات عبارت ازچیست؟ — ۱۱۱ مبهمات بسیطه‌را بشمرید، وظیفهٔ هریك ازآنهارا جدا گانه بیان کرده مثال آورید — ۱۱۲ مبهمات مرکبه کدامند ؟ .

فصل پنجم

فعل

۱۴۹ — فعل ، یعنی کار ، وکلمهٔ ایست که بهسه زمان یعنی ماضی ، حال واستقبال گذشته دلالت کند . مثال : ماضی — گفتم ، حال — میگویم . استقبال — خواهم گفت .

۱ — مأخذ افعال — اقسام تصریفات

۱۵۰ — مأخذ افعال ، درظاهر ، مصدرست . ولی درباطن امر حاضر .

۱۵۱ — مصادر فارسی بدو گروه تقسیم شده اند . ۱ْ مصادر تائی ، ۲ْ مصادر دالی ؛ مصادر تائیرا علامت تن-

---

تمرین ۱۵۶ • تفریق مصادر — مصادر ذیل را از هم جدا ساخته ونوع هریك را بیاورید :

شنیدن	غریویدن	لاف‌زدن	عفو کردن	جمیدن
جرنگیدن	تازیدن	دویدن	خواستن	غنویدن
قبولاندن	کسلیدن	آمدوشد	جاسوسیدن	غنائیدن
تلگرافیدن	ربودن	خوش‌آمدکفتن	زرنکیدن	بستن
رفت	چشیدن	خوفیدن	خوش‌خوردن	رود رود کردن
کفت	هجومیدن	شنویدن	دل بردن	طرحیدن

است ومصادر دالی‌را نشانه دن ؛ از آنرو تصریفات درفارسی بدو قسم تفریق‌شده : تصریف مصادر تائی، تصریف مصادر دالی .

۱۵۲ — تصریف، یا کشیدن یك فعل، نوشتن وخواندن آنفعل است ، درتمام اشکالی که می‌توان آن فعل صورت گیرد.

۱۵۳ — زائد بودن ادات مصدر، تن یادن، شرطاست؛ چه اگر ادوات مذکور از نفس کلمه بوده باشند ، کلمه ، از مصدریت خارج و درصورت اسم یاصفت مستعمل شود . مانند کلمات آبستن ، گردن ، خویشتن . الخ .

۲ — افعال معاونه

۱۵٤ — مادر افعال ، درفارسی، افعال بودن وشدن‌اند، که چون بمعاونت این دو فعل بعضی صیغها متشکل شوند ، آنهارا افعال معاونه نیز گویند .

تمرین ۱۵۷. اکمال جمل — بجای کشیده یکی از مصادر ذیل‌را بنهید :

زیستن ، دل بدست آوردن ، آدم کردن ، خواستن ، جستن ، فهماندن ، عمل کردن ، خوردن . آدم شدن ، دل آزردن ، طلبیدن فهمیدن ، توانستن ، گفتن ، شکرکردن ، دل بدنیابستن ، حاصل عمر تلف کردن ، ایام بلهوگذرانیدن ، خوردن .

۱۵۵ — تمام افعال و مصادر فارسی ازاین دوفعل تشکل یافته‌اند ؛ زیرا هنگامیکه بگوئیم : رفت ، باید فهمید ، رونده بود یا رونده‌شد وهمچنین خواهد رفت ، رونده خواهد بود یا رونده خواهدشد .

پس باید دانست ویقین کرد ، که محل صدور تمام مصادر فارسیه ازاین دومصدرست .

۳ — اقسام مصادر

۱۵۶ — مصادر فارسیه را به‌شش بخش تقسیم کرده اند : اصلی ، جعلی ، بسیط ، مرکب، تخفیفی ، ثانوی .

یکی از اخلاق انسان کامل — است : زیرا — شیوهٔ آدمیت نباشد . — وظیفهٔ یك انسان است ، و دیگری را — وظیفهٔ یك آدم . — ، — است — ، همانا — است. — مشکل است، ولی — بسی مشکلترست . — آسان است و— سخت . — کار عاقل وهوشیار نیست. — و — بجز حیف و پشیمانی نیست .

— برای — و — است ،
تومعتقد که — از بهر — است ؟ !

۱۵۷ — مصدر اصلی آنست ، که بیکمعنای حقیقی وضع شده باشد . مثال : جستن ، دانستن ، ایستادن .

۱۵۸ — مصدر جعلی آنســت ، که بآخر اسماء فارسیه

تمرین ۱۵۸ . تحلیل — جملهٔ ذیل‌را صرفاً ونحواً تحلیل نمائید :

همان که زرغ نخیل آفرید وروزی داد ،
ملخ بخوردن روزی هم او فرستاداست .

تمرین ۱۵۹ . تصریف — افعال ذیل را در ازمنه ذیل تصریف کنید : پاره کردن ، دربدر شدن ، جستن ، پسندیدن ، باهم رفتن ، پرده برداشتن ، طمع کردن ، دلبردن .

ماضی شهودی	ماضی نقلی	مستقبل صریح	استمراری
—	—	—	—
—	—	—	—
—	—	—	—
—	—	—	—
—	—	—	—
—	—	—	—

حکایهٔ ماضی	ماضی بعید	حکایهٔ مستقبل	اقتداریء ماضی
—	—	—	—
—	—	—	—
—	—	—	—
—	—	—	—
—	—	—	—
—	—	—	—

ویا مصادر عربیه ، لفظ (یدن) علاوه نموده تشکیل دهند .
مثال، بلعیدن، فهمیدن ، طلبیدن، هراسیدن ، درنکیدن[۱]

۱۵۷ — مصدر بسیط متشکل از یك کلمهٔ بسیط است .
مثال : آمدن ، رفتن ، گفتن .

۱۶۰ — مصدرمرکب آنست، کهازدو کله یابیشتر تشکیل یافته باشد . مثال : بازکردن ، سخن گفتن ، بدرود کردن .

۱۶۱ — مصدر تخفیفی آنست ، کهبرای تخفیف ، نون مصدررا حذف نموده استعمال کنند . مثال : داد ، خرید ، فروخت . خرم آندم که مرابا تو بود گفت وشنود .

هامش . — مصدر تخفیفی را ماضیٔ مطلق نیز گویند .

۱۶۲ — مصدر ثانوی آنست ، که بآخر امرحاضر لفظ (یدن) یا (دن) الحاق نموده مصدری ازنوسازند ، که بیشتر این‌افعال معنای تعدیه افاده کنند . این قاعده ، درنفس الامر، برای وسعت‌لسان وضع شده . مثال : باختن ـبازیدن، پرهیختن ـ پرهیزیدن ، گشودن ـ گشادن ، نهفتن ـ نهادن .

تمرین ۱۶۰ . اکمال جمل — بجای کشیده یکی ازافعال زیرین‌را آورید .

سقراط و یکی از شاگردانش

بازآمد ، شد ، بوده است ، برخورد ، بیافت ، رفته است ،

---

[۱] دستورشناسان تشکیل مصدرجعلی‌را تصویب‌وتجویز کرده‌اند .

تصریف فعل بودن

افعال مشتق از ماضی

ماضیٔ شهودی

بود م
بود ی
بود .
بود یم
بود ید
بود ند

حکایهٔ ماضی

می بود م
می بود ی
می بود .
می بود یم
می بود ید
می بود ند

شکل ثانی

همی بود م
همی بود ی
همی بود .
همی بود یم
همی بود ید
همی بود ند

شکل ثالث

بود م ی
بود ت ی
بود . ی
بود مان ی
بود تان ی
بود ند ی

ماضیٔ بعید

بوده بود م
بوده بود ی
بوده بود .
بوده بود یم
بوده بود ید
بوده بود ند

ماضیٔ نقلی

بوده ام
بوده (ء) ای
بوده است
بوده ایم
بوده اید
بوده اند

مستقبل صریح

خواه م بود
خواه ی بود
خواه د بود
خواه یم بود
خواه ید بود
خواه ند بود

حکایهٔ مستقبل

می خواست م بود
می خواست ی بود
می خواست . بود
می خواست یم بود
می خواست ید بود
می خواست ند بود

اقتداریٔ ماضی

توانست م بود
توانست ی بود
توانست . بود
توانست یم بود
توانست ید بود
توانست ند بود

اقتداریٔ نقلی

می توانست م بود
می توانست ی بود
می توانست . بود
می توانست یم بود
می توانست ید بود
می توانست ند بود

اقتداریٔ مضارع

توان م بود
توان ی بود
توان د بود
توان یم بود
توان ید بود
توان ند بود

استمراری

بود ست م
بود ست ی
بود ست .
بود ست یم
بود ست ید
بود ست ند

انشائیٔ ماضی

بوده باش م
بوده باش ی
بوده باش د
بوده باش یم
بوده باش ید
بوده باش ند

اسم مفعول

بود ه
بود گ آن

تصریف فعل بودن

افعال مشتق ازامر حاضر

امر حاضر

باش یا بو

باش ید یا بو ید

ب باش ید

ب باش ند

امر غائب

باش (بو) د

باش (بو) ند

حال

می بو (باش) م

می بو (باش) ی

می بو (باش) د

می بو (باش) یم

می بو (باش) ید

می بو (باش) ند

شکل ثانی

گو باش ٠

گو باش ند

شکل ثالث

گو ب باش د

گو ب باش ند

مضارع

بو (باش) م

بو (باش) ی

بو (باش) د

بو (باش) یم

بو (باش) ید

بو (باش) ند

وجوبیٔ مطلق

باید ب باش م

باید ب باش ی

باید ب باش د

باید ب باش یم

باید ب باش ید

باید ب باش ند

انشائیٔ مضارع

ب باش م

ب باش ی

ب باش د

ب باش یم

شکل ثانی

باید م بود

باید ت بود

باید ش بود

باید مان بود

باید تان بود

باید شان بود

وجوبیٔ مقدم

بایست ب باش م

بایست ب باش ی

بایست ب باش د

بایست ب باش یم

بایست ب باش ید

بایست ب باش ند

شکل ثانی

بایست م بود

بایست ت بود

بایست ش بود

بایست مان بود

بایست تان بود

بایست شان بود

اسم فاعل

باش نده

باش ندگان

افعال مشتق ازمصدر

التزامیٔ مطلق

بودن ی ام

بودن ی (ء) ای

بودن ی است

بودن ی ایم

بودن ی اید

بودن ی اند

التزامیٔ مقدم

بودن ی بود م

بودن ی بود ی

بودن ی بود ٠

بودن ی بود یم

بودن ی بود ید

بودن ی بود ند

تصریف فعل شدن

افعال مشتق از ماضی

ماضیٔ شهودی
شد م
شد ی
شد ۰
شد یم
شد ید
شد ند

حکایهٔ ماضی
می شد م
می شد ی
می شد ۰
می شد یم
می شد ید
می شد ند

شکل ثانی
همی شد م
همی شد ی
همی شد ۰
همی شد یم
همی شد ید
همی شد ند

شکل ثالث
شد م ی
شد ت ی
شد ۰ ی
شد مان ی
شد تان ی
شد ند ی

ماضیٔ بعید
شده بود م
شده بود ی
شده بود ۰
شده بود یم
شده بود ید
شده بود ند

ماضیٔ نقلی
شده ام
شده (ء) ای
شده است
شده ایم
شده اید
شده اند

مستقبل صریح
خواه م شد
خواه ی شد
خواه د شد
خواه یم شد
خواه ید شد
خواه ند شد

حکایهٔ مستقبل
می خواست م شد
می خواست ی شد
می خواست ۰ شد
می خواست یم شد
می خواست ید شد
می خواست ند شد

اقتداریٔ ماضی
توانست م شد
توانست ی شد
توانست ۰ شد
توانست یم شد
توانست ید شد
توانست ند شد

اقتداریٔ نقلی
می توانست م شد
می توانست ی شد
می توانست ۰ شد
می توانست یم شد
می توانست ید شد
می توانست ند شد

اقتداریٔ مضارع
توان م شد
توان ی شد
توان د شد
توان یم شد
توان ید شد
توان ند شد

استمراری
شد ست م
شد ست ی
شد ست ۰
شد ست یم
شد ست ید
شد ست ند

انشائیٔ ماضی
شده باش م
شده باش ی
شده باش د
شده باش یم
شده باش ید
شده باش ند

اسم مفعول
شد ه
شد گ آن

تصریف فعل شدن

افعال مشتق از امر حاضر

امر حاضر
شو ٠
شو ید

ب شو ید
ب شو ند

امر غائب
شو د
شو ند

شکل ثانی
گو بشو ٠
گو بشو ند

شکل ثالث
گو شو د
گو شو ند

حال
می شو م
می شو ی
می شو د
می شو یم
می شو ید
می شو ند

مضارع
شو م
شو ی
شو د
شو یم
شو ید
شو ند

انشائیٔ مضارع
ب شو م
ب شو ی
ب شو د
ب شو یم

وجوبیٔ مطلق
باید ب شو م
باید ب شو ی
باید ب شو د
باید ب شو یم
باید ب شو ید
باید ب شو ند

شکل ثانی
باید م شد
باید ت شد
باید ش شد
باید مان شد
باید تان شد
باید شان شد

وجوبیٔ مقدم
بایست ب شو م
بایست ب شو ی
بایست ب شو د
بایست ب شو یم
بایست ب شو ید
بایست ب شو ند

شکل ثانی
بایست م شد
بایست ت شد
بایست ش شد
بایست مان شد
بایست تان شد
بایست شان شد

اسم فاعل
شو نده
شو ندگان

افعال مشتق از مصدر

التزامیٔ مطلق	التزامیٔ مقدم
شدن ی ام	شدن ی بودم
شدن ی ای	شدن ی بودی
شدن ی است	شدن ی بود
شدن ی ایم	شدن ی بودیم
شدن ی اید	شدن ی بودید
شدن ی اند	شدن ی بودند

تصریف اول — مصدر ثانی ، گفتن —

افعال مشتق از ماضی

ماضیٔ شهودی
کفت م
کفت ی
کفت ٠
کفت یم
کفت ید
کفت ند

حکایهٔ ماضی
می کفت م
می کفت ی
می کفت ٠
می کفت یم
می کفت ید
می کفت ند

شکل ثانی
همی کفت م
همی کفت ی
همی کفت ٠
همی کفت یم
همی کفت ید
همی کفت ند

شکل ثالث
کفت م ی
کفت ت ی
کفت ٠ ی
کفت مان ی
کفت تان ی
کفت ند ی

ماضیٔ بعید
کفته بود م
کفته بود ی
کفته بود ٠
کفته بود یم
کفته بود ید
کفته بود ند

ماضیٔ نقلی
کفته ام
کفته (ء) ای
کفته است
کفته ایم
کفته اید
کفته اند

مستقبل صریح
خواه م کفت
خواه ی کفت
خواه د کفت
خواه یم کفت
خواه ید کفت
خواه ند کفت

حکایهٔ مستقبل
می خواست م کفت
می خواست ی کفت
می خواست ٠ کفت
می خواست یم کفت
می خواست ید کفت
می خواست ند کفت

اقتداریٔ ماضی
توانست م کفت
توانست ی کفت
توانست ٠ کفت
توانست یم کفت
توانست ید کفت
توانست ند کفت

اقتداریٔ نقلی
می توانست م کفت
می توانست ی کفت
می توانست ٠ کفت
می توانست یم کفت
می توانست ید کفت
می توانست ند کفت

اقتداریٔ مضارع
توان م کفت
توان ی کفت
توان د کفت
توان یم کفت
توان ید کفت
توان ند کفت

استمراری
کفت ست م
کفت ست ی
کفت ست ٠
کفت ست یم
کفت ست ید
کفت ست ند

انشائیٔ ماضی
کفته باش م
کفته باش ی
کفته باش د
کفته باش یم
کفته باش ید
کفته باش ند

اسم مفعول
کفت ه
کفته گان

تصریف اول — مصدر ثانی گفتن —

افعال مشتق از امر حاضر

امر حاضر
کو ٠
کو(ء) ی ید
ب کو ی ید
ب کو ی ند

امر غائب
کو ی د
کو ی ند

حال
می کو ی م
می کو ی (ء) ی
می کو ی د
می کو ی (ء) یم
می کو ی (ء) ید
می کو ی ند

شکل ثانی
گو بکو ٠
گو بکو ی ند

مضارع
کو ی م
کو ی (ء) ی
کو ی د
کو ی (ء) یم
کو ی (ء) ید
کو ی ند

شکل ثالث
گو کو ی د
گو کو ی ند

انشائیء مضارع
ب کو ی م
ب کو ی (ء) ی
ب کو ی د
ب کو ی (ء) یم

وجوبیء مطلق
باید ب کو ی م
باید ب کو ی(ء)ی
باید ب کو ی د
باید ب کو ی(ء)یم
باید ب کو ی(ء)ید
باید ب کو ی ند

شکل ثانی
باید م کفت
باید ت کفت
باید ش کفت
باید مان کفت
باید تان کفت
باید شان کفت

وجوبیء مقدم
بایست ب کو ی م
بایست ب کو ی(ء)ی
بایست ب کو ی د
بایست ب کو ی(ء)یم
بایست ب کو ی(ء)ید
بایست ب کو ی ند

شکل ثانی
بایست م کفت
بایست ت کفت
بایست ش کفت
بایست مان کفت
بایست تان کفت
بایست شان کفت

اسم فاعل
کو ی نده
کو ی ندگان

افعال مشتق از مصدر

التزامیء مطلق	التزامیء مقدم
کفتن ی ام	کفتن ی بود م
کفتن ی ای	کفتن ی بود ی
کفتن ی است	کفتن ی بود ٠
کفتن ی ایم	کفتن ی بود یم
کفتن ی اید	کفتن ی بود ید
کفتن ی اند	کفتن ی بود ند

تصریف دوم — مصدر دالی ، کردن —

افعال مشتق از ماضی

ماضیٔ شهودی
کرد م
کرد ی
کرد ·
کرد یم
کرد ید
کرد ند

حکایهٔ ماضی
می کرد م
می کرد ی
می کرد ·
می کرد یم
می کرد ید
می کرد ند

شکل ثانی
همی کرد م
همی کرد ی
همی کرد ·
همی کرد یم
همی کرد ید
همی کرد ند

شکل ثالث
کرد م ی

کرد ن ت ی
کرد · ی
کرد مان ی
کرد تان ی
کرد ند ی

ماضیٔ بعید
کرده بود م
کرده بود ی
کرده بود ·
کرده بود یم
کرده بود ید
کرده بود ند

ماضیٔ نقلی
کرده ام
کرده ای
کرده است
کرده ایم
کرده اید
کرده اند

مستقبل صریح
خواه م کرد
خواه ی کرد
خواه د کرد
خواه یم کرد
خواه ید کرد
خواه ند کرد

حکایهٔ مستقبل
می خواست م کرد
می خواست ی کرد
می خواست · کرد
می خواست یم کرد
می خواست ید کرد
می خواست ند کرد

اقتداریٔ ماضی
توانست م کرد
توانست ی کرد
توانست · کرد
توانست یم کرد
توانست ید کرد
توانست ند کرد

اقتداریٔ نقلی
می توانست م کرد
می توانست ی کرد
می توانست · کرد
می توانست یم کرد
می توانست ید کرد
می توانست ند کرد

اقتداریٔ مضارع
توان م کرد
توان ی کرد
توان د کرد
توان یم کرد
توان ید کرد
توان ند کرد

استمراری
کرد ست م
کرد ست ی
کرد ست ·
کرد ست یم
کرد ست ید
کرد ست ند

انشائیٔ ماضی
کرده باش م
کرده باش ی
کرده باش د
کرده باش یم
کرده باش ید
کرده باش ند

اسم مفعول
کرد ه
کرد گان

تصریف دوم — مصدر دالی ، کردن —

افعال مشتق از امر حاضر

امر حاضر
کن ·
کن ید

حال
می کن م
می کن ی
می کن د
می کن یم
می کن ید
می کن ند

مضارع
کن م
کن ی
کن د
کن یم
کن ید
کن ند

انشائی مضارع
ب کن م
ب کن ی
ب کن د
ب کن یم
ب کن ید
ب کن ند

امر غائب
کن د
کن ند

شکل ثانی
گو بکن ·
گو بکن ند

شکل ثالث
گو کن د
گو کن ند

وجوبی مطلق
باید ب کن م
باید ب کن ی
باید ب کن د
باید ب کن یم
باید ب کن ید
باید ب کن ند

شکل ثانی
باید م کرد
باید ت کرد
باید ش کرد
باید مان کرد
باید تان کرد
باید شان کرد

وجوبی مقدم
بایست ب کن م
بایست ب کن ی
بایست ب کن د
بایست ب کن یم
بایست ب کن ید
بایست ب کن ند

شکل ثانی
بایست م کرد
بایست ت کرد
بایست ش کرد
بایست مان کرد
بایست تان کرد
بایست شان کرد

اسم فاعل
کن نده
کن ندگان

افعال مشتق از مصدر

التزامی مطلق
کردن ی ام
کردن ی (ء) ای
کردن ی است
کردن ی (ء) ایم
کردن ی (ء) اید
کردن ی اند

التزامی مقدم
کردن ی بود م
کردن ی بود ی
کردن ی بود ·
کردن ی بود یم
کردن ی بود ید
کردن ی بود ند

§ ٤ متممات

۱٦۳ — جزء اول مصادر مرکبه‌را اسم، صفت، ظرف ویا ادوات تشکیل دهند. مانند: بازی کردن، دوان آمدن، بگاه رفتن، برخاستن. وقسم ثانئ آنهارا یکی ازاین افعال:

آمدن	توانستن	زدن	کردن	نمودن
آوردن	خواستن	ساختن	گردیدن	یافتن
بایستن	شایستن	شدن	گشتن	بردن
بودن	داشتن	دیدن	گفتن	فرمودن

نبشت، جوا بد ادم، بودی، دارم، میکذرانی، پرسید، میباشد، رفت، نکفتی، پرسیدی، کفت میبابد، میپذیرد، بپرسد، باشد، ندانی، نکشائی، بدانی، بکریزی، است.

شخصی درراه بسقراط — و — که: خانهٔ سقراط کجاست؟ او نشان دادکه: در فلان محله—. چون آنشخس درآنجا — وخانهٔ سقراط را —، کفتندکه: بیرون رفت است. آنشخس بانتظارش—. چون سقراط —، معلوم —که همان سقراط —، که درراه باو برخورده. لذا مرد اعتراض کردکه: توسقراط —، چرا —؟ سقراط جوابدادکه: توازخانهٔ سقراط —، ومن مطابق سئوال تو —. آن شخص —که: من ازتو سئوالی —که، چرا همیشه بعزلت و تنهائی — ؟ — سقراط جوا بدادکه: درتنهائی حواس ظاهری و باطنی انجلا، و قوهٔ دراکه صیقل —، و غیر ازین منافع تنهائی بسیار —؛ اکرتو — از خودهم —.

۱٦٤ — افعار مذکوره بدوگروه تقسیم شده اند: بودن وشدن‌را افعال‌عامه یامعاونه تسمیه کنند (ص۱۲٦ نمره ۱٥٤) ومابقی‌را افعال خاصه .

۱٦٥ — درمیان افعال‌خاصه، بایستن‌را وجوبی، شایستن را لزومی، خواستن‌را ارادی ، توانستن و دانستن‌را اقتداری نامند، وپس از آنها همیشه یك مصدر تخفیفی ویا یك مصدر آورند. مثال : توانم گفت، دانم رفتن .

باید هر کس بقدر سئوال ، جواب دهد ، و اگر نداند ، از دیگری که ازوی داناتر — ، به — .

ثانیك — کهسخن عین صوابست ، باید که بگفتن دهن ازهم —

تمرین ۱٦۱ . زمان ، صیغه و شخص هریك از افعال فوقرا درپهلوی آن نبویسید .

تمرین ۱٦۲ . اختصار . — حکایت فوقرا پس از تصحیح ، اختصار کنید . (ترجمه)

تمرین ۱٦۳ . تصریف — افعال ذیل‌رابه زمانهای زیرین‌تصریف نمائید : جهانیدن ، خانه بردوش بودن ، جان بلب آمدن ، چشم باز کردن ، بستن ، رستن .

حال	مضارع	وجوبیٔ مطلق	التزامیٔ مقدم
—	—	—	—
—	—	—	—
—	—	—	—
—	—	—	—
—	—	—	—
—	—	—	—

۱۷۶ — ادواتی چند: ظرف (اندر ـ در)، تکرار (باز ـ ما)، استعلا (بر)، فوق (فرا ـ فراز)، تحت (فرو ـ فرود) داخل درافعال شده سه معنا اشعار کنند :

۱ — معنای موضوع خودرا بیان کنند . مثال : اندر آمدن درآمدن .

۲ — معنای فعلی‌را قدری‌تبدیل دهند. مثال: برخوردن باز یافتن .

۳ — برای ضرورت وگاهی زینت ، درفعل داخل شوند. مثال : فروهشتن، فردوآمدن .

امر حاضر	انشائی مضارع	وجوبی مقدم	التزامی مطلق
. . . . . .	—	—	—
—	—	—	—
. . . . . .	—	—	—
. . . . . .	—	—	—
—	—	—	—
. . . . . .	—	—	—

تمرین ۱۶۴ . اکمال جمل — بجای مصدر ، یك صیغه و شخص لازم پیدا نموده ، بگذارید :

حجاج و حسن بصری

حجاج ظالم حکم کردن (ماضی شهودی) که خواجه حسن بصری راکشتن (انشائی مضارع) : این یکی بصومعهٔ جیب عجمی پنهان شده بنماز مشغول گشتن (ماضی شهودی) . سپاهیان آن بیداد دور جیب عجمی را گرفتن (ماضی شهودی) و پرسیدن (ماضی شهودی)

تنبیه— الفاظ، در ـ فراز ، افادهٔ دومعنیٔ متباین کنند . چنانچه درآمدن بمعنی دخول وخروج هردومی باشد ، وفراز کردن بمعنی بستن وگشادن. مثال :

هنوز ازسفر درمیان بود راز ،
که ناگاه پیکی (درآمد فراز) .

§

حضور مجلس انس است و دوستان جمعند،
وآن یکاد بخوانید و در (فراز کنید) .

که : حسن بصری کجاست ؟ — ایشان کفتن (ماضیٔ شهودی) که : درصومعهٔ منست و نماز کذاشتن (حال) . سپاهیان داخل صومعه شدن (ماضیٔ شهودی) ؛ چیدانکه جستن (ماضیٔ شهودی) ، کمتر یافتن (ماضیٔ شهودی) ؛ باز ازجیب عجمی پرسیدن (ماضیٔ شهودی) که: حسن کجاست ؟ — ایشان باز بصومعه اشاره فرمودن (ماضیٔ شهودی): سپاهیان کفتن (ماضیٔ شهودی) که : توزاهد معروفی ، چرادروغ کفتن (حال) ؟ درصومعه کسی نیست ! — ایشان کفتن (ماضیٔ شهودی) که : شمارا خدانا بینا کردن (ماضیٔ نقلی) . چون سپاهیان کشتن (ماضیٔ شهودی) ، خواجه بیرون آمدن (ماضیٔ شهودی) وکفتن (ماضیٔ شهودی) که : ای جیب ! از راست کوئیٔ توخدامرا نجات دادن (ماضیٔ شهودی) .

راست کوئی درهمه وقت بهتراست وشخص راستگو درهرد وجهان عزیز و برتر .

§ ٥ ازمنه

۱٦۷ — ازمنه، عبارت است از ماضی، حال، استقبال، که بفارسی گذشته، اکنون، آینده گویند.

۱٦۸ — مأخذ افعال، هرچند از مصدر است، ولی مشتقیات آنها، بلاواسطه، از مصدر گرفته نشده، بل قسمی از ماضی و قسمی از امر حاضر منشعب است. بناءً علیه، مشتقیات مذکوره بسه شعبه منقسم شده‌اند: مشتقیات از ماضی، مشتقیات از امر حاضر، مشتقیات از مصدر.

تمرین ۱٦٥. — حکایت فرق را شفاها بگوئید.

تمرین ۱٦٦. اختصار — حکایت فوق را مجملاً بیاورید (ترجمه)

تمرین ۱٦۷. تحلیل. — جملهٔ ذیل را صرفاً ونحواً تحلیل نمائید:

روزی یکی از ملوك هند بر اسبی باد پا سوارشده بشکار همیرفت.

تمرین ۱٦۷. تفسیر. — ضرب المثل ذیل راتفسیر نموده و افکار خودتانرا در آنباره بیان نمائید و مثالی چند برای اثبات آن بیاورید:

کسی که گل میخواهد، خاررا منت میکشد.

تمرین ۱٦۹. تصریف. — افعال ذیل رابه زمانهای زیرین تصریف کنید: باز آمدن، کشتن، دل‌یافتن، کلام آوردن، نهادن، مهرزدن، سخن راندن، بازگشت فرمودن.

§ مشتقیات ازماضی

۱٦۹ — افعال مشتق ازماضی بردوازده است : ۱ ماضی شهودی ، ۲ حکایهٔ ماضی ، ۳ ماضی بعید ، ٤ ماضیٔ نقلی ، ٥ مستقبل صریح ، ٦ حکایهٔ مستقبل ، ۷ اقتداریٔ ماضی ، ۸ اقتداریٔ نقلی ، ۹ اقتداریٔ مضارع ، ۱۰ استمراری ، ۱۱ انشائیٔ ماضی ، ۱۲ اسم مفعول .

۱۷۰ — ماضیٔ شهودی آنست ، که متکلم دیده وشنیدهٔ خودرا برأی‌العین خبردهد . قاعدهٔ تشکیل آن انیست : بآخر مصدر تخفیفی ، ضمائر فعلیه آورده چنین تصریف کنند :

مثال :	مفرد	جمع
	—	—
	گفتم	گفتیم
	گفتی	گفتید
	گفت	گفتند

ماضیٔ بعید	حکایهٔ ماضی	شکل ثانی	شکل ثالث	ماضیٔ نقلی
—	—	—	—	—
—	—	—	—	—
—	—	—	—	—
—	—	—	—	—
—	—	—	—	—
—	—	—	—	—

۱۷۱ — حکایهٔ ماضی آنست، که گوینده دیده وشنیدهٔ خودرا بطرز حکایه نقل کند . تشکیل وتصریف این صیغه بسته بافزودن ادات (می) است باول ماضیٔ شهودی. مثال :

مفرد	جمع
میگفتم	میگفتیم
میگفتی	میگفتید
میگفت	میگفتند

اقتداریٔ نقلی	اقتداریٔ ماضی	اقتداریٔ مضارع	انشائیٔ ماضی	اسم مفعول
—	—	—	—	......
—	—	—	—	......
—	—	—	—	—
—	—	—	—	......
—	—	—	—	......
—	—	—	—	—

تمرین ۱۷۰ . اکمال جمل . — بجای مصدر ، یك زمان ، صیغه وشخص لازم آورید :

مردنیکوکار و دوزخ

شخصی در خواب خودرادر دوزخ (دیدن) . چون از نیکو کاران (بودن) ، چیزی از آتش و غیره درنظرش نه (آمدن) . (پرسیدن) که : اینچه‌مکانست ؟ — (گفتن) ، دوزخ . (گفتن): چرا اینجا آتش سوزان ، و مار و عقرب نه (دیدن)؟ — (گفتن) :

ملاحظه — بعضاً بجای می ، همی آورده شود . مثال :

جمع	مفرد
همیگفتیم	همیگفتم
همیگفتید	همیگفتی
همیگفتند	همیگفت

همیگفت واز هول جان میدوید ،
چکان خونش ازاستخوان میچکید. (سعدی)

هر کس که درانجا برایت سکونت (آمدن) ، ازدنیا هزاران مار و عقرب ، و شعلهای آتشین ، که اقسام گناهان اوست ، همراه خود (آوردن) ؛ و موافق عهد الست خویش ، درآن (سوختن) ؛ وعملهای بداو چون مار وعقرب ، اورا عذاب (کردن) ؛ و (گفتن) که : تواز دنیامارا همراه (آوردن) ، حال سزایت اینست ، (کشیدن «وجوبی»). الغرض ، چون از خواب (بیدارشدن) ، با دوستان خود درمیان (نهادن) که : چنین و چنان درخواب (دیدن) . یکی از حاضرین (گفتن) : من این قسم گناهان بسیار (کردن) ؛ چگونه از عذاب آخرت خلاصی (یافتن) ؟ دیگری (گفتن) که : از توبه گناهانرا (دورکردن « وجوبی ») ، و از اعمال حسنه خرمن کلهای ثواب (اندوختن) .

قطرهٔ اشك که از خوف خدا ، از چشم (فرو ریختن) ، برای (خاموش ساختن) آتش دوزخ کافی (بودن « مستقبل صرح ») .

۱۷۲ — حکایهٔ ماضی ، بشکلی دیگر نیز صورت گیرد ، که بآخر مصدر تخفیفی ، این ضمائر (م — ت . — مان — تان — ندی) را آورده وبعد یك یای استمرار و همیشگی افزایند . مثال :

مفرد	جمع
گفتمی	گفتمانی
گفتتی	گفتتانی
گفتی	گفتندی

تنبیه . — این صیغه ، هرچند نادرالاستعمال است

تمرین ۱۷۱ . — زمان ، صیغه و شخص هریك از افعالیراکه در حکایت فوق موجود ند ، درپهلوی آن نبویسید .

تمرین ۱۷۲ . — حکایت فوقرا شفاها بیان بکنید .

تمرین ۱۷۳ . اختصار . — حکایت بالارا مجملاً نبویسید . (ترجمه)

تمرین ۱۷٤ . تعریف کلمات، و تشکیل جمل — کلمات ذیل را تعریف کرده و هر یکی را دریکجمله بگنجانید : (کلمات مذکوراز حکایت فوق برداشته شده اند)

خواب — دوزخ — نیکوکار — نظر — عقرب — سکونت — گناه — عهدالست — عذاب — سزا — اعمال — خرمن — قطره — خوف .

وتاکنون درکتب قواعد دیده نشــده ، ولی آثار متقدمین ، که درفارسی موجود اســت ، صــدق این مدعارا دلیلی است کافی . (حسین دانش) مثال :

صواب کرد که پیدا نکرد هردوجهان
یگانه ایزد دادار بی‌نظیر وهمال ؛
وگرنه هردو به (بخشیتی) بروز عطا
امید بنده نبودی بایزد متعال . (عضایری زائری)

مثال دیگر :

آن قصرکه برچرخ همیزد پهلو ،
بردرگه اوشهان (نهادندی) رو . (خیام)

تمرین ۱۷۵ . — برای هریکی از کلمات آتی ، یك کلمهٔ معادل فارسی الاصل آورید :

خوف	عنصر	عناصر اربعه	سنك قلاب	منجنیق
طلب	قبول	عقل	عفو	تقسیم
قافله	علم	الم	صبر	فکر
میزان	صغیر	تشویش	تعلیم	تمایل
حرب	تفکر	جمع	عاقبت	تعویق
تعلم	تسلیم	منازعه	تشکر	ضرب
ناقوس	تشویق	تبشیر	حبس	خرمن

تمرین ۱۸۰ . تشکیل امر حاضر ومشتقیات آن از مصدر . — در مقابل هر یکی از مصادر زیرین، امر حاضر و افعال مشتق از امر را نبویسید (تنها مفرد متکلم)

۱۷۳ — درماضیٔ بعید، متکلم شنیدهٔ خودرا بطور افسانه روایت کند. برای تشکیل این صیغه، باخر مصدر تخفیفی یك‌ها افزوده بعد ماضیٔ مطلق بودن‌را آورند؛ وجهته تصریف، ضمائر فعلیه‌را بدو ملحق سازند. مثال:

مصدر	امر حاضر	حال	مضارع	انشائیٔ مضارع	امر غائب	وجوبیٔ مطلق	وجوبیٔ مقدم
=	=	=	=	=	=	=	=
نسشتن :	—	—	—	—	—	—	—
خواستن :	—	—	—	—	—	—	—
خاستن :	—	—	—	—	—	—	—
هشتن :	—	—	—	—	—	—	—
برجستن :	—	—	—	—	—	—	—
بریدن :	—	—	—	—	—	—	—
برهیختن :	—	—	—	—	—	—	—
بستن :	—	—	—	—	—	—	—
شمردن :	—	—	—	—	—	—	—
پیوستن :	—	—	—	—	—	—	—

تمرین ۱۸۱ . ایضاً . — درمقابل هر یکی از مصادر زیرین، امر حاضر و تمام افعال‌مشتق از امر را بنویسید : (تنها مفرد غائب)

مصدر	امر حاضر	حال	مضارع	انشائیٔ مضارع	امر غائب	شکل ثانی	شکل ثالث	وجوبیٔ مطلق	وجوبیٔ مقدم
=	=	=	=	=	=	=	=	=	=
آسودن:	—	—	—	—	—	—	—	—	—
آکندن:	—	—	—	—	—	—	—	—	—
آشامیدن:	—	—	—	—	—	—	—	—	—
افسردن:	—	—	—	—	—	—	—	—	—
افشردن:	—	—	—	—	—	—	—	—	—
افکندن:	—	—	—	—	—	—	—	—	—
خسبیدن:	—	—	—	—	—	—	—	—	—

مفرد	جمع
گفته بودم	گفته بودیم
گفته بودی	گفته بودید
گفته بود	گفته بودند

۱۷٤ — درماضیٔ نقلی، گوینده شنیده وخواندهٔ خودرا ازروی شبهه حکایه کند. قاعدهٔ تشکیل این صیغه آنست،

تمرین ۱۸۲. تشکیل امر از مصدر. — بجای نقطهٔ مقابل هریك از مصادر زیرین یك امر حاضر لازمه آورید:

آشفتن.	پیمودن.	پوئیدن.	جنبیدن.	دوشیدن.
گزیدن.	آسودن.	پوییدن.	پائیدن،	جستن.
دیدن.	کاشتن.	ارزیدن.	بسیجیدن.	پنداشتن
چریدن.	ستوهیدن.	فرسودن.	آویختن.	پریدن.
پراکندن.	خروشیدن.	شستن.	گساریدن.	آماسیدن.
بخشودن.	پختن.	خاریدن.	ستردن.	گریختن.
آمرزیدن.	بالیدن.	پیراستن.	خاییدن.	رمیدن.
فهمیدن.	آلفتن.	بردن.	تابیدن.	خوابیدن.
شکاریدن.	غلتیدن.	انجامیدن،	پراکندن.	تافتن.
خسبیدن.	شکیبیدن.	شکفتن.	اندودن.	بناهیدن.
تراویدن.	چمیدن.	شماریدن.	شکفتن.	ایستادن.
پناهیدن.	جوشیدن.	درخشیدن.	شکنجیدن.	لافیدن.
پژوهیدن.	تراشیدن.	درنگیدن.	شکوهیدن.	درنگیدن

که بآخر مفرد غائب ماضیٔ شهودی، یك هاء اصلی آورند، ودرحین تصریف ضمائر فعلی افزایند. مثال :

مفرد	جمع
گفته‌ام	گفته‌ایم
گفتهٔ (ای)	گفته‌اید
گفته	گفته‌اند

۱۷۵ — مستقبل آنست، که متکلم درآینده وقوع کاری‌را خبر دهد، وآن بردوقسمست :

تمرین ۱۸۳ . تشکیل مصدر و افعال مشتق از مصدر . — در مقابل هر یکی از افعال زیرین ، یك مصدر لازم آورده وافعال مشتق از مصدر رانیز نبویسید (تنها مفرد مخاطب)

امر حاضر	مصدر	التزامیٔ مطلق	التزامیٔ مقدم
هل :	—	—	—
یاب :	—	—	—
وز :	—	—	—
نیوش :	—	—	—
نهفت :	—	—	—
مز :	—	—	—
مای :	—	—	—
لیس :	—	—	—
نورد :	—	—	—
ملك :	—	—	—

۸ — مستقبل صریح ، که شش شخص مضارع خواستن را باول ماضیٔ مطلق آورده تشکیل دهند . مثال :

مفرد	جمع
خواهم گفت	خواهیم گفت
خواهی گفت	خواهید گفت
خواهد گفت	خواهند گفت

تنبیه. — درآثار متقدمین عموماً و دراشعارآنان خصوصاً، ماضیٔ مطلق، گاهی قبل از مضارع فعل خواستن ذکر شده . مثال : گفت خواهم به حبیبم که تو بی انصافی.

تمرین ۱۸٤ . تصریف . — افعال ذیل رابه ازمنهٔ زیرین تصریف نمائید : سرفروبرن ، نکوهیدن ، نیوشیدن ، دست درکش شدن ، دامن آلودن ، خوش گذراندن ، بالانشستن .

امرحاضر	حال	مضارع انشائی	مضارع	امرغائب	شکل ثانی	شکل ثالث
.....	—	—	—	......	......	......
—	—	—	—	......	......	......
.....	—	—	—	—	—	—
.....	—	—	—	......	......	......
—	—	—	—	......	......	......
.....	—	—	—	—	—	—

۲ — حکایهٔ مستقبل، که بابتدای ماضیٔ مطلق، حکایهٔ ماضیٔ فعل خواستن‌را آورده تشکیل دهند. مثال:

مفرد	جمع
میخواستم گفت	میخواستیم گفت
میخواستی گفت	میخواستید گفت
میخواست گفت	میخواستند گفت

۱۷۶ — فعلی را که در او معنای توانائی واقتدار باشد، فعل اقتداری گویند. اقسام او بچهارست:

۱ — اقتداریٔ مطلق، که امر حاضر توانستن‌را باول ماضیٔ مطلق آورده تشکیل دهند. این صیغه، ضمیر ویا فاعل مخصوص ندارد، تنها یکمعنای علی‌الاطلاق افاده کند. مثال:

وجوبیٔ مطلق	شکل ثانی	وجوبیٔ مقدم	شکل ثانی	اسم فاعل	التزامیٔ مطلق	التزامیٔ مقدم
—	—	—	—	.....	—	—
—	—	—	—	.....	—	—
—	—	—	—	—	—	—
—	—	—	—	.....	—	—
—	—	—	—	.....	—	—
—	—	—	—	—	—	—

مرا مگوی ، که خاموش باش ودم درکش ؛
که درچمن نه (توان یافت) مرغ‌را خاموش .

۲ — اقتداریٔ ماضی ، که بابتدای ماضیٔ مطلق فعلی که مرادبود ، شش شخص ماضیٔ شهودیٔ توانستن را افزوده چنین تصریف کنند :

مفرد	جمع
توانستم گفت	توانستیم گفت
توانستی گفت	توانستید گفت
توانست گفت	توانستند گفت

تمرین ۱۸۵ . اکمال جمل . — بجای کشیده یکی از افعال ذیل را نبویسید :

باش ، میکنند ، بر آریم ، درنه‌بینی ، بر آرد ، مپندار ، گردد ، ببری ، ببرند ، بیا ، نتوان بر آورد ، ماند ، نگردد ، نبست ، میکنند ، بر آری ، برمکش ، بیار ، درنگری ، مدار ، بیاددار ، بیاید نهاد ، کنند .

— تا — دستی زدل ، که — فرداز گل ؛
بفصل خزان — درخت ، که بی برك — زسرمایٔ سخت ،
— بحق دستهای نیاز ، زرحمت — تهی دست باز ؛
— از آن‌درکه هر کنز — : که نومید — بر آورده دست.
اقرار — درجهان بریکانگیش : یکتا و پشت عالمیان بر درش دوتا.

۳ — اقتداری نقلی ، که بافزودن ادات (می) باول اقتداری ماضی تشکیل یابد . مثال :

جمع	مفرد
می‌توانستیم گفت	می‌توانستم گفت
می‌توانستید گفت	می‌توانستی گفت
می‌توانستند گفت	می‌توانست گفت

٤ — اقتداری مضارع ، که بابتدای ماضی مطلق فعلی که مرادبود ، شش شخص مضارع توانستن‌را آورده تشکیل دهیم . مثال :

جمع	مفرد
توانیم گفت	توانم گفت
توانید گفت	توانی گفت
توانند گفت	تواند گفت

— مال مسلمان وچومالت — ، بانك و فریاد — که‌مسلمانی نیست!
عمل — وعلم — که‌مردانرا — رهی سلیمتر ازکوی‌بی‌نشانی نیست.
چونیك — آنکه — فریاد ، زدست خوی بدخویشتن بفریادست.
توپاك — و — ، ای‌برادر، ازکس باك، — که این‌بندم ازپدریادست.
سرقبول — وگردن طوع : که هرچه حاکم عادل کند نه‌بیداد است.

۱۷۷ — فعلی دیگر نیز هست که معنای اقتداری افاده کند. واورا صیغهٔ استمراری گویند: که بآخر ماضیٔ شهودیٔ قبل ازالحاق ضمائر فعلیه، لفظ (است) آورده تشکیل دهند. مثال :

مفرد	جمع
گفتستم	گفتستیم
گفتستی	گفتستید
گفتست	گفتستند

۱۷۸ — انشائی ماضی نیز مشتق ازماضی است، ومعنی آرزو، اذن، امید، گمان، افاده کند؛ تشکیل وتصریف

تمرین ۱۸۶. اکمال جمل. — بجای مصدر یك صیغه و شخص لازم آورید :

کم کردن (امرحاضر) طمع ازجهان، مردن (انشائی مضارع) خورسند،
ازنیك و بد زمانه گسیختن (امر حاضر) پیوند؛
خوش بودن (امر حاضر) دمی، چنانکه این دور فلك
هم (انشائی مضارع) و نماندن (انشائی مضارع) این روزی چند.
اینکوزه گران، کهدست درگل داشتن (مضارع)،
عقل، وخرد و هوش بر آن کاشتن (انشائی مضارع)؛
مشت، و لگد و طپانچه تا چند زدن (مضارع)؟
خاکی بد هانست چه، پنداشتن (حال)؟

این صیغه ، بسته بافزودن شش شخص مضارع بودن است باول مفرد غائب ماضیٔ نقلی . مثال :

مفرد	جمع
گفته باشم	گفته باشیم
گفته باشی	گفته باشید
گفته باشد	گفته باشند

۱۷۹ — اسم مفعول آنست ، که کار فعل بخود فعل گذرد؛ وچون باخر ماضیٔ مطلق یك‌های رسمی علاوه شود ، تشکیل یابد . اسم مفعول عبارت از دوصیغه است: یکی مفرد ، دیگری جمع . گفته ، گفته‌گان یا گفته‌ها .

۱۸۰ — جمع اسم مفعول بسته بقاعده عمومی است . (ن. کمیت)

۱۸۱ — اسم مفعول‌را باماضیٔ نقلی نباید مخلوط کرد: اولی‌را دوصیغه بیشتر نباشد ، دومی بشش صیغه تصریف

گفتن (مضارع) هر آن کسان که با پرهیز ند ،
زآنسان که مردن (انشائی مضارع) ، چنان بر خاستن (مضارع)؛
ما ، بامی و معشوق از آنیم مقیم ،
بودن (امرحاضر ، شکل ثانی) تا که بحشرماچنان انگیختن(مضارغ)
آن قصر که بر چرخ زدن (حکایهٔ ماضی، شکل ثانی) پهلو ،

می‌شود . اسم مفعول را میتوان با کلمهٔ مابعد اضافه نمود ، ولی ماضیٔ نقلی، با کلمهٔ مابعد خود اضافه نتوان شد .

اخطار — متقدمین ، نادراً، درآثار خود ، باول ماضیٔ نقلی وماضیٔ بعید یك ادات حکایه ، می ، افزوده استعمال میکرده‌اند ؛ ولی این ادات بمعنی صیغه هیچ خللی نرساند . تنها بجهته تزیین کلام واشعار حسن السجعه بادی شود. مثال:

درازل مهمان آنشه بوده‌ام ،
مائده ازخان وی (میخورده‌ام).   (مولوی)

§

دل همی گوید ازو رنجیده‌ام
وزنفاق سست (میخندیده‌ام) .   (مولوی)

بردرکه او شهان نهادن (حکایهٔ ماضی ، شکل ثالث) رو ؛
دیدن (ماضیٔ شهودی) که درکنگره اش فاختهٔ ،
بنشستن (اسم مفعول) وکفتی (حکایهٔ ماضی) که : کوکو ، کوکو.

—

کرمی خوردن (مضارع ، نفی) طعنه زدن (نهی حاضر) مستانرا ،
و ردست دادن (مضارع) توبه‌کردن (مضارع) یزدانرا ؛
تو فخر بدین کردن (مضارع) که : می نخورد (مضارع) ،
صدکار کنی که می غلامست آنرا !   (خیام)

—

۷ — تشکیل امر حاضر ازافعال قیاسی

۱۸۲ — مصادر فارسیه ، چنانچه پیش ذکر شد ، منتهی به‌تن یادن میباشند . در مصادر دالی ، قبل از ادات مصدر (دن) یکی از اینحروف (ز ، م ، ی ، ن ، و ، ا ، ر) یافت می‌شود ؛ ودر مصادر تائی، قبل ازادات مصدر (تن) یکی ازاینحروف (ف ، س ، خ ، ش) بنـاءً علیه ، مصـادر دالیه‌را بهفت ، ومصادر تائیه‌را بچهار تفریق کرده‌اند .

۱۸۳ — حروفاتی‌که قبل از علامت مصـدر آیند ، در امرحاضر بیشتر بحروف دیکر منقلب می‌شوند . تنها دوحرف (ر ، م) ازحروف مصـادر دالیه بیك صـیغه منحصرند ؛ از آنجهت مصادر دالیه به پنج بخش‌منقسمند .

سرازهمه ناکسان نهادن داشتن (وجوبیٔ مطلق، شکل‌ثانی، بی‌ضمیر) ،
راز ازهمه ابلهان نهان داشتن (« « «) ؛
بنکریستن (امر حاضر) ، که بجان مردمان می چه کنی ؟
چشم ازهم مردمان نهان داشتن (وجوبیٔ‌مطلق، شکل‌ثانی، بی‌ضمیر).
(خیام)

تمرین ۱۸۷ . اکمال جمل . — بجای مصدر ، درجمل اتی ، یك زمان ، صیغه و شخص لازم آورید :

موسی و خضر

روزی ، موسی‌علیه السلام برلب دریا ، پیش‌خواجه خضر (آمدن)

۸ — نوع دالی

۱۸٤ — مصادر دالیه به‌پنج قسم منقسمند :

۱ — (ی) در امر حاضر ، قبل از دن چون یا باشد ، حذف شود . مثال : تابیدن — تاب ، رسیدن — رس ، دریدن — در .

مستثنیات : آفریدن — آفرین ، چیدن — چین ، دیدن — بین ، گزیدن — گزین ، شنیدن — شنو .

۲ — (ن) چون نون باشد، ابقا شود ؛ مثال : افکندن — افکن ، کندن — کن ، ماندن — مان .

۳ — (و) چون واو باشد ، بالف قلب شود ؛ و باالف بعضاً یای مقدر عودت کند . مثال : آسودن — آسای ، فرمودن — فرمای ، نمودن — نمای .

مستثنیات : بودن — باش ، غنودن — غنو .

و (گفتن) که : چندی (خواستن) همراه تو (بودن) — خضر (گفتن) که : ازکارهای من (پرسیدن) ، و نباید که چون و چرا کنید ! الغرض ، هردو برکشتی (سوارشدن) . چون بوسط دریا (رسیدن) ، خضر تیشهٔ (بیرون آوردن) و تختهٔ را از ان کشتی (شکستن) . موسی (فرمودن) که : چرادرپیء غرق کردن کشتی (افتادن) ؟ — خضر (گفتن) : عهدرا (نگاهداشتن) و (خاموش شدن) .

۴ — (الف) چون الف باشد ، حذف شود . مثال : ایستادن — ایست ، نهادن — نه ، افتادن — افت .

مستثنیات : دادن — ده ، ستادن — ستان ، زادن — زای .

۵ — (ر) چون را باشد ، ابقا شود و بعضاً قبل ازان یك الف زائده درآید . مثال : آوردن — آور ، خوردن — خور ، شمردن — شمار ، سپردن — سپار .

مستثنیات : بردن ـ بر ، کردن ـ کن ، مردن ـ میر .

چون بآن کناره (رسیدن)، جوانی زیباروی از پیش (آمدن)؛ خضر اورا بیك ضرب شمشیر (هلاك کردن) . موسی (فرمودن) که : ناحق ، قتل نفس (کردن) چه معنی (داشتن) ؟ خضر (جوا بدادن)که : من اول باشما (شرط کردن)که : ازکارهای من (پرسیدن) و (صبر کردن) — حضرت موسی (گفتن)که : اگر بعد ازین (پرسیدن) ، دیگر (گذاشتن)که من همراه تو (بودن) .

چون پیشتر (رفتن) ، نزدیك شهری (رسیدن) ، و درخرابهٔ (فرود آمدن) ، و تمام روزرا بکار گل مشغول (ماندن) ، دیواری از آن ویرانه راکه نزدیك بافتادن (بودن) ، تعمیر (کردن) ؛ شام راهمچنان درآنجا (بسر بردن) . سپس حضرت موسی (فرمودن) : اگر مزدوریٔ شخص (کردن) ، البته پول خوراك (بهم‌رسیدن)، و اینجا عبث تمام روز زحمت شدید (کشیدن) و هیچ فائدهٔ بر آن مترتب (شدن) . — خضر گفت که : حالا فراقست مابین من و شما ؛ اما باعث آنکا رهائی که (کردن) ، این است : درکنار

۹ — نوع تائی

۱۸۳ — مصادر تائیه بچهار قسم تفریق شده‌اند :

۱ — (ف) چون پیش ازتن ف باشد ، به ب قلب‌شود.
مثال : کوفتن — کوب ، یافتن — یاب، فریفتن — فریب.

مستثنیات : پذیرفتن — پذیر ، خفتن — خفت‌یاخواب، رفتن — رو ، سفتن — سنب ، گفتن — گوی ، کافتن — کاو ، گرفتن — گیر ، نهفتن — نهفت .

دریا ، پادشاه ظالمی (بود) که کشتیٔ غریبان را بغصب (گرفتن) ؛ آن کشتی که تخته اش را (شکستن) ، مال ضعیفی است که معیشت آن از کرایهٔ روزینهٔ آن (گذشتن) : اگر دردست ظالم (افتادن)، آن ناتوان بیچاره از گرسنگی هلاك میشد ؛ الحال بسبب شکسته شدن تخته ، ملا زمان آنظالم مزاحم و متعرضش (شدن) .

درکنار دریا ، آنجوان را بدین سبب (کشتن)که پدرش ، مردی صالح ، از دوستان خداست . قریب (بودن)که آن جوان پدر خودرابه (قتل رساندن) و بی ایمان (شدن) . اکنون بسبب قتل او ، پدرش از کشته شدن محفوظ (ماندن) و ایمانش بسلامت .
این دیوار خرابه که قریب بافتادن (بودن) ، زیرش گنجی است که نصیب فلان یتیم (بودن) . حال تعمیرش (کردن)که تا چند سال دیگر (قائم بودن)؛ وچون آنطفل یتیم بزرك شود، بانجانب (رسیدن) و پیش او دیوار (افتادن) : پس وی‌مال خودرا (یافتن) .
حضرت موسی ازاین کیفیات فوائد اخذ (نمودن) و بجای خود (مراجعت کردن) .

ملاحظه — ۱ رفتن و آشفتن نیز ازاین نوعند ؛ تنها در امرحاضر روب وآشوب شوند ، یعنی ضمه آنها ثقلت پیدا نموده قلب به‌واو شود .

ملاحظه ۲ — شکافتن وبافتن ازقسم مستثنیات نیستند ، چه درامر حاضر دوچار هیچگونه تغیر وتبدل نشوند. مثال: شکافتن — شکاف ، بافتن — باف .

تمرین ۱۸۸ . — زمان ، صیغه و شخص هریکی از افعال حکایت فوق را پهلوی آن درج نمائید .

تمرین ۱۸۹ . — حکایت فوق را ، پس از تصحیح ، بطور دیگر نقل نمائید (ترجمه) .

تمرین ۱۹۰ تصریف . — افعال ذیل را درتمام ازمنه و تنها به شخص اول تصریف نمائید (مثبت و منفی) : آتش افروختن ، جهان دیدن ،

تمرین ۱۹۱ . تفسیر . — اشعار ذیل راتشریح وتفسیر کنید :

از تن چوبرفت جان پاك من وتو ،
خشتی دونهند بر مغاك من و تو ؛
و آنگه زبرای خشت گور دگران
درکالبدی کشند خاك من و تو . (خیام)

تمرین ۱۹۲ . تحلیل . — جملهٔ ذیل را صرفاً و نحواً تحلیل نمائید : شخصی میدان قیامت را در خواب دید : که زمین گرم ، افتاب نزدیك رسیده ، و خلایق درجرح و عطش مبتلا ، و بارگناهان خویشرا بر سرگفته محاسبهٔ کردار خودمید هند .

۲ — (س) چون حرف س مضموم باشد، درامرحاضر قلب به‌واو شود . مثال : جستن — جوی ، رستن — ره ، شستن — شوی .

وچون ساکن باشد ، به‌ها مبدل گردد. مثال : خواستن — خواه ، کاستن — کاه .

تمرین ۱۹۳ . اختصار . — حکایت ذیل را اختصار کنید :

بخیلی بدوست خود گفت : هزار تومان نزد بنده میباشد، التفات فرموده امشب الاغ خویش‌را بمن عاریه بدهید ، تابرآن سوار شده از شهر بیرون بروم وآن نقدرا درجائیکه میدانم ، پنهان بکنم .

دوستش بخوشی الاغ خودرا برفیقش‌سپرد؛ اما مخفیاً، ازعقب وی شتافته آنجائیرا که بخیل پول خویش را مدفون داشته بود ، یافته ؛ وچون بخیل رفته بود ، تمام آن پول‌را بیرون آورد وببرد .

روز دیگر آن بخیل درآنجا رفته پول خودرا نیافت ؛ ملتفت شد که آن باید کار دوستش باشد ؛ پس حیلهٔ بنظر آورده ونزد دوست خویش برفت وگفت : ای دوست من ، امروز نیز پول زیادی بدستم رسیده است ؛ میخواهم آنرانیز درهمانجا دفن‌کنم : لهذا ، اگر فردا ، دروقت شب الاغ خود تانرا بار دیگر بمن بسپارید ، خیلی ممنون شما میشوم . دوست خائن همچنان کرد ؛ اما قبل از آن بامید تحصیل مابقیٔ پول بخیل ، آنچه راکه از پیش دزدیده بود ، بجای خود بر گردانید . چون تنگدست بآنجارسید ، نقدخودرا یافت وازتدبیرخویش بی‌نهایت خوشدل گردید ؛ وبعد از آن از خیانت اینگونه اشخاص بر حذربود .

مستثنیات :

آراستن ـ آرای	خستن ـ خست	شکستن ـ شکن
بستن ـ بند	یاخسته‌دار	گریستن ـ گری
پیراستن ـ پیرای	دانستن ـ دان	گسستن ـ گسل
توانستن ـ توان[*]	رستن ـ ره	مانستن ـ مان
جستن ـ جه	زیستن ـ زی	نشستن ـ نشین

تمرین ۱۹٤ — حکایت فوق را شاگردان شفاهاً نقل کنند . (ترجمه)

تمرین ۱۹۵ — تحقیقات انشائی :

۱. اشخاص — درحکایت بالائی از چه کسان صحبت شده ؟

۲. زمان ومکان — اینواقعه درچه جای اتفاق میافتد ؟

۳. افعال وسخنان :

۱ — بخیل نزد دوست خود آمده ازوی چه چیز درخواست کرد، وبرای چکار؟

۲ — دوست وی با او چگونه رفتار کرد ، وسپس چکار نمود ؟

۳ — تنك دست نقد خودرا بعد از دفن یافت یانه ؟

٤ — آیاتنك چشم دزدرا، درفکرخود پیدا کرد؟

۵ — بجهت استرداد آنوجه چه تمهیدی بکاربرد؟

٦ — آیادوست وی فریفته شد، وچکار کرد؟

۷ — پول دوست آیادرحیلهٔ خود موفق شد، ونقد خودرا دوباره بدست آورد ؟

۸ — این قضیه چه درسی به شخص بخیل داد؟

[*] توانستن وغیربودن‌را امرحاضر نباشد .

۳ — (خ) چون خ باشد . به (ز) قلب شـود . مثال : انداختن — انداز ، اندوختن — اندوز ، انگیختن ـ انگیز .

مستثنیات : پختن — پز ، شناختن — شناس ، فروختن — فروش ، گسیختن — گسل .

هامش . — گسستن وگسیختن‌را امر حاضر یکی است .

٤ — (ش) چون شین باشد ، به (ر) مبدل گردد. مثال: انباشتن — انبار ، داشتن — دار ، گماشتن — گمار .

درسایر مواقع تابع بقاعدهٔ مطرده نیست .

---

٤ • اخلاق — از این حکایت چه درس اخذ میکنید ؟

تمرین ١٩٦ • تحلیلات ونسق — پرسشهای زیرین‌را پاسخهای خرد بزیر بیاورید :

١ • بخیل یعنی چه وفارسیٔ آن کدام است ؟ — ۲ • بخل، از فضائل است یا از قبایح ؟ — ۳ • بخل هیچ میتوان بمقام فضیلت درآید ، ودرچه موقع ؟ — ٤ • دوست کدام است ، و دوستی یعنی چه ؟ — ٥ • مرد بخیل چرا الاغ از کسی دیگر میخواهدوخود ندارد ؟ — ٦ • برای کلمهٔ عاریه دوکلمهٔ مترادف آورید ؟ — ٧ • نقد، یعنی چه ودراینحکایه چه معنائی را حاوی است ؟ — ٨ • دوست آن بخیل بچه جهت الاغ خودرا بخوشی برفیقش سپرد ؟ — ٩ • مرد تنك دست چرا پول خودرادفن میکنند ؟ — ١٠ • کاری‌راکه‌صاحب الاغ دربارهٔ رفیقش کرد ، خوب میشمارید ، یابد ؟ — ١١ • برای ملتفت شدن دومصدر متضاد آورید . — ١٢ • بخیل چون وجه‌خود

مستثنیات : رستن — ریس ، کشتن — کش ، گشتن — گرد ، کشتن — کار ، نوشتن — نویس ، هشتن — هل وشدن — شو که اساساً شاذست .

۱۸٤ — برای افادهٔ معنای تأکید وتقریر ، باول افعال عموماً وامرحاضر خصوصاً یك (ب) مکسوره آورده شود .
مثال : بگفت ، بگو .

۱۸۵ — دروقت الحاق بای تأکیده ، چون درابتدای

را دزدیده دید ، های هوی نموده دیگرانرا آگاهی داد ، یانه ؟— ۰۱۳ حیله‌را دوکلمهٔ هممعنا آورید . — ۰۱٤ کلمات مشتق از حیله را بشمارید . — ۰۱۵ برای بنظر آوردن دو مصدر مترادف آورید . — ۰۱۶ بجهته زیاد دوکلمهٔ هممعنا بیاورید . — ۰۱۷ قسم دوم فعل میخواهم‌را پیدا کنید . — ۰۱۸ برای وقت شب سه کلمهٔ مترادف بیاورید که فارسی الاصل باشند . — ۰۱۹ بسپارید از چه مصدر آمده وزمان ، صیغه وشخص آنرا بیاورید . — ۰۲۰ ممنون شماچه ترکیبی است ؟ — ۰۲۱ س خائنش مرجوع بکدام کلمه است ؟ — ۰۲۲ کلمهٔ امید فارسی است یا عربی ؟ — ۰۲۳ دزدیده بود ، چه زمانی است ؟ — ۰۲٤ دوست بخیل چرا پول رفیقش‌را بمحل اول برگردانید ؟ — ۰۲۵ خوشدل‌را کلمهٔ ضد کدامست؟ — ۰۲۶ نهایت یعنی چه؟ — ۰۲۷ برای کلمهٔ بعد دو کلمهٔ هممعنای فارسی‌الاصل آورید . — ۰۲۸ حذر بودن یعنی چه، وضد آن کدامست؟ — ۰۲۹ مصدر کردیدن کدامست ؟ — ۰۳۰ لفظ از ، دربعد از آن چه کلمه ایست ؟

تمرین ۱۹۷ — درپهلوی‌افعال‌حکایت فوق، زمان، شخص وصیغهٔ هریك از آنهارا نوشته ومصدر آنهارا نیز بکوئید .

فعل یا امر الف بوده باشد ، یك (ی) مابین یا والف آورند .
مثال : آی — بیای ، آورد — بیاورد .

۱ — مشتقیات از امر حاضر

۱۸۶ — افعالی که از امر حاضر بوجود آیند ، نه قسمند:
۱ — امر حاضر ، ۲ — حال ، ۳ — مضارع ، ٤ — انشائی مضارع ، ٥ — امر غائب ، ٦ وجوبی مطلق، ۷— وجوبی مقدم ، ۸ — اسم فاعل .

تمرین ۱۹۸ — درجمل آتیه فاعل‌را پیدا کرده وفاعلی‌را که در جوف معترضه است، بدان علاوه کنید :

تو (ومن) همیشه باید• مطیع بزرك وآمر خود باشی• دست تو (ومن) بدامان آن بزرکوار کمترسد• اردشیر بابکان (وانوشیروان) از پادشاهان قویشوکت ودادکر سلسلهٔ ساسانی بود• مرا (وترا) ست که سر ازکفتهٔ بزرکان نزنم ووظیفه خودرا اجرادارم• اشتر (وجماز) ازحیوانات صابره است وکشتیٔ دشت . دوست من (و من) سیاحت را دوست دارد . گربه (وسك) از حیوانات اهلیه میباشد . شبدر (وکاهو) از نباتات است . ما (وشما) باید بدون دعوا و جنك عمر بسر بریم .

تمرین ۱۹۹ . — بههریکی از فاعلهای زیرین یك فاعلی ازخود بیفزائید :

آب از عناصر اربعه است . حافظ از شعرای بزرك ایران است. آب از لوازم حیات است . شما دیروز درکردش بودید . یزدکردسوم از ضعیف ترین و بی‌عرضه ترین پادشاهان ساسانی‌بود. یونانیان، ایران

۱۸۷ — حال ، از چیزی که اکنون واقع شود خبر می‌دهد ؛ قاعدهٔ تشکیل او بسته بافزودن ادات (می) است باول فعل مضارع . مثال :

مفرد	جمع
می گویم	می گوئیم
می گوئی	می گوئید
می گوید	می گویند

راتسخیرکرده وچند قرنی درآنجا رخت اقامت افکندند. ناصرالدین‌شاه بود که نصف ایران را ازدست داد. امیرکبیر ازوزرای باکله ومشهور ایران بود . فریدون امسال از مکتب سیاسی بأخذ شهادتنامه نائل‌شد، و از طرف دولت برای اکمال تحصیل باوروب رفت .

تمرین ۲۰۰ . — فاعل دوم راحذف سازید :

تار وکمانچه از آلات موسیقی ایران زمین اند . درخت صنوبر و بلوط از درختان جنگلی هستند . دیروز ، احمد و من بخانهٔ خالوی خود رفته و هریکی نائل یکجلد کتاب شدیم . تومن بناید پیروی از فلان و بهمان نموده شأن و شرف خودرا از دست بدهیم . سنك پشت و خاربشت آهسته راه میروند و پرزورهستند . دوستان ما وما درس موزیك میخوانیم . حسن و رجب در آنکار کلی زیان دیدند . خرما وانار درممالك گرمسیر طبیعی هستند .

تمرین ۲۰۱ . تشریح — ضروب امثال آتیه‌را شرح دهید :

ازدل برود هرآنکه از دیده برفت — ازدرویش برك‌سبزی — امیدها درناامیدی است — از کفر ابلیس مشهور ترست .

۱۸۸ — مابین حال واستقبال، زمانی دیگر موجودست، که اورا مضارع خوانند؛ باصطلاح دیگر، فعل مضارع شامل حال واستقبال هردو میباشد. چون ضمائر فعلیه بآخر امر حاضر افزوده شوند، صیغهٔ مضارع تشکیل شود. مثال:

مفرد	جمع
گویم	گوئیم
گوئی	گوئید
گوید	گویند

تمرین ۲۰۲. انشاء — ضرب‌المثل ذیل‌را تشریح وتفسیر نموده وتمام افکار خودرا درآن باب برروی کاغذ آورید: پارا باید باندازهٔ گلیم خود دراز کرد.

تمرین ۲۰۳. تحویل — اشعار ذیل‌را به نثر تحویل سازید:

ایدل! بکام خویش جهانرا تودیده‌گیر،
دروی هزار سال چونوح آرمیده گیر؛
بستان وباغ ساخته‌گیر، اندروبسی
ایوان وقصر سربفلك برکشیده گیر؛
بادوستان مشفق ویاران مهربان
بنشسته وشراب مروق چشیده گیر؛
هر نعمتی که هست بعالم توخورده‌دان،
هر لذتی که هست سراسر چشیده‌گیر؛

۱۸۹ — انشائی مضارع ، همان معنای انشائی ماضی‌را شامل است ؛ ولی درزمانی نزدیکتر. تشکیل این صیغه باالحاق یك (ب) باول مضارع می‌شود . مثال :

مفرد	جمع
بگویم	بگوئیم
بگوئی	بگوئید
بگوید	بگویند

چون پادشاه عادل بر تخت سلطنت
صد جامهٔ حریر بدولت دریده گیر ؛
هر گنج و هر خزینه که شاهان نهاده اند ،
آن گنج و آنخزانه بدست آورید گیر ؛
هر بندهٔ که هست ببلغار ، و هند ، وروم ،
آن بنده رابسیم و زرخود خریده گیر ؛
هر ماهرو که هست درایام روزگار ،
آن رابناز دربرخود آوریده گیر ؛
آواز بم وزیر ، نوای رباب و چنك ،
آن طنطنه که می شنوی هم شنیده گیر ؛
درآرزوی آب حیاتی توهر زمان
مانند خضر ، گردجهانی دویده گیر ؛
تو همچو عنکبوتی ، مال توچون مگس :
چون عنکبوت ، گرد مگس درتنیده گیر ؛

۱۹۰ — امر غائب صیغه ایست ، که فرمان بغایب دهد و امر بوی کند ، و آنهم بادو شخص انشائی مضارع تشکیل یابد : یکی مفرد غائب ، دیگری جمع غائب . مثال :

مفرد	جمع
بگوید	بگویند

ملاحظه . — امر غائب بدو طرز دیگر هم تشکیل یابد : یا باول امر حاضر لفظ (گو) آورند . مثال : گوبگو ، گو بگویند ؛ و یا بابتدای دوشخص غائب انشائی مضارع ، لفظ مذکور افزایند . مثال : گوبگوید ، گوبیایند .

۱۹۱ — فعل وجوبی آنست ، که معنای وجوب ولزوم افاده کند ؛ وآن بردوقسم است :

گیرم تراکه مال زقارون فزون شود ،
عمرت بعمر نوح پیمبر رسیده گیر ؛
چندین هزار اطلس ویکخای روزکار
دربر نموده و به تنم دریده گیر .
روزپسین که هیچ نماند بجز دریغ ،
صد بارپشت دست بدندان گزیده گیر ؛
سعدی ! تونیز زین قفس تنگنای دهر ،
روزی قفس شکسته و مرغش پریده گیر .

۴ — وجوبیٔ مطلق ، که باالحاق کلمهٔ (باید) باول انشائی مضارع تشکیل یابد . مثال :

جمع	مفرد
باید بگوئیم	باید بگویم
باید بگوئید	باید بگوئی
باید بگویند	باید بگوید

ملاحظه . — صیغهٔ مذکور قسمی دیگر ازماضی تشکیل یابد ، که قبل از ماضیٔ مطلق لفظ (باید) آورند ، و بجهةٔ

تمرین ۲۰۴ . اختصار . — نصایح فوق راپس از تحویل ، اختصار نمائید . (ترجمه)

تمرین ۲۰۵ . تعریف و تشکیل جمل . — کلمات ذیل راکه از اشعار فوق برداشته شده‌اند، تعریف نموده و هریکرادریکجمله بگنجانید:

گیر ، کام ، نوح ، آرامیدن . قصر ، فلك ، مشفق ، مروق ، سراسر ، نعمت ، نقمت ، خزینه ، بلغار ، ایام ، طنطنه ، گرد ، تنیدن ، یکخا .

تمرین ۲۰۶ . — برای هریکی از کلمات ذیل دویاسه کلمهٔمترادف آورید : کام — جهان — آرمیدن — قصر — فلك — یار — نعمت — عالم — عادل — سلطنت — سیم — عنکبوت — بنده — جوان — شاهد — منشور — نسیم — متابع — ملول — بحر — فضل — صغار — ثبات .

تصریف، ضمائر اضافیه‌را مابین لفظ مذکور و ماضیٔ مطلق افزایند.

مثال :

مفرد	جمع
بایدم گفت	بایدمان گفت
بایدت گفت	بایدتان گفت
بایدش گفت	بایدشان گفت

۲ — وجوبیٔ مقدم، که‌باول‌انشائیٔ مضارع‌لفظ (بایست) ملحق شده تشکیل یابد . مثال :

مفرد	جمع
بایست بگویم	بایست بگوئیم
بایست بگوئی	بایست بگوئید
بایست بگوید	بایست بگویند

تمرین ۲۰۷ . — مشتقیات کلمات ذیل رابیاورید :
آتش ، پنبه ، روی ، جهان ، بستان ، باغ ، شراب ، بنده ، خود ، آواز ، گرد ، راز ، اطلس ، آئینه ، زیبا ، آزار ، کار ، باد ، دل .

تمرین ۲۰۸ . انشاء . — تابستان را تعریف نموده وآرزوهای خودرا در اینباره بیاورید :

تمرین ۲۰۹ ایضاً . — باغی را توصیف نموده و اشجار متعدد و میوهای کوناکون آنرا بنویسید .

ملاحظه . — صورتی دیگر از ماضی متشکل است ، که قبل از ماضیٔ مطلق لفظ بایست آورند ؛ و برای تصریف ، مابین ماضیٔ مطلق و لفظ بایست ، ضمائر اضافیه افزایند .

مثال :

مفرد	جمع
بایستم گفت	بایستمان گفت
بایستت گفت	بایستتان گفت
بایستش گفت	بایستشان گفت

۱۹۲ — اسم فاعل آنست، که کار بتوسط او شده باشد، باصطلاح دیگر کننده باشد . چون بآخر امر حاضر کلمهٔ (نده) الحاق شود ، اسم فاعل بحصول اید ؛ اسم فاعل را دو شخص بیشتر نباشد : یکی مفرد ، دیگری جمع . مثال :

مفرد	جمع
گوینده	گویندگان

تمرین ۲۱۰ . ایضاً . — مکتوبی به خالوی خود نوشته و ازوی در خواست نمائید که درغیبوبیت پدر متوجه تحصیل دوبرادر کوچکتان شده و هرچه وجه لازم باشد بدیشان عنایت فرمایند .

تمرین ۲۱۱ . ایضاً . — نامهٔ بهوالدهٔ خود نوشته و خواهش نمائید که درعمل ازدواج همشیره تان (۱۳ ساله) قدری صبر کنند و دلائلی که میدانید ، درآنباره نبویسید .

۱۱ — افعال مشتق ازمصدر

۱۹۳ — دوفعل تنها از مصدر بوجود آیند: یکی التزامیٔ مطلق ، دیگری التزامیٔ مقدم .

۱۹۴ — التزامی فعلی است که افاده معنای لزوم‌را نماید.

۱۹۵ — چون بآخر مصدر یك (ی) آورند وبعد ازان جهة تصریف، ضمائر فعلیه افزایند ، التزامیٔ مطلق شود .

مثال :	مفرد	جمع
	—	—
	گفتنی‌ام	گفتنی‌ایم
	گفتنیئی	گفتنی‌اید
	گفتنی‌است	گفتنی‌اند

تمرین ۲۱۲ . فعل شکیبیدن را در تمام ازمنه تصریف نمائید (مثبت و منفی) .

تمرین ۲۱۳ . تفسیر . — ابیات آتیه را شرح دهید و تفسیر نمائید :

آن مایه زدنیا که خوری یا نوشی ،
معذوری ، اگر درطلبش میکوشی ،
باقی همه‌رایگان تراز او هشدار !
تا عمر گرانمایه بد و نفروشی . (خیام)

۱۹۶ — وچون بآخر مصدر، یك (ی) آورده وسپس شش شخص ماضیٔ بودن‌را علاوه‌سازند، التزامیٔ مقدم‌شود.

گرشادیٔ خویشتن دران میدانی
کآسوده دلی رابغمی نبشانی ،
درماتم عقل خویش بنشین همه عمر ،
میدار مصیبت که عجب نادانی ! (خیام)

تمرین ۲۱٤ . اشعار ذیل را نخست به‌نثر برگردانیده ، و سپس بفارسی امروزه ترجمه کنید :

زدست دیده و دل هردو فریاد : که‌هرچه دیده‌وینه ، دل‌کندیاد ؛
بسازم خنجری نیشش زفولاد ، زنم بردیده تادل گرده آزاد.

—

بوره سوته دلون هون ! تا بنالیم ، زهجر آن گل رعنا بنالیم ؛
بشیم با بلبل شید ابکلشن ، اگر بلبل ننالە ما بنالیم

—

خرم آنان که هرداماں ته‌وینن ، سخون واته گرن واته‌نشینن ؛
کرم پایی نه‌یی ، کآیم ته‌وینم ، بشم آنون بوینم که ته‌وینن .

—

نوای ناله غم اندوته ذونو ، غبارزر نابی پوته ذونو ؛
بوره‌سوته دلون و اهم بنالیم : که حال سوته‌دل دلسوته ذونو .
(بابا طاهر عریان)

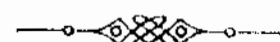
سؤالات

۱۱۳ . فعل یعنی چه‌وچه‌را دلالت کند ؟ مثال . — ۱۱٤ . مأخذ افعال ازچیست ، مصادر فارسیه بچند گروه منقسمند ، و علامت

مثال :	مفرد	جمع
	—	—
	گفتی بودم	گفتی بودیم
	گفتی بودی	گفتی بودید
	گفتی بود	گفتی بودند

آنها چیست ؟ — ۱۱۵ . تصریف را تعریف کنید واقسام آنرا بگوئید . — ۱۱۶ . زائد بودن ادات مصدر شرط است یا خیر ، برای چه ؟ — ۱۱۷ . افعال معاونه کدامند ، وآنهارا دیگرچه اسم دهند ؟ — ۱۱۸ . مصادر بچند قسم منقسمند ؟ آن اقسام رایکان یکان ذکر کنید و مثال آورید . — ۱۱۹ فعل بودن را درتمام ازمنه تصریف کنید . — ۱۲۰ . فعل شدن را درتمام ازمنه تصریف کنید . — ۱۲۱ . یکفعل از تصریف اول و یکفعل از تصریف دوم درتمام زمانها بکشید . — ۱۲۲ . جزء اول و ثانیٔ افعال مرکبه راچه کلمات تشکیل دهد ؟ — ۱۲۳ . افعال عامه و خاصه کدامند ؟ درمیان افعال خاصه ، آنهائی که معنای وجوبی ، لزومی ، ارادی ، اقتداری افاده کنند کدامند ؟ — ۱۲۴ . اداتی که در افعال داخل می شوند کدامند ، آن ادات چند معانی افاده کنند ، وآن معانی کدامست ؟ — ۱۲۵ . الفاظی که افادهٔ دو معنیٔ متباین کنند کدامند ؟ مثال . — ۱۲۶ . ازمنه عبارت از چیست ، مشتقیات فعل بچند قسم تفریق شده اندو آن اقسام کدامست؟ — ۱۲۷ . افعالمشتق ازماضی بر چندست ؟ آنها را یك یك بشمارید . — ۱۲۸ . ماضیٔ شهودی وحکایهٔ ماضی را تعریف وقاعدهٔتشکیل آنهارا بیان کنید. — ۱۲۹. شکل ثانی و ثالث حکایهٔ ماضی کدامست ؟ مثال آورید . — ۱۳۰ .

ماضیٔ بعید و ماضیٔ نقلی را تعریف و قاعدهٔ تشکیل آنهارابیان کنید. — ۱۳۱ . مستقبل را تعریف کنید و اقسام آن‌را با قاعدهٔ تشکیل هریك بشمارید . — ۱۳۲ . اقتداری را تعریف کنید ، قاعدهٔ تشکیل اقتداریٔ مطلق ، اقتداریٔ ماضی ، اقتداریٔ نقلی را بیان کنید. — ۱۳۳. اقتداریٔ مضارع و فعل استمراری را تشکیل داده و با فعل بدرود گفتن تصریف کنید . — ۱۳٤ . انشائیٔ ماضی و اسم مفعول را تعریف نموده تشکیل دهید . — ۱۳۵ . قاعدهٔ جمع اسم مفعول و فرق انرابا ماضیٔ نقلی بیان نمائید ، افزون (می) باول ماضیٔ بعید و نقلی ، درآثار متقدمین ، بجهته چیست ؟ — ۱۳٦ . قبل از ادات مصدر ، چند حرف پیدامی شود ، وآنحروف کدامند ؟ — ۱۳۷ . درمیان حروفاتی که پیش از ادات مصدر ، دن ، میایند ، کدام از آنها بیك صیغه منحصرند؟ — ۱۳۸ . مصادر دالیه بچند قسم منقسمند ؟ اقسام آنهارا یکان‌یکان بشمارید وقواعد تشکیل‌امر حاضر را ازآن مصادر مع مستثنیات آنها بیان کنید . — ۱۳۹ . اقسام مصادر تائیه را بشمارید ، قاعدهٔ تشکیل امر حاضر را از آن اقسام با مستثنیات آن ذکر کنید . — ۱٤۰ . افعالی که از امر حاضر اشتقاق یابند ، چندند وکدامند ؟ — ۱٤۱ . صیغهای حال و مضارع را تعریف و تشکیل کنید و با فعل آمرزیدن تصریف . — ۱٤۲ . انشائیٔ مضارع ، امر غائب و دو شکل دیگر آنرا ساخته تصریف نمائید . — ۱٤۳ . فعل وجوبی را تعریف و اقسام آنرا با اشکال ثانیه آنها تشکیل و تصریف کنید . — ۱٤٤ . اسم فاعل را تعریف و تشکیل نمائید . — ۱٤۵. صیغهائی که از مصدر بوجود آیند چندند وکدامند ؟ انهارا یکان یکان ، تشکیل و تصریف نمائید .



فصل ششم

فروع افعال

۱۹۷ — افعالی که تاکنون ذکر شد، تماماً درتحت قاعده هستند: آنهارا قیاسی گویند؛ بعدازآن، مشتقاتی چند موجودند که‌چندان مطیع قواعد صحیحه نباشند: آنهارا فروع افعال نامند.

تمرین ۲۱۵ . تشکیل جمل — ده فروع فعل جسته و هر یکی‌را دریکجملهٔ وسیع بگنجانید .

تمرین ۲۱۶ . تصریف . — فروع افعال ذیل را ازیکدیگر جدا ساخته ومأخذ اشتقاق هریك‌را با اسم آن درپهلویش بنگارید :

گویا..	تابه..	ماله..	کوشش..	گردونه..
رها..	نمایان..	نهان..	نمودار..	جوشش..
گریان..	ناله..	لابه..	گردون..	روان..
خندان..	آویزه..	سزا..	آفریدگار..	شایان..
گریه..	دارا..	آزمایش..	نازگار..	پروردگار..

تمرین ۲۱۷ . تشکیل فروع فعل . — باهریکی از مصادر زیرین فروع افعال لازمه و ممکنه را بسازید :

کشتن	شکستن	چریدن	انگیختن	بالیدن
رنجیدن	بستن	دادن	آمرزیدن	بریدن
نمودن	پرستن	دیدن	بخشودن	پنداشتن
خریدن	خسبیدن	توانستن	بوسیدن	پیراستن

۱۹۸ — پارهٔ ازفروع افعال ازمصدر آیند ، وبرخی دیگر از امرحاضر اشتقاق یابند .

۱ — فروع افعال مشتق ازمصدر

۱۹۹ — فروع افعالی که ازمصدر مأخوذند ، برچهار قسمند :

تمرین ۲۱۸ . ایضاً . — با هر یکی از افعال ذیل چند فروع فعل لازمه وممکنه بیاورید :

ایست	سفت	شور	موی	پندار	پیچ
رو	نهفت	نواخت	پوی	پیمای	رنج
نیوش	فزای	پیراست	خور	ریخت	کن
افروخت	پیوست	جنب	شناس	کوش	افروز
خواست	گستر	لنك	ایست	تراو	گشای

تمرین ۲۱۹ . اکمال جمل . — بجای کشیده یکی از فروع افعال ذیل را بگذارید :

گرفتاران ، روان ، دیدار ، پرهیزگار ، رفتار ، مرهم‌دان ، خندان ، بخشایش، خریداران ، پروردکار ، توانا ، دانا ، کردکار ، کفتار ، آسایش ، خنده .

بکجا همیرود آنشاهد شکر — ؟ چراهمی نکند بردوچشم ما — .

۱ — مصدر تخفیفی، که درحکم اسم مصدراست. مثال: گفت، شنود. (ص ۱۲۹، نمره ۱۶۱)

۲ — حاصل مصدر، که بآخر مصدر تخفیفی لفظ (آر) افزوده تشکیل شود. مثال: رفتار، گفتار، کردار.

۳ — حاصل مصدر، که‌چون معنای‌فاعلیت افاده کند، اسم مصدر تسمیه شود. مثال: خریدار، پرستار، خواستار.

کام مسکینان و درویشان برآر، تا همه کارت بر آرد — .

—

از درون خستکان پرهیزکن، وزدعای مردم — .

—

هرکه امروز نه‌بیند اثر قدرت او، غالب آنستکه فرداش نه‌بیند — .

—

اول دفتر بنام ایزد — ، صانع — وحی — .

—

نخواستم دکراین باد عشق پیمودن، ولیك می نتوان بستن آب طبع — .

—

اکر هزار جراحت نهی توبردل ریش، دوای دردمنست آندهان — .

—

چه خوش است بوی عشق ازنفس نیاز مندان،
دل از انتظار خونین‌دهن ازامید — .

—

توبا این مردم کوته نظر درچاه کنعانی،
به مصر اما پدید آیند یوسف را — .

۴ — صیغهٔ مبالغه، که بآخر مصدر تخفیفی (گار) علاوه شده، ساخته شود. مثال: پروردگار، آفریدگار، کردگار.

۲ — فروع افعال مشتق از امر حاضر

۲۰۰ — فروع افعال مشتق ازامر حاضر برهفت است:

۱ — امر حاضر، که بالذات، بمقام حاصل مصدر استعمال شود. مثال: ناز، نیاز، ایست.

۲ — صفت مشبهه، که بافزودن یك همزه بآخرامر حاضر تشکیل یابد. مثال: دانا، شنوا، بینا.

گرت باری گذر باشد، بگو آگاه مجلس را:
تو آزادی و خلقی درغم رویت — .

—

دگر باشدش برتو — ی، رساند بخلق ازتو — ی.
خرامان ببالینش آمد فراز، همیگفت باخود لب از — باز.

تمرین ۲۲۰. تحلیل. — جملهٔ آتی را صرفاً و نحواً تحلیل نمائید:
در سیرت ار دشیر با بکان آمده است، که عربی از حکیمی پرسید که: روزی چه‌مایه طعام بایدم خورد.

تمرین ۲۲۱. تصریف. — افعال ذیل را مجهول ساخته و بموجب ازمنهٔ زیرین تصریف کنید:
گفتن، نامیدن، جستن، شستن، مهیابودن، ساختن، شنیدن.

۳ — صیغهٔ حالیه ، که بانتهی امر حاضر (آن) افزوده ساخته شود . مثال : گویان ، پویان ، افتان ، خیزان .

هامش . — صیغهٔ حالیه ، که بعضاً معنی صفت مشبهه افاده کند . مثال : نهان ، شایان ، نمایان .

٤ — حاصل مصدر [۱] ، که بافزودن یك های وصل بآخر امر حاضر تشکیل یابد . مثال : پویه ، مویه ، خنده ، گریه .

٥ — اسم آلت ، که مانند حاصل مصدر تشکیل یابد . مثال : آویزه ، تابه ، دستره .

٦ — اسم مصدر ، که بالحاق حرف ش بانتهیٔ امر حاضر تشکیل یابد . مثال : دانش ، بینش ، سازش .

ماضیٔ شهودی	حکایهٔ ماضی	شکل ثالث	ماضیٔ نقلی	مستقبل	اقتداریٔ ماضی
—	—	—	—	—	—
—	—	—	—	—	—
—	—	—	—	—	—
—	—	—	—	—	—
—	—	—	—	—	—
—	—	—	—	—	—

[۱] حاصل مصدر ، هم از مصدر اشتقاق یابد و هم از امر . در تحلیل صرفی باید اشاره کرد .

۷ — صیغهٔ مبالغه [۱] ، که بافزودن لفظ (گار) بآخر پارهٔ امر حاضر ساخته شود . مثال : آموزگار . آمرزگار ، سازگار .

۳ — خصایص افعال

۲۰۱ — خصایص افعال عبارت است ازمعلوم ، **مجهول**، لازم ، متعدی ، مطاوعت ، مثبت ومنفی بودن آنها .

استمراری	حال	مضارع	انشائی مضاوع	امر غائب	وجوبی مقدم	التزامی مطلق
—	—	—	—	—	—	—
—	—	—	—	—	—	—
—	—	—	—	—	—	—
—	—	—	—	—	—	—
—	—	—	—	—	—	—
—	—	—	—	—	—	—

تمرین ۲۲۲ . اکمال جمل — بجای کشیده یکی از افعال **مجهولهٔ** ذیل رابگذارید :

داده شد ، داده شود ، گرفته شود ، آفریده‌شده ، داده نشده ، اعطا شد ، آزرده شود ، افتاده شوند ، فرستاده شود .

---

[۱] صیغهٔ مبالغه ، بهدو طرز تشکیل یابد : از ماضی واز امر. در تحلیل صرفی باید اشاره نمود .

٤ — معلوم و مجهول

۲۰۲ — هر فعلی را فاعلی است: چون فاعل فعل، مذکور و معین باشد ، آنرا معلوم نامند . مثال : جمشید مغبدانرا در کوه جای داد . و چون فاعل فعل ، غیر معین بوده ومفعول جای ویرا گیرد ، آنرا مجهول خوانند . مثال : مغبدانرا جای درکه داده شد .

مبلغ ده تومان به آقا محمد —— که به پوسته داده به اسلامبول——. ناامیدهیچگاه بناید شد که کارها براه —— دل دیگران را آزاده بدار ، چه اگر—— دوباره بدست آوردنش مشکل شود . به جناب میرزا یوسف خان یك دستگاه ساعت طلا از طرف سفیر —— . تامیتوانی نگذار ، که حق توبدیگری —— و دین دیگری ازتو —— . شخص متکبر خیال میکند که همه چیز دردینا برای او —— و هیچ بخشی از رحمات دینا بوی —— .

تمرین ۲۲۳ . تحویل معلوم بمجهول . —— افعال معلومهٔ ذیل را مجهول سازید :

اعراب در زمان عمر ، خلیفهٔ دوم ، ایران را تسخیر نمودند . نوشیر و انان وارد شیران اسم ایران را در افاق بلند کردند ، ولی سلطان حسینان و فتحعلی شاهان آن نام عالی را بر زمین زدند . فردوسی زبان فارسی رازنده کرد و شعرای دیگر مانند حافظ ، سعدی و غیره اورا زینت دادند . کسیکه ایرانرا از چنك اسارت اشکانیان رهائی داد ار دشیر بابکان بود و کسیکه که انرا دوباره از دست داد

قاعده . — برای مجهول ساختن معلومی ، درفارسی ، اسم مفعول فعل معلوم‌را گرفته وبآخرآن ، زمان معادل از فعل شدن‌را الحاق نمایند . مثال : گفت — گفته‌شد ، جسته جسته شده ، خواهد سنجید — سنجیده خواهد شد .

یزدکرد سوم . آمریك را کریستوف کولومب کشف کرد . خسروپرویز ممالك غرب را تا قسطنطنیه کرفت .

تمرین ۲۲۴ . تفریق — افعال لازم را از افعال متعدی تفریق دهید :

باختن	لیسیدن	پیچاندن	دیدن	چیدن	رسانیدن
بردن	پیچیدن	دوشیدن	ساختن	چریدن	فرستادن
شنیدن	خریدن	درنگیدن	زدن	چرانیدن	گرفتن
دوآندن	درخشیدن	خوابانیدن	خوردن	فهمیدن	فریفتن
راندن	آزاریدن	پرستاندن	تاباندن	گستردن	فهمانیدن
بخشانیدن	دویدن	پرسیدن	چکیدن	کاشتن	طلبیدن

تمرین ۲۲۵ . تشکیل متعدی از لازم . — مصادر لازم آتی را بشکل متعدی در آورید :

آمدن	افتادن	رمیدن	شناختن	گرویدن
رفتن	خوردن	ستادن	شکفتن	گریستن
گذشتن	مردن	شتافتن	شگفتن	گریختن
رسیدن	چکیدن	شدن	غریویدن	کشتن
نشستن	خفتن	شکیبیدن	فرسودن	لرزیدن

۵ — لازم ومتعدی

۲۰۳ — لازم آنست، که فعل در خود فاعل مانده بدیگری سرایت نکند، بعبارة اخری قبول مفعول‌به‌نکند. مثال: احمدرفت. درایمثال، رفتن احمد بکسی سرایت نمیکند.

۲۰۴ — درفعل لازم، چون معنی قبول باشد، آنرا مطاوعت نامند. مثال آئینه شکست، یعنی قبول شکست نمود.

تمرین ۲۲۶. تشکیل لازم از متعدی — مصادر لازم افعال زیرین را بجورید:

کردن	کوشاندن	راندن	خواباندن	خشکاندن
کشتن	پفیدن	رنجاندن	درخشیدن	رماندن
نشاندن	غلتاندن	رساندن	دوشاندن	ریختن
النك‌کردن	سپردن	چراندن	خنداندن	فشاراندن
کتك‌زدن	رهائی‌دادن	خیزاندن	خوابانیدن	کوشانیدن

تمرین ۲۲۷ — درجمل‌ذیل بجای فعل شدن، فعل کردن آورید و نظر برآن، شکل جمل‌را نیز تغییر دهید. مثال: آهن با آتش آب شود: آتش آهن‌را آب میکنند.

درو باکشت مهیا شود. کودك با تربیه آدم می شود. آهن بواسط آب سخت می‌شود. روح با فلاکت و مشقت محکم می شود. آهن زنك‌دار باروغن زیتون پاك می‌شود. این راه در از با اسب طی می‌شود. قلب مکدری با سخنی شیرین تسکین داده می‌شود. آهن نیز داخته باسوهان صاف می‌شود. ذکاوت باکوشش تزیین داده می‌شود.

۲۰۵ — متعدی آنست، که فعل‌ازفاعل گذشته بدیگری سرایت کند. مثال: احمد مرا زد. درایمثال زدن‌احمد بمن سرایت میکند.

قاعده. — برای متعدی ساختن لازمی، امرحاضر فعل

تمرین ۲۲۸. اکمال جمل — بجای کشیده یك فعل لازمه از مصادر زیرین گرفته، بگذارید؛ و لازم و یا متعدی بودن آنرانیز در جوف معترضه نبویسید:

موسی و شیطان

دیدن، نشستن، دوست داشتن، گفتن، فرمودن،
پرسیدن، شدن، دشمن داشتن، آمرزیدن:

روزی موسی ابلیس را — بر سرکوهی — . — که: دردنیا کدام کس را — ؟ — : جاهل بخیل را، که از بندگی و عبادت او هیچ بدرگاه خدا مقبول — . گفت که: کدام کس را — ؟ گفت: عالم سخی را، که پروردگار همهٔ گناهان اورا — ، و همهٔ طاعت اورا مقبول — .

علم و سخاوت بهترین خصائص انسانست، و بخل و جهالت بد ترین و ساوس شیطان: سخی دوست خداست، و بخیل دشمن کبریا.

تمرین ۲۲۹. حکایت فوق را شرح دهید. (ترجمه)

تمرین ۲۳۰ — تحویل مثبت به منفی ومنفی به مثبت (شاگردان بعضی کلمات را برای تحویل، می‌توانند تغییر وتبدیل دهند)

پس ازین با خدای خود پیمان بستم که کار (بیهوده) نکنم. (ما) آدم خواهیم شد. وظائف خودرا (اجرا) خواهم نمود. دل

لازم‌را گرفته وبآخر ان چون لفظ (ندن) الحـاق سـازند ، یك بار متعدی شـود ؛ وچون کلمهٔ (نیدن) افزایند ، دوبار . مثال: نوشتن: امرحاضر ـ نویس ؛ یکبار متعدی ـ نویساندن؛ دوبار متعدی ـ نویسانیدن .

(بدینا) مردهوشیا رنه بندد . چارهٔ کار (قبل از وقوع) باید کرد . ای پسر ! چشمت را بازکن تا (حسنات) دنیارابه بینی . (منفعت شخصی) را (به منفعت عمومی) ترجیح مدهی ؛ در (ترقی وطن) شب و روز بکوشی تاجامهٔ زنان نپوشی . (آزار) کس را مخواه . (راحت‌دیگران) را (بر راحت خود) افضل دار . چشم از (قصورات کوچکان) بپوش زیرا آنها (ضعیفند) .

تمرین ۲۳۱ . اختصار . — حکایت ذیل را مجملاً بنگارید :

نیت صاف

مسافری درانثناء راه بر سرچاهی، میخی از چوب درست کرده بر زمین کوفت ، واسب خودرابآن میخ بسته به اکل و شرب مشغول گشت . بعد از آنکه از خوردن طعام فارغ شد ، بر اسب سوار شده روی براه نهاد ، و میخ را همانجا بگذاشت : تاهر مسافریکه درآنجا وارد شود مال خودرا بآن میخ به‌بندد وآسایش گیرد ، واین عمل موجب ثواب و فائدهٔ عام باشد . چون چندی برین بگذشت ، پیادهٔ از شدت تشنگی بطرف چاه میرفت ؛ ناگاه پایش بآن میخ بگرفت و راست بسر بیفتاد . فی الفور ، آن میخ را برکند تا دیگری برین بلا گرفتار نشود . بزرگی از ساکنان آن حوالی برین حال وقوف یافته ، گفت : « نیت هردو بخیر بوده است ، اگرچه عملشان ضد یکدیگر باشد » .

ملاحظه. — درمصادر ثانوی تعدیه سه‌بار حاصل شود.

بنای هر کار بر نیت است که: اولین نیت نفع عام را در نظر داشت، و دومین نیت دفع ضرر؛ نمود و ثواب هردو دردرگاه خالق بی نیازیکسانست.

تمرین ۲۳۲. — حکایت فوق را شاگردان شفاهاً نقل نمائید. (ترجمه)

تمرین ۲۳۳. — تحقیقات انشائی:

۱. اشخاص — اشخاص حکایت فوق کیانند وچه‌کاره میباشند؟

۲. زمان و مکان — واقعات آین حکایه درچه موقع روی میدهد؟

۳. سخنان وافعال:

۱— کیست، که درسرچاه میخی برزمین میکوبد؟ و چراآن میخ‌را بر آنجا نصب میکنند؟

۲— سپس چها مینماید؟

۳— پس از رفتن آن میخ را هما فطور برزمین کوفته میگذارد، یانه؟ وچرا؟

۴— پس از آن کسی بر سرچاه می‌آید؟ آنکس‌کیست، وچرا بدآنجامیرود.

۵— آن‌پیاده چراپایش به‌میخ بندمیشود؟ مگر نمی بیند؟

۶— پس از افتادن، چکار میکند؟

۷— بر آن احوال کسی وقوف می‌یابد؟

۸— آنشخص که‌می‌باشد، وپس از استماع انحوادث چه میگوید؟

مثال : خفتن : مصدر ثانوی — خوابیدن ، دور بار متعدی — خواباندن ، سه بار متعدی — خوابانیدن .

۲۰۶ — قاعدهٔ مذکور چندان مطرد نیست : اکثر افعال فارسی درصورت لازم ومتعدی هردو مستعملند. مثال: درخت شکست یعنی شکسته شد .

۲۰۷ — بعضی افعال لازمه را از جنس خود متعدی میباشد ولزوم بقاعدهٔ فوق ندارند . اینك مثالی چند : .

---

۰۴ اخلاق — از حکایت فوق چند پند میگیرید ، و آنها کدامست ؟

تمرین ۰۲۳۴ تحلیلات ونسق — سؤالهای ذیل‌را جوابهای وافیه بدهید :

۰۱ مسافر یعنی چه ؟ — ۰۲ دوکلمهٔ هممعنا برای مسافر آورید. — ۰۳ میخ رادر عربی چگونه گوئید ، و آنرا باچه آلت بر زمین میکوبند ؟ — ۰۴ اسب را چه گونه و با چه بران میخ بست ؟ — ۰۵ برای هریکی از مصادر اکل و شرب دو مصدر مترادف آورید. — ۰۶ طعام رادر فارسی چه‌گویند و جمع آن کدامست ؟ — ۰۷ فارغ شدن را یك مصدر مترادف آورید . — ۰۸ سوارشده ، وروی براه نهاد از چه قبیل کلمات هستند ؟ — ۰۹ مال ، درحکایت فوق چه معنا دهد ؟ — ۰۱۰ برای کلمهٔ اسب پنج کلمهٔ مترادف آورید. — ۰۱۱ آسایش چه کلمه ایست و مصدر آن کدامست ؟ — ۰۱۲ عمل و موجب را تعریف کنید. — ۰۱۳ جمع کلمات آتی را بقاعدهٔ عربی از حفظ بگوئید : عمل ، ثواب ، فائده . —

لازم	متعدی	لازم	متعدی	لازم	متعدی
—	—	—	—	—	—
آمدن	آوردن	افتادن	افکندن	گردامدن	گردآوردن
نشستن	نشاندن	برخواستن	برداشتن	مردن	کشتن
بردن	فرستادن	رفتن	بردن	خوردن	زدن

۶ — مثبت ومنفی

۲۰۸ — کار یافعل ، چون واقع یافته و واقعیت او ثابت شود ، اورا مثبت گویند . مثال : جمشید فرار کرد ، محمد علیشاه قاجار خونریز بود .

---

۰۱٤ چندی ، چه کلمه ایست ؟ — ۰۱۵ الف این ، در برین ، چرا محذوف است ؟ — ۰۱۶ پیاده چه کلمه ایست (صرفاً) ؟ ومصدر آنرابجورید . — ۰۱۷ املای تشنگی دراصل چکونه بوده؟ — ۰۱۸ شدت یعنی چه ؟ و چه کلمه ایست ؟ — ۰۱۹ طرف را دو کلمهٔ همعنا آورید . — ۰۲۰ راست بسر افتادن یعنی چه ؟ — ۰۲۱ گرفتار چه کلمه ایست ، ومصدر آن کدامست؟ — ۰۲۲ یای بزرگی ازچه قبیل یا میباشد ؟ — ۰۲۳ حوالی ووقوف یعنی چه ؟ وبرای هریك ، یك کلمهٔ فارسی الاصل آورید . — ۰۲٤ نیت یعنی چه ، و کلمهٔ فارسی آن کدامست ؟ — ۰۲۶ بنا یعنی چه ، و کلمهٔ مترادف آن در فارسی کدامست ؟ — ۰۲۷ نفع عام و دفع ضرر ، صرفاً ، از چه قبیل کلمات اند وفارسیٔ آنها کدامست ؟ — ۰۲۸ نمود یعنی چه ، ومصدر

۲۰۹ –- چون واقعیت فعل ثابت نشده باشد اورا منفی نامند . مثال : جمشید اسم یکنفر نبود ، بل اسم چند نفر . محمد علیشاه قاجار آزادی طلب نه‌بود .

۲۱۰ — علامت نفی درفارسی (ن) ایست ، که درافعال بسیطه باول فعل گذاشته شود. مثال: خواند ـ نخواند . ودر افعال مرکبه ، گاهی بجزء اول علاوه شود وگاهی بجزء ثانی مثال : نشنیده باشد ، شنیده نباشد .

۲۱۱ — درامر حاضر ، نفی‌را نهی گویند، وعلامت او (م) ایست که بابتدای او افزایند . مثال : گوی ـ مگوی ، رو ـ مرو .

آن کدامست ؟ — ۰۲۹ خالق یعنی چه و بی نیاز چه کلمه ایست ؟ — ۰۳۰ درگاه ، صرفاً ، چه کلمه ایست و چند کلمهٔ منتهی به (گاه) آورید .

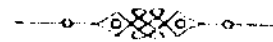
تمرین ۲۳۵ ۰ تفسیر — ابیات زیرین را تفسیر و تشریح کنید:

گرت تنم و آسودکی همی باید ،
خردگزین که ، روان ازخرد بیاساید ؛
مجوی عشق که کاری زعشق برناید ؛
ترا که میوهٔ شیرین بدست میاید ،
چرا نشانی بیخی که تلخی آردبار ؟

(عماد)

سؤالات

۱۴۶. فروع افعالرا تعریف نمائید ، اشتقاق آنها رابیان کنید . — ۱۴۷. فروع افعال مشتق از مصدر رامع قاعدهٔ تشکیل آنها شمرده مثال آورید . — ۱۴۸. فروع افعال مشتق از امر حاضر بچند قسم است ؟ و آن اقسامرا با قواعد تشکیل آنها بیان نموده مثال آورید . — ۱۴۹. خصایص افعال عبارت از چیست ؟ — ۱۵۰. معلوم و مجهول را تعریف نموده مثال آورید . — ۱۵۱. قاعدهٔ مجهول ساختن معلومی را بیان کنید . — ۱۵۲. لازم و متعدی کدامست ؟ مثال آورید . — ۱۵۳. قاعدهٔ متعدی ساختن لازمی را ذکر نمائید . — ۱۵۴. قاعدهٔ تعدی ، درفارسی ، مطردست ، یا خیر ؟ اصولی دیکر جهت تعدیه میباشد ، یانه ؟ — ۱۵۵. مثبت و منفی را تعریف نمائید ، علامت نفی کدام است ، و در کدام جهته افعال بسیط و مرکب ادات نفی نهند ؟ — ۱۵۶. — در امرحاضر ، نفی چه اسم کیرد ، و علامت ان کداست ؟



فصل هفتم

ظروف

۲۱۲ — ظروف ، کلمات چندی است تغییر ناپذیر ، که‌معنای فعل ، صفت ویا ظرف دیگررا جزئی تبدیل دهند . ظروف را متعلقات ، قیود ، متمم و توابع نیز گفته اند . با اضافهٔ آنها مکان ، زمان ، شك ، قیاس و سائره فهمیده شود .

ظروف

تمرین ۲۳۶ . تفریق . — ظروف آتی را جدا نموده و قسم هریك از آنها را در پهلوی آن بنویسید :

بس	قریب	هرچه‌خوردتر	دلاورانه	پیش
جانانه	البته	جلو	بطریقی	بندوبست
من بعد	خواهی‌نخواهی	ازآنهنگام	نه	دوان‌دوان
بی‌چندوچون	پیش ازما	رندانه	بیشتر	آنجا
مستانه	بهر طریقیکه	بی‌معطلی	که	کی
دوش	بی‌شك‌وشبهه	همگی	باهوده	بی‌گفتگو
شدنی‌نیست	دیروز	بدیهی	ترش‌وشیرین	لابداً

تمرین ۲۳۷ . اکمال جمل . — بجای کشیده یکی ازظروف‌زیرین بگذارید :

یکسان ، یکسر ، دوش ، همه، چون، درون ، آری
خویشتن ، بی‌خبر ، فرو ، رقص‌کنان ، پی ، تا .

مثال: مقدار تو واليا فلك سنجيده ،
(بيش)ى تو زعالم و(در) او گنجيده :
گنجيده چنان (در) او كه گنجيده خداى
(اندر) دل مورو آسمان (در) ديده. (واليا)

درايمثال (در) بمعنـاى (اندر) ست .

اينك مشهورترين ظرف :

۱ — ظروف زمان

آن، آنگاه ، ازدير ، اكنون ، امروز ، امسال، امشب،

— ديدم‌كه ملايك درميخانه زدند ، گل آدم بسر شتند وبه‌پيمانه زدند.
. . . .
شكر ايزدكه ميان من و اوصلح افتاد ؛ حوريان ـ ساغرشكرانه زدند.
جنك هفتاد ودوملت — راعذربنه: — نديد ندحقيقت رهٔافسانه‌زدند.

—

سرما — ينايد بگمان ابروى كس ، كه — گوشه‌گيران‌زجهان‌فراغدارد.

—

— ، چه‌عجب‌دارى ! كاندرچمن‌گيتى، جغدست ـ بلبل‌نوحه‌است ـ الحان.

—

— خبرازو — از — م ، — وجودش زمن آوازيناميدكه : منم .

—

كسرى وترنج زر ، پرويزوبه زرين: بر بادشده — ، باخاك شده —

ایدر، ایدون، باری، باز، بام، بامداد، بامدادان، بامدادان ـ بگاه، بیگاه، به‌نزدیکی، پاسی، پرندوشین، پریر ـ پریروز، پس ـ پریروز، پس‌ازین، پس‌فردا، پسین، پیش، پیش‌ازین، پیوسته، چاشت، چندی، درآن هنگام، دردم، دمبدم، دمی، دوش، دوشینه، دی، دیر، دیرگاهی یادیری، دیروز، دیشب، زود، سال، سال آینده، سال امسالین، سال گذشته، شام، شامگاهان، شبانروز، شبانه، شباهنگام، فردا، کی، گاه، گاهی، ناگاه، ناگهان، نیمروز، نیمشب، هرگاه، هرگز، هماندم، همیدون، همیشه، همینکه، هنگامی، هنگامیکه، هنور (نوز).

اینك ظروف چندی ازتازی ویامرکب ازتازی وفارسی که‌درلسان مامستعملند: آن زمان، آنوقت، اکثریا، از قضایا، قضارا، اصلا، بعضاً، درآنحال، سحرگاهان، عنقریب، مع‌مافیه. من‌بعد، وقتی.

تمرین ۲۳۸ ـ اکمال جمل. ـــ بجای کشیده یك ظرف لازم بیاورید:

دوست ـــ باما بسازد، دولتی باشد عظیم،
ـــ نسازدمی بباید ساختن باخوی دوست.

ـــ

ـــ با مستان نشیند، ترك مستوری کند:
آبروی نیکنامی ـــ خرابات آب جوست.

ـــ

۲ — ظروف مکان

آنجا ، اندرون ، اینجا ، بالا، بچپ، بر ، به‌راست، برون، پائین، پس، پشت‌سر، پی، پیرامون، پیش‌رو، پنها، توی، جلو در (اندر)، درازا ، درکران، درمیان ، درون، دور ، دور-دست، روی، زیر، فرا ، فراخا ، فرد، فرود ، کجا ، کنار ، کناره، گرداگرد ، کو، نزد، نزدیك، واپس، هرجا، هرسو، همه‌جا .

ظروف عربی یاعربی وفارسی مستعمل درلسان‌ما :

اطراف ، بعید ، به‌یسار ، به‌یمین ، تحت ، جوف، عقب ، درعقب، فوق، قریب، مقابل، هرطرف.

سرفروتنی انداخت پیری اندر — ، — ازغرور جوانی ودست بالائی.

—

برادران تو — در ثری رفتند ؛ تو — زسرکبر در ثریائی.

—

و — بجهل برفتی بعذر — پس آی : که — نیست — ازشکسته پیرائی.

—

تمرین ۲۳۹ . تشکیل . — باهر یکی از صفات ذیل یك ظرف بسازید

محجوب — ظالم — وحشی — عادل — کهبد —
نازنین — خردمند — باداد — خونخوار — راستگار —

۳ — ظروف تاکید و ترتیب

انجام، انجـامین، بازپسین، بخود، بخودی خود، برابر، بیکبار، پس، پیاپی، پی‌درپی، تن‌تنها، خودبخود، خویش، خویشتن، درآغاز، درانجام، درهم، درهم وبرهم، سراسر، سراپا، سرتاسر، فرجام، فرجامین، گروهـا گروه، نخست، نخستین، واپسین یکان یکان .

ظروف عربی ویا عربی و فارسی مستعمل درلسان‌ما :

آخر [۱]، آخرین، اول، اولین، عاقبت، غفلتاً، متعاقباً، یکدفعه .

پریوار —	غمناك —	بیداد —	متدهش —	عظیم —
شاهوار —	بنده‌وار —	هوشیار —	خوب —	متفکر —
شیرین —	ستمکار —	مستبد —	آشکار —	کور —
دلگیر —	دلجو —	شهریار —	مظلوم —	دادگر —

ادوات جر

تمرین ۲۴۰ . اکمال جمل . — بجای کشیده یکی از ادوات جر زیرین بنهید :

وا بسته، نخست، نزد، چهره بچهره، روبرو، بجز، سپس،

---

[۱] ظروف انجام، انجامین، بازپسین، واپسین، نخست، نخستین، فرجامین، اول، اولین، آخرین را اسم عدد ترتیبی نیز گویند؛ فرق آن از کلام معلوم شود، قاعده مخصوص ندارد.

٤ — ظروف کمیت و قیاس

افزون ، اگر ، ار ، اندك ، بدستی ، بس ، بسا ، بسکه ، بسی ، بسیار بیش ، بیش وکم ، بیکم وکاست ، پاك ، پارچه - پارچه، تکه تکه ، تیرپرتابی ، چرا ، چسان ، چگونه ، چنان، چنانکه ، چند ، چندان ، چندانکه ، چند خردلی ، چندین ، چونان، چه [۱] ، چونین ، خیلی، دستکم ، سخت، فراوان، کدام، کم ، کم‌وبیش ، کمتر ، کمترك ، که ، نیز، نیمه ، نیمه‌کاره ، هرچه ، هرچه بیشتر ، هرچه کمتر ، هم ، همان ، همسنگ مورچهٔ ، همکنان ، همکان ، همه ، همین ، یکجا ، یکسر .

ظروف عربی و یا فارسی و عربی مستعمل درفارسی :

علی‌الرقم ، درحق ، نکته بنکته ، نظر ، موبمو ، — ، بموجب
کربتو افتدم نظر — — ، شکوه‌کنم غم ترا — — .

توپنداری که — توکسی اینکار نتواند کرد ، و همهٔ علمای دهر در — توعاجز مانند ؟. ای پسر ! غیبت مکن و درحق فلان وبهمان بدمکوی . — کفتهای پدر و مادر و — به نصایح مفیدهٔ بزرکان رفتارکن و به — حسودان و دشمنان —. باید اسبش رابدست‌آورد و — فکر آخور کرد . قیمت تو ، ای برادر ، بردرجهٔ علم ، و رفتار وکردارتو — است .

— پیر مرو تودر خرابات هر چند سکندر زمانی .

---

[۱] بمعنای چه قدر .

اقل ، بطرزیکه ، بقراری ، بنحوی ، جمله ، جملگی ، چطور ، چقدر ، خصوصاً ، درصورتیکه ، درحالتیکه ، زیاد ، زیادتر ، زیاده ، عموماً ، قصداً ، قطعه قطعه ، قلیل ، کلیةً ، کماف السابق ، مخصوص ، نصفه ، نصفه‌کاره .

تنبیه .— کلمات: چند، چندانکه ، چنان ، چندین، چنانکه، گاهی ازظروف باشند ، و بعضاً ازمبهمات ؛ فرق آن از عباره مفهوم میگردد ، قاعدهٔ مخصوص ندارد .

۵ — ظروف کیفیت

آشکارا ، ارزان ـ رایگان ، ازروی خرد ، اندك اندك، بجا ، بد ، برهنه پا ، برهنه‌سر ، بفرخی ، بفیروزی ، بنادانی، بهرسان ، بیجا ، بیهوده ، پنهانی ، تندوتیز ، جدا گانه ، چارنا-

---

ادوات عطف

تمرین ۲۴۱ . اکمال جمل . — بجای کشیده یکی از ادوات عطف زیرین بیاورید :

که ، چون ، وآنگهی ، وگرنه ، الحق ، بالله ، مگرخود ، ولی ، گهی، بهر ، که ، چون ، قطره قطره ، بو که ، که ، چنان ، برین .

دل فدای تو — توئی دلبر ؛ جان نثار تو — توئی جانان .

— جمع گردد — دریاشود .

روزی من — همراهی رفیتم بدان معبر ،

تا — اثر جوئیم زان قصر قوی پیکر ؛

چار ، چست وچالاك ، چون ، خردمندانه ؛ خندان خندان، خواه‌ناخواه ، خواهی‌نخواهی ، خوب ، دانسته ، دانشمندانه، درپرده ، درهوا ، دلیرانه ، دلبرانه، دوان‌دوان ، دوشادوش. سردرهوا ، شایگان ، شتابان ، فرزانه ، کورکورانه ، گران ، گاه و بیگاه ، لنك لنگان ، موبمو ، ناچار ، نشستی ، نهفتی ، نیك و بد ، همواره .

ظروف عربی و یا عربی ـ فارسی مستعمل درلسان ما :

با تعجیل ، بطور مستور ، بطرز مخفی ، بمبارکی ، بموقع، بیفایده ، بیموقع، خفیاً ، شجیعانه ، علیحده ، عاقلانه ، کتماً ، لابداً ، مثل ، مستوراً ، مخفیانه ، وقت و بیوقت ، هر طرز ، هر طور ، هر قسم .

دیدیم — درویشی روکرده بدآنحشر ،
میخواند بصدزاری این‌شعر روان و تر .

—

کمال همنشین بر من اثر کرد ، — من همان خاکم — هستم.

—

— ارزان بود زما صد جان وزدهان تو نیم شکر قند .

—

— یك قطره که آزار کسش درپی نیست ،
زحمتی میکشم از مردم نادان که مپرس !

—

٦ — ظروف ایجاب و تصدیق

آری ، آیا ، نیست ، جزاین نیست ، باشد ، بچشم ، بدرستی ، بلی ، بی بوك ومکر ، بیچند و چون ، بیچون وچرا ، بیگزاف ، بیهمه چیز ، چه‌به ازین ، راستی‌را ، نهما ، می‌شود هرآینه .

ظروف تصدیق عربی یا عربی ـ فارسی مستعمل در لسان عجمی :

البته ، بی حیله و تدبیر ، بی لا و نعم ، مشکل . یقیناً .

چشم دل بازکن که جان بینی ، — نادید نیست آن بینی .

—

هاتف ! ارباب معرفت که — مست خوانند شان و ـ هشیار .

—

بباید داشت ماراسوك وشیون ، — چون درغم مرك جوانزن .
— حال نژند وروز تاریك سزاوار ست — سوك وشیون .
— مرده باشیم ! ارنه بالطبع ، بود بدزند کانی مرد افکن .

. . . .

بدام آورده او مرغ شرف را ، — ما سر فروبرده درارزن .

تمرین ۲٤۲ . اکمال جمل . — بجای کشیده یك حرف عطف لازمه بیاورید :

حفظ ایران و ابنای آن بر ما واجب و لازم — که ایران وطن ماست . — تحصیلات خودرا تمام کردی و علم آموختی ، باید در

۷ — ظروف شك و ظن

افتد ، آدمست، بلکه ، بود ، بوکه ، پندارم، دور نیست، رواست ، شاید ، شدنیست ، شود ، کارست ، گمانم ، گویا ، مگر ، همانا .

ظروف شك عربی یا عربی ـ فارسی مستعمل در لسان عجمی :

خدمت دولت و ملت بکوشی . — پدر و مادر تو شب و روز در زحمت اند ، — تونیز در تربیه و تحصیل فرزندان خود بکوشی . — کم کفتن از پرکوئی بهترست . — جهالت و نادانی باز ادعای علم و فضل مینمائی ! ؟ . هیچوقت نا امید مشو ، ای برادر ، که کار ها — براه افتد و ایران — ترقی کنند ؛ — توهم دست از کار نکشی ، و مدام در ترقی مملکت ساعی باشی . — کشتیٔ وطن در کرداب هلاکت است ، توبیروت هنوزبعیش مشغولی !

اصوات

تمرین ۲٤۳ . اکمال جمل . — بجای کشیده یکی از اصوات زیرین را بنهید :

دریغ ! ، آوخ !، هان ! ، ای !، الا ! ، زهی ! ، ای! زهی!
هله ، آفرین ! ، آه ، تفو (مکرر) ! ، هان ! ، به‌به ! ، خهی ! خهی !

کر مسلمانی همینست که حافظ دارد ،
— ! اکر ازپس امروز بود فردائی .

—

احتمال دارد ، امید وارم ، انسانست ، بدیهی‌است ، بعید نیست ، بنظرم ، بی شبهه ، بی شك ، قابل است ، ممکن‌است. یحتمل .

۸ — ظروف نفی

بهیچ رو ، بهیچ سان ، بهیچ گونه ، بهیچ شیوه ، نه ، نی ، نی‌نی ، نمی شود ، هرگز ، هیچ ، هیچگاه .

— روز جوانی و عهد برنائی ! نشاط خویشتن وعیش کودکی رانی !

—

— زمانهٔ ناپایدار عهد شکن ! چه دوستیست که بادوستان نمی پائی ؟

—

—که مداین بد بیت الشرف ایران را !
کردی خجل افروغش خورشید در خشان را .

—

— ! — دل عبرت بین ازدیده نظر کن — !
ایوان مداین‌را آیینهٔ عبرت دان .

—

— ! یا ایها الساقی ! ادرکاساً و ناولها :
که عشق آسان نمود اول ، ولی افتاد مشکلها .

—

— فدای توهم دل و هم جان ! و — نثار رهت همین و همان !

—

ظروف نفی عربی یا عربی ـ فارسی مستعمل درزبان ما ازاین قرارست :

ابداً ، اصلا ، غیر قابل ، لا ، ممکن نیست ، هیچ زمان ، هیچ وقت .

ملاحظه ۱ — ظروفی چند ، مانند : چه ، کجا ، کی ، کدام ، کو ، کدامین ، آیا ، چرا ، چند ، چگونه ، چطور ، چقدر ، چسان ، مگر ، آخر ، عاقبت...الخ، چوندرمقام.

— خدای ! بر پدری که توپرورد و ، مادری که توزاد .

—

— ای روزکار فرخنده ! سخت فرخندهٔ وارزند !

—

زشیر شتر خوردن وسوسمار عرب را بجائی رسیده است کار،
که تاج کیانی کند آرزو ! — ! باد بر چرخ کردون — !

—

— ! لطیف جمال که رشك حور و پریست ،
مدیر مرکز حسن و مدارعشوه کریست .

—

طالع اکرمددکند ، دامنش آورم بکف :
کربکشد — طرب ! وربکشد — شرف !

—

— ! دی نکارستمکرم ، فمشا علی محردلاً
قدمی نهاد به بسترم ، فبکا علی مجلجلا .

استفهام استعمال شوند ، ظروف استفهامیه نام گیرند . مثال :

مرغی بزدی کوکو بر طارم حزن آگین :
میگفت بهردم : (کو) ، (کو) خسرو وکوشیرین ؟
(دانش)

ملاحظه ۲ — صفاتی چند ، مانند خوب ، بد ، نیك ، سخت ، تیز ... الخ بعضاً قبل از صفاتی دیگر آمده ، بجای ظرف استعمال شوند . مثال :

که (سخت) سست گرفتی و (نیك) بد کردی ؛
هزار بار ازاین رای باطل استغفار .

ملاحظه ۳ — در فارسی برای تشکیل ظرف قاعدهٔ

تمرین ۲۴۴ . اکمال جمل . — بجای کشیده یك صوت لازم بیاورید :

— ! وقت کودکی و هنگام خوردکی که چیزی نمی‌فهمیدیم و غصهٔ نداشتیم . — ! دل پدر و مادر رانرنجانی که آزان بزرگتر گناهی نیست . — ! مارا از شرشیطان و آدمهای او دوربدار . درویش — ! گوید و گدا ، — ؟ . — ! که‌دیوارها موش دارندوموشان گوش . — ! از دست مردمان بیدادکه داد ندادند هیچکس را و نشنید نه داد بیچارگان را . حاجی تونیستی ، شترست ، از برای آنك — ! باره میکشد و خارمیخورد . — ! که ما ایرانیان هنوز بگرد واهیات و افکار باطله میکردیم و — ! که نمیخواهیم بدرجات عالیه نائل و سری توی سرها بلند کنیم ! — ! مارا براه راست ونیکوئی سوق فرما و طرق بدی و بدروی را بما مسدود نما .

موجودمیباشدکه: باخر بعضی‌از صفات لفظ (آنه) آورندوظرف سازند. مثال: رند --رندانه، مست — مستانه، شرمگیر — شرمگیرانه. دلبر—دلبرانه... الخ. ولی باید دانست‌که‌تمام‌صفات فارسی‌را نمیتوان بدین قاعده تطبیق کرد. مستثنا ها بسیارند. تنها اکثر، بلکه تمام صفـات مرکبه قاعدهٔ مذکور را جهته تشکیل ظروف ؛ میپذیرند.

سؤالات

۱۵۷٠ — ظروف را تعریف کنیـد ؛ به ظروف ، دیکرچه اسم دهند ، و با اضافه آنها ، چه معانی فهمیده شود ؟ —۱۵۸٠ ظروف زمان فارسی و فارسی— عربی ، را بشمارید . — ۱۵۹٠ ظروف مکان رامع ظروف عربی مستعمل در فارسی رابکوئید . — ۱۶۰٠ ظروف کیفیت کدام است ؟ — ۱۶۱٠ ظروف ایجـاب و تصدیق ، شك وظن را بشمارید. — ۱۶۲٠ ظروف نفی کدامند ؟ ظروف‌نفی‌عربی مستعمل در فارسیرا بیان‌کنید . — ۱۶۳٠ ظروف، درچه مقام نام استفهامیه کیرند ؟ — ۱۶۴٠ آیا صفات بعضاً بجای ظروف استعمال می‌شوند ؟ وقاعدهٔ تشکیل ظروف درفارسی‌کدام است؟



فصل هشتم

ادوات جر

۲۱۳ — ادوات جر، کلماتی است چند، غیر منصرف و تغییر ناپذیر؛ وظیفهٔ ادوات جر آنست، که دوکلمه را باهم ربط کرده و مناسبت مابین آنها را بیان کنند. با اضافهٔ آنها،

تمرین ۲۴۵ • جستجو. — در جمل زیرین ظروف، ادوات جر، عطف واصوات را جسته و بر زیرهریك خطی بکشید.

سلطان محمود و ایاز

یکی خورده بر شاه غزنین گرفت که: حسنی ندارد ایاز، ای شگفت!
گلیرا که نه رنگ باشد، نه بوی غریب است سودای بلبل براوی.
به محمود گفت اینحکایت کسی؛ به پیچید از اندیشه بر خود بسی.
که: مهر من، ای خواجه، برخوی اوست، نه بر قد وبالای نیکوی اوست.
شنیدم که در تنگنائی شتر بیفتاد و بشکست صندوق در:
بیغما ملك آستین بر فشاند وز آنجا بتعجیل مرکب بر اند.
سواران پیٔ در ومرجان شدند، ز سلطان بیغما پریشان شدند؛
نماند از وشاقان گردن فراز کسی در قفای ملك، جز ایاز.
بدوگفت: «کای سنبلت پیچ پیچ! زیغما چه آوردهٔ؟» — گفت: «هیچ:
من اندر قفای ملك تاختم، ز خدمت بنعمت نپر داختم.
گرت خدمتی هست در بارگاه بنعمت مشو غافل از پادشاه؛
خلاف طریقت بود، کاولیا تمنا کنند از خدا جز خدا؛

معانیٔ زمان ، مکان ، اتصال ، انفصال ، مقصد ، سبب وغیره فهمیده شود . مثال : ترا (ازین سبب) ازخود دورسازم که اوامر مرا (نکته بنکته) اجرا نمیکنی .

ادوات جر معروفه بروجه آتی اند :

ازآنرو ، ازآنگاه ، ازانیرو ، ازبی ، از ترس ، با [۱] ، بجز ، بجای آنکه ، برای ، برای اینکه ، بسته ، بی ، پس (بعد) پهلوی ، پیش (قبل) ، پهلوی ، تا ، چهره بچهره ، درسایهٔ ، درمیان ، دورازانیکه ، روبرو ، سپس ، میان ، نزد ، وابسته.

ادوات جر عربی یا عربی ــ فارسی مستعمل درفارسی :

بدان سبب ، بدان جهت ، بدین سبب ، بعد ، بعلاوه ، بموجب ، بهضرب ، بقیمت ، بهتوفیق خدا ، خدا رحم کرد ، در اثنای ، در امان ، درحق ، ضد ، علاوه ، علی الرقم ، عوض آنکه ، مستثنا ، شاذ .

کرازدوست چشمت باحسان اوست ، و دربند خویشی نه دربند دوست ؛
۲۸ تراتا دهن باشد ازحرص باز ، نیاید بگوش دل از غیب راز .
حقایق ، سرائیست آراسته ، هوا و هوس گرد بر خاسته ؛
۳۲ نه بینی که جائی ، که برخاست گرد نه بیند نظر گرچه بیناست مرد ؟

تمرین ۲٤٦ . تحویل . ــ حکایت بالائی را ازر شتهٔ نظم در آورده و بشکل نثر آورید .

---

[۱] لفظ (با) هم ادات جر میتوان شودوهم ادات مفعول الیه .

فصل نهم

ادوات عطف

۲۱٤ — ادوات عطف، کلماتیست غیر منصرف که برای الحاق دوکلمه ویا دوقضیه استعمال شوند. مثال:

شها! چراندی اگر سبز حاصل ملت،
بهوش باش که رویاندش خدای جهان:
بسی نکوتر وسرسبزتر زاول بار،
(اگرچه) چند صباحی عقب فتاداست آن!

اینك ادوات عطف معروفه:

اگر، اگر چند، اگرچه، ازبسکه، ازین‌روست که، اینکه، بااینکه، بااینهمه، برای‌چه، براین، بهر، پس، پس‌ازاینکه، پیش ازاینکه، تااینکه، تا که، چرا، چنانچه، چنانکه، چنین، چون، چونان، چونکه، چه (زیرا)، خواه، رفته رفته، زیرا، که، گیرم‌که، مانند، ناچار،

تمرین ۲٤۷. اختصار. — حکایت فوق را مجملاً بنگارید.
تمرین ۲٤۸. حکایت فوق را شفاهاً نقل نمائید (ترجمه)
تمرین ۲٤۹. تحقیقات انشائی:
۱ اشخاص. — در اینحکایت از چه کسان سخن رانده شده؟

نگوکه، نه، نیز، و، وار، وآنگهی، گرنه، هرچندکه، هرچند، همچنانیکه، همینکه، یا.

ادوات عطف عربی یاعربی - فارسی مستعمل درفارسی:

آنقدرکه، اما، اززمانیکه، ازین‌جهت‌است‌که، باوجود این، بتدریج، بشرط اینکه، بطوریکه، بعد از آنیکه، بنابراین، بناءً علیه، تدریجاً، درحالتیکه، درصورتیکه، درهرصورت، زمانیکه، کذالك، لهذا (لذا)، مادامیکه (مادامکه)، والا، وقتی‌که، ولی، ولکن، ولیکن، یعنی.

۲° زمان و مکان. — اینواقعه درچه موقع روی میدهد؟

۳°. سخنان وافعال:

۱— شاه غزنین که بود و ایاز چکارهٔ او؟

۲— به پادشاه در حق ایاز چه گفتند، و سلطان چه پاسخ داد؟

۳— آنشخص ناصح تقریباً چکارهٔ سلطان باید باشد، و چراچنین دربدیٔ ایاز سخن میراند؟

٤— سلطان‌چه‌تدبیری‌بخرج میدهد، وایاز چگونه رفتار مینماید؟

٥— چرا شهریارچنین‌تدبیری‌بخرج‌میدهد، مگر ازصداقت وحال‌ایاز آگاه نمی‌باشد؟

٦— پس ازآن حیله، محمود به ایاز چه میگوید، و چه جواب می‌شنود؟

۷— حاصل مطلب را از اصل حکایه جداسازید.

فصل دهم

اصوات

۲۱۵ — درزبان شیرین گفتار فارسی ، کلماتی چند باشد که بذکر آنها حسیات درونی گوینده مفهوم گردد : آنکلمات را ، در صرف ، اصوات نامند .

---

٤ . اخلاق . — دراین حکایت ، سعدی علیه الرحمه چه نصایح بامید هد ؟

تمرین ۲۵۰ . تحلیلات و نسق . — سؤالات زیرین راجوابهای کافیه آورید :

۱ . یکی ، دربیت ۱ ، صرفاً چه کلمه ایست ؟ — ۲ . خورده گرفتن چه کلمه ایست و یعنی چه ؟ — ۳ . غزنین صرفاً چه کلمه ایست؟ — ٤ . حسن را در فارسی چگونه آورید و یای آخر آن چگونه یائیست ؟ — ۵ . شگفت یعنی چه ، و (ای شگفت) چه کلمه ایست ؟ ٦ . ابیات ۳ و ٤ را شرح دهید . — ۷ . به، این، کسی، دربیت ۵ ، از چه قسم کلمات هستند ؟ — ۹ . تنگنایی یعنی چه ؟ — ۱۰ . دره یعنی چه ؟ — ۱۱ . بجهبته یغما دوکلمهٔ مترادف بیاورید . — ۱۲ . آستین بر فشاندن را تفسیر کنید . — ۱۳ . مرکب چه کلمه ایست و یعنی چه ؟ — ۱٤ . پی ، دربیت ۱۳ ، صرفاً چه کلمه ایست ؟ — ۱۵ . بیت ۱۲ را شرح دهید . — ۱٦ . و شاق یعنی چه ، وصرفاً

(افسوس) که مردمان دانا رفتند ،
صاحبنظران و مجلس آرا رفتند ؛
آنها که دراین زمانه آدم شده‌اند ؛
ازغصهٔ اینهاست که آنها رفتند .

§

دوش میسوختم ازاین آتش ،
(آه) اگر امشبم بود چون دوش !

چه کلمه ایست ؟ — ۱۷ ۰ کرد نفراز صرفاً چه کلمه ایست ؟ — ۱۸ ۰ معانیٔ مختلفهٔ قفارا بیـان کنید . — ۱۹ ۰ قفای ملك صرفاً چه کلمه ایست ؟ — ۲۰ ۰ دربیت ۱۵ ، تای آخر سنبلات چه‌لفظیست ومربوط بکدام کلمه ؟ — ۲۱ ۰ پیچ پیچ صرفاً چه میشود ؟ — ۲۲ ۰ دربیت ۱٦ همزهٔ آخر آوردهٔ در اصل چه بوده ؟ — ۲۳ ۰ هیچ ، صرفاً چه میشود ؟ — ۲۵ ۰ ابیات ۱۹ و ۲۰ را معنا کنید وشرح دهید . — ۲٦ ۰ دربیت ۲۱ ، تای آخر کرت راجع به کیست ؟ — ۲۷ ۰ مشو چه کلمه ایست قواعداً ؟ — ۲۸ ۰ خلاف طریقت صرفاً چه میشود ، و یعنی چه ؟ — ۲۹ ۰ اولیا ، کیانند ؟ — ۳۰ ۰ تمنا کردن یعنی چه ؟ — ۳۱ ۰ دربند خویشی چکونه ترکیب است ؟ — ۳۲ ۰ ابیات ۲۷ و ۲۸ را تفسیر کنید . — ۳۳ ۰ کوش دل چه ترکیبیست ؟ — ۳٤ ۰ اشعار ذیل را مفصلاً شرح دهید و مثال آورید .

حقایق سرائیست آراسته ، هوا وهوس کرد بر خاسته ،
نه‌بینی‌که جایی‌که برخاست‌کرد نه بیند نظرکرچه بیناست مرد ؟

۱ — اصوات بسیطه

اینك اصوات بسیطهٔ که بیشتر زبانزدست :

آف !	اینت !	چه‌چه !	زنهار !	میر !
آفرین !	باش !	خاموش !	زه‌زه !	وای!وه‌وه!
آوخ !	باه !	خدایا !	زهازه !	ها :
آوه !	بم !	خنك !	زهی !	هان!هان‌تا!
آه !	به‌به !	خوب !	زی !	های !

تمرین ۲۵۱ . تصریف . — افعال ذیل را در تمام ازمنه تصریف نمائید :

دست درکش کردن — دل بدرد آوردن .

تمرین ۲۵۲ . تفسیر . — ابیات ذیل را تفسیر کنید و شرح دهید :

زان پس که چرخ خواست مراخوار و بینوا ،
عزلت عزیز کرد و قناعت غنی مرا ،
و اکنون بیمن عزلت و فر قناعت است ،
کارم همه منظم و کامم همه روا .
وین عزلت و قناعت کوئی که نعمتی است
چون گوهری ، که هیچ نداند کسش بها . (شیبانی)

آهای !	بیداد !	خوشا !	زینهار !	هلا !
آی‌ی !	پس !	خهی !	ژرغ !	هو !
اف !	پوف !	درد !	شوش !	هی !
اوف !	به‌به !	دریغ !	غر !	هین !
الا !	تف !	دریغا !	فریاد !	هیهات !
اه !	تفو !	دستور !	کاش !	یاد !
اهه !	جرنگ !	دلا !	کاشکی !	یزدانا !
ایست !	چسان !	دنگ‌دونگ !	مبادا !	داد !
ایزدا !	چه !	ده‌هه !	مرك !	هوم !

تمرین ۲۵۳. ایضاً. — ابیات ذیل را شرح دهید :

مرد که دارد دل قوی وکف راد ،
ظلم بر آرد زبیخ وفتنه زبنیاد.
کار چو ازروی عقل باشد و دانش ،
نرم شود همچوموم آهن و فولاد. (شیبانی)

تمرین ۲۵٤. ایضاً. — ابیات آتی را تفسیر نمائید : (در تشریح و تفهیم ابیات ذیل دقت شود)

جانا ! من وتو نمونهٔ پرکاریم ،
سر گرچه دوکرده ایم یکتن داریم :
بر نقطه روانیم کنون دایره وار ،
تا آخر کارسر بهم باز آریم. (خیام)

۲ — اصوات مرکبه

اصوات مرکبهٔ مشهوره بروجی آتی است :

بدبخت !	بیچاره !	خدارا !	پیشاپیش
برابروید !	بیدین !	خدابیامرز !	دورباش
بسرشما !	بی‌شرم !	خدامکناد !	ردشو !
بمرگ تو !	پاینده‌باد !	خدانخواسته !	زهرمار !
بنام ایزد !	پناه برخدا !	خوش‌بامداد !	شب‌شما بخیر !
به‌پیر به‌پیغمبر !	خدااز سرتقصیر.	خوش شوم !	کنار !
بی‌پیر !	اتش بگذرد !	خوش شو !	گم شو !

تمرین ۲۵۵ . انشاء . — نامهٔ به پدر خود نوشته و موفقیات خودرا در امتحانات خصوصی بیان میکنید و امید ترقیات فوق‌العاده بد و بدهید .

تمرین ۲۵۶ . ایضاً . — مکتوبی بیکی از دوستان نوشته و ازوی خواهش ارسال بعضی کتب نمائید .

تمرین ۲۵۷ . ایضاً . — مکتوبی در جواب دعوتنامهٔ یکی از دوستان خود نوشته و عذر حاضر شدن را ، جهته مشغولیات زیاد و کارهای مکتبی آورید ؛ و سپس طلب عفو بخواهید .

تمرین ۲۵۸ . ایضاً ، — عادات و اخلاق کاو را بطور انشاء تدقیق کرده ، نبویسید .

اصوات معروفهٔ عربی یاعربی و فارسی مستعمل درلسان ما، بدین قرارست :

آخر !	بحضرت‌عباس!	جسارت!	دخیل!	لوحش‌اله!
احسنت!	بعلی !	جن !	درك !	ماشاءاله !
افسوس !	بعد !	جهنم !	رحم !	یااله !
الهی !	باله!	حاشا !	سکوت !	یارب !
انشاءاله !	بامام !	حبذا !	شیطان !	یاکریم!
باخبرباش:	بی‌ادب !	حیف !	صبا !	یامنان !
بارك‌اله !	تعالی‌اله !	خبردار !	کلا !	یاعلی !

تمرین ۲۵۹ . ایضاً . — استدعا نامهٔ بمدیر مکتب خودنوشته و از او برای علت مزاج چند روز تعطیل بخواهید .

تمرین ۲٦۰ . ایضاً . — عادات و اخلاق شیر را نوشته و با اخلاق پلنك قیاس نمائید .

تمرین ۲٦۱ . ترجمه . — ابیات ذیل را به‌نثر تحویل ، و به فارسیٔ امروزی ترجمه نمائید :

بشم و اشم ازین عالم بدرشم ، بشم از چین و ماچین دیرتر شم ؛
بشم از حاجیان حج بپرسم که : این دیری بسه یا دیرتر شم.

—

دلت،ای‌سنگدل! برمانسوجی، عجب نبود اگر خارانسوجی ؛
بسو جم تا بسو جانم دلت‌را : درآذر چوب تر تنها نسوجی .

—

۲۱۶ — بعضی کلمات ، مانند خوب ، خدایا ، چه ، ایست ، رحم ، خاموش ، نگاه کن ، وقس علی‌هذا تصادفاً بجای اصوات استعمال شوند . مثال :

خاموش ! لاف مردی وآزادگی مزن.

اگر آئی، بجانت و انوازم وگر نائی زهجر انت گدازم؛
هر آن دردیکه‌داری بردلم‌نه : بمیرم ، یا بسوجم یا بسازم.

—

جره بازی بدم ، رفتم به‌نخجیره سیه دستی بزد بر بال من تیر .
بر و غافل مگر در جو کناران هران غافل چرد غافل خوردتیر.

—

نسیمی کزبن آنکا کل آیو مراخوشتر زبوی سنبل آیو ،
چو شوگیرم خیالت را درآغوش، سحر از بسترم بوی گل آیو .

سؤالات

۱۶۵ • ادوات جر را تعریف کنید ؛ وظیفهٔ آنها چیست ، و با اضافه شان چه معانی دانسته شود ؟ — ۱۶۶ • ادوات جر معروفه کدامند ، وادوات جر عربی مستعمل درفارسی کدام ؟ .

۱۶۷ • — ادوات‌عطف را تعریف کنید و مثال آورید . — ۱۶۸ • ادوات عطفیه کدامند ؟ — ۱۶۹ • ادوات عطف عربی و یا فارسی و عربی مستعمل در لسان فارسی‌را بشمارید .

۱۷۰ — اصوات راتعریف کنید ومثال آورید. — ۱۷۱ اصوات بسیطه را بشمارید. — ۱۷۲ اصوات مرکبه کدامند ؟ — ۱۷۳ اصوات معروفهٔ عربی مستعمل در فارسی کدامست ؟.

ختام بخش نخست



بخش دوم

تحلیلات — اعجام

فصل اول

تحلیل صرفی

۲۱۷ — تحلیل، دردستور زبان، مطالعهٔ عناصر چندی است که چون گرد آیند، جمله تشکیل شود.

تمرین ۲۶۲ . تحلیل اسم بموجب قاعدهٔ نمرهٔ ۲۲۲ — درجمل ذیل، اسماء را تحلیل نمائید :

احمقان

هنوزم بیاد اندرست که، وقتی درمشهد رضا، علیه آلاف التحیة والثنا، ازاحمقان حکایتی چند میگفتیم ومی‌شنفیدیم. یکی حکایت کردکه؛ شخصی ده تخم ماکیان بدامن داشت؛ احمقی‌را گفت: اگر گفتی چه دردامن دارم، تخمها ازآن تو؛ واگر گوئی چندست، هرده ازآن تو — گفت: ای‌برادر، خدا نیستم که، ازغیب خبردهم؛ نشانی بگو، باشد که بگویم — گفت جند چیز زردست درمیان چند چیز سفید — گفت: دانستم، گزرست درمیان ترب.

۲۱۸ — عناصر یکجمله ، کلمات یاقضایائی است که آنرا تشکیل دهند .

۲۱۹ — تحلیل بردو قسم است : تحلیل صرفی وتحلیل نحوی .

۱ — اصول تحلیل صرفی

۲۲۰ — تحلیل صرفی ، مطالعه جمله است در کلمات آن : اسم ، صفت ، ضمیر ... الخ .

چندان ازاینحکایت خندان شدیم که ، امکان سخن گفتن نماند . مرا این دوبیت بدیهه اتفاق افتاد :

زهی احمق! که از فرط حماقت ، سواد چشم نشناسد ازسرب ؛
عجب، گرخویش‌را بشناسد ازغیر ! چو تخم ماکیان نشناسدازترب.

قضارا ، یکی ازامرای خراسان حاضر بود؛ متحیرانه گفت : عاقبت معلوم شدکه ، چه دردامن داشت ؟ عزیزی گفت: آری ، معلوم شد، تخم ماکیان بوده ؛ این بگفت واهل مجلس بیش ازپیش بخندیدند ، وهرکرا برآن حکایت‌انکار بود ، برصدقش اقرار کرد . من درآنحال این بیت گفتم :

احمق‌اگر ازتخمهٔ کیان باشد، بی‌قدرترا زتخم‌ماکیان‌باشد. (قاآنی)

تمرین ۲۶۳. اختصار . — حکایت‌فوق‌را اختصارنمائید. (ترجمه)

تمرین ۲۶۴ — ایضاً تحلیل اسم :

دزد وگدا

دزدی بطمع نوائی بکلبهٔ بینوائی در آمد ؛ جزد یکی وپارهٔ کلیمی

۲۲۱ — باید دانست ، که درمیان یك جمله ، هر کلمهٔ را وظیفه ایست ؛ یعنی مشتمل بریکی ازاقسام ده گانهٔ کلام است. برای شناختن وظیفهٔ یك کله باید آنرا تحلیل نمود .

۲۲۲ — برای تحلیل اسم ، باید ارائه نمود :

۱° — نوع : یعنی ازکدام قسم اسم است .

که فقیر برخود پیچیده بود ، نیافت . لاجرم دیك‌را برداشت وبیرون شد . فقیر برخاست ومشایعت وی کرد. دزد اورا دیدکه ، فرا دنبالش میرود ، گفت : فقیر ! چه اراده داری ؟ — گفت : ارادهٔ کوچ : تودیك‌را برداشتی، من‌کلیم. دزد بخندید ودیك را برزمین گذاشت .

عاقلا ! همنشین ساده مشو ، که زگفتار ساده برنخوری ؛
مرو، ای‌دزد ، درسرای تهی، که ازودست پربرون نبری. (قاآنی)

تمرین ۲٦۵ — حکایت فوق‌را شفاهاً نقل کنید . (ترجمه)

تمرین ۲٦٦. تحلیل اضافت . — درحکایت ذیل تراکیب اضافیه را جسته ، وبموجب قاعدهٔ نمرهٔ ۲۲۳ ، آنهارا تحلیل نمائید :

گربه وتیرزن

یکی گربه درخانهٔ زال بود که ، برگشته ایام وبدحال بود :
روان شد بمهمانسرای امیر ؛ غلامان سلطان زدندش به‌تیر .
چکان‌خونش ازاستخوان میچکید ، همی گفت وازهول جان میدوید :
اگر رستم ازچنك این تیرزن ، من وکنج ویرانهٔ پیرزن .
نیر زدعسل، جان‌من، زخم نیش ، قناعت نکوتر بدوشاب خویش ؛
خداوند ازآن‌بنده خورسند نیست ، که راضی بقسم خداوند نیست .
(سعدی)

۲ — کیفیت : یعنی مفرد وجمع بودن آن .

۳ — وظیفه : اگر فاعل است یامفعول ، مبتدا وخبر

۲۲۳ — درتحلیل اضافت ، باید گفت :

۱ — نوع : یعنی اگر لامیه است یابیانیه ، یاتشبیهیه ، یااستعاریه ویا اعتباریه .

تمرین ۲۶۷. تحویل حکایت فوق‌را به‌نثر تحویل کنید و چهاربیت آخریٔ آنرا تشریح .

تمرین ۲۶۸. اختصار . — حکایت فوق‌را شفاهاً نقل کنید . (ترجمه)

تمرین ۲۶۹. تحلیل . — درحکایت آتی ، کلمات جوف معترضه، تحلیل نمائید:

لقمان ودزدان

کاروانی درزمین (یونان) بزدند ، ونعمت بیگران بردند . بازرگانان گریه وزاری کردند ، وخدا ورسول شفیع آوردند ، فائدهٔ نداد :

چو پیروزشد (دزد) تیره روان ، چه‌غم دارد از (گریهٔ کاروان) ؟

لقمان حکیم درآن میان بود . یکی گفتش : مگر اینانرا کلمهٔ چند از(حکمت) وموعظت بگوئی، باشدکه ، طرفی‌ازمال دست‌بدارند : دریغ باشدکه چندین نعمت ضایع گردد — گفت : دریغ(کلمهٔ حکمت) باشد بایشان گفتن :

آهنی‌را که موریانه بخورد ، نتوان برد ازو بصیقل (زنگ) :
باسیه(دل) چه سود (خواندن وعظ)؟ نرود میخ آهنین بر(سنگ).

—

۲ — جنس ترکیب : یعنی اگر مضاف و مضاف‌الیه هردو فارسی هستند ، یاهردو عربی، ویایکی فارسی ودیگری عربی.
۳ — وظیفه : اگر فاعل است یامفعول ، مبتدا یاخبر.
۴ — تشخیص مضاف ازمضاف‌الیه .

بروزگار سلامت شکستگان دریاب، که پاس‌خاطرمسکین (بلا) بگرداند .
چوسائل ازتو بزاری طلب کند چیزی، بده ؛ وگرنه، (ستمگر) بزور بستاند!
(سعدی)

تمرین ۲۷۰. اختصار و تفسیر . — حکایت فوق را اختصار، ابیات اورا تفسیر نمائید .

تمرین ۲۷۱. تشکیل اضافت . — بانتهیء هریك ازکلمات ذیل يك اسم آورید، چنانکه ازمجموع آند وکلمه يك ترکیب اضافی تشکیل‌شود:

دهان — پادشاه — کونه — طلیعه — خامه —
لب — خلیفه — دست — خواب — نور —
گل — امپراطور — در — بیداری — پای —
چشم — شهنشاه — شهر — روز — سر —
برادر — خلیج — جواب — شب — تیر —
بزم — کتاب — جام — آئینه — دل —

تمرین ۲۷۲ . ایضاً . — باول هریك ازکلمات زیرین يك اسم آورید بطوریکه يك اضافت تشکیل شود :

— کوثر — سعدی — خانه — میدیا — دست
— خرد — گل — باغچه — ایران — پای
— گردون — الاغ — شب — یونان — روی
— فلك — مرد — شام — زرتشت — پدر

۲۲٤ — در تحلیل صفت ، باید گفت .

۱ — نوع ؛ یعنی اگر مرکب است یابسیط .

۲ — نوع مرکب یانوع بسیط : یعنی از کدام قسم صفت بسیط یا مرکب است ؛ واگر وصف ترکیبی باشد ، از کدام قسم آنست .

۳ — وظیفه : فاعل یامفعول ؛ مبتدا یاخبر بودن آن .

— آسمان — زن — بامداد — مهاباد — مادر
— نخشب — خامه — چاشت — خنده — خواهر
— ظالم — دولاب — فروردین — شاه — برادر
— حق — کاو — بیگانه — شمشاد — درویش

تمرین ۲۷۳ . تحلیل صفت . — درجمل زیرین ، صفات را ، بموجب قاعدهٔ نمرهٔ ۲۲٤ تحلیل نمائید :

زرسفید از برای روز سیاه . بزرکترین وفرجامین پیغمبران، محمد است . آدم جسور باك ازآفات جهان‌ندارد. درفش سرخ علامت جنك استوبیدق سفید نشانهٔ آشتی . مرد نیکو هیچگاه بدی نکندوهمیشه درخوبی کوشد .

همه سیمین عذار وکلرخسار ، همه شیرین زبان وتنك دهان .
ساقیٔ ماه روی مشکین موی ، مطرب بذله‌کویٔ خوش الحان .

—

پیر در صدر ومیکشان کردش ؛ پارهٔ مست وپارهٔ مدهوش

—

۲۲۵ — در تحلیل ضمیر باید ارائه کرد:

۱ — نوع: یعنی اگر ضمیر شخصی است یا اضافی، یا اسنادی و یا فعلی.

۲ شخصیت: اگر مفرد متکلم است یا مفرد مخاطب، یا مفرد غائب، یا جمع متکلم، یا جمع مخاطب و یا جمع غائب.

بسی نماندکه، روی از جیب برپیچم؛ وفای عهد عنانم گرفت دیگر بار، که: سخت سست گرفتی و نیك بد کردی، هزار نوبت ازین رای باطل استغفار.

—

روی اگر چند پریچهره و گلگون باشد، نتوان دید در آئینه که نورانی نیست.

(سعدی) —

سفید و سرخ میباید رخ یار پری پیکر، قشنك و جلوه گر باید پریچهران کرمانی.

تمرین ۲۷٤. تحلیل ضمیر. — ضمائر را که، درحکایت آتی موجودند، جسته و تحلیل نمائید:

نماز گذاران

طایفهٔ بنماز جماعت حاضر بودند: یکی از آنها سخنی گفت، دیگری بملامتش برخواست که: سخن گفتی و نمازت باطل شد؛ یکی دیگر بخندید که: نماز هردو منقصت یافت؛ — دیگری گفت: نماز هرسه بطلان پذیرفت، چه هرسه سخن گفتید. — چارمین گفت: منت خدایرا که من هیچ نگفتم. (قاآنی)

عسس و مست

عسسی نیم شب، مستی را درمیان بازار خفته دید؛ آستینش گرفت که: برخیز، تا برویم! — گفت: ای برادر؛ کجا برویم؟ — گفت،

۳ — وظیفه : اگر فاعل است یامفعول ، مبتدا یاخبر (ضمیر هم فاعل وهم مفعول توان بود .)

۲۲۶ — درکنایات ، باید نشان داد :

۱ — نوع : اگر اسم اشارت است یاموصول ، یاادات استفهام ، یامبهم .

۲ — تخصیص : یعنی که وچه‌را بودن‌آن .

بزندان پادشاه ! — گفت : خدارا ! آستینم رها کن که ، اگر من رفتن میتوانستم ، بخانهٔ خود میرفتم ودرانجا نمی خفتم .

بیت :

دردیدهٔ ارباب جهان خفته نماند
رندی که ، زصهبای طریقت شده مدهوش ؛
حاشا ! که بزندان طبیعت کند آهنك ،
زآنپس که شود حالت مستیش فراموش .

تمرین ۲۷۵. تحلیل کنایات ، — درجمل آتیه کنایات را جسته وتحلیل نمائید :

درویش وخواست او

درویشی‌را پرسیدند : راحت دنیا درچه دانی؟ — گفت : دردوچیز : اول توشهٔ که ، از رحمت خلقم بازدارد ؛ و دوم آنکوشهٔ که ، اززحمت خلقم بی‌نیاز آرد . — گفتند : اگر در قبول یکی ازین دو مختار شوی ، آیا کدام یك اختیار کنی ؟ — گفت قبول گوشه کنم وترك توشه ، زیرا که ، زهر مجاعتی چشیدن اولی ترست از منت جماعتی کشیدن .

۲۲۷ — در تحلیل فعل ، باید ارائه کرد :

۱ — قسم تصریف : اگر تصریف دالی است یاتائی .

۲ نوع مصدر : اگر مصدر اصلی است یاجعلی ، یابسیط ، یامرکب ، یاتخفیفی ، یاثانوی .

۳ — نوع فعل : اگر عام است یاخاص . (افعال معاونه)

٤ — صیغه ، زمان ، شخص ، کمیت ، مشتقیات : یعنی اگر ازماضی مشتقست یاازامرحاضر ویاازمصدر .

۵ وظیفه : درصورتی که فعل بحال مصدر باشد : چونکه مصدر هم فاعل وهم مفعول می‌توان بود .

بیت :

درسرای خویشتن مردن زجوع
به که سوی ناکسان کردن رجوع .
آنکه هرروزش رسد روزی زغیب ،
عیب باشد گر شود راضی بعیب .

—

گفت شخصی باعلی مرتضی :
کای ضمیرت آگه از سر قضا !
گر کسی بندد زهر سوراه خلق ،
از کجا روزیش جوید راه خلق ؟
درجوابش گفت آن میر اجل ؛
رزقش آید زآنطرف کآید اجل . (سعدی)

۲۲۸ — در تحلیل فروع افعال ، باید نشان داد :

۱ — اشتقاق : یعنی اگر از امر حاضر مشتق است یا از مصدر تخفیفی .

۲ — نوع : اگر حاصل مصدر وست یا اسم مصدر ، یا صیغهٔ مبالغه ، یا صفت مشبهه ، یا صیغهٔ حالیه ، یا اسم آلت .

۳ — وظیفهٔ آن .

تمرین ۲۷٦ . تحلیل فعل . — افعال حکایت فوق و حکایت ذیل را تحلیل کنید :

عزیمت قاآنی از شیراز و فراق دوست همراز

وقتی از شیراز عزیمت عراق کردم ، و بناچار قصهٔ عراق و غصهٔ فراق با دوستان درمیان آوردم . یکی ازدوستان با من بیش از همه یارغار ورفیق شفیق بود ؛ بعد از اتفاق وداع و بدرود که درمیان دوستان یکجهته معهودست ، بیش از دگران درقفایم نگران شد واین بیت بخواند:

بداند هرکه کند ازدوستان دل: که، دل کندن زجان کاریست مشکل.

این بگفت وچندان ازتأسف نالید ، وپیشانی ازتلهف برخاك مالید که ، شورش درمن اثر کرد . گفتم : ای دوست دیرین ! اینهمه جزع بی حکمتی واینهمه فزع بی مصلحتی نیست . — گفت : از آن نالم که بار سفر بسته ، و کربت غربت را بر راحت وطن گزیدهٔ . — گفتم ، ای یارجانی ! دانی که ، هیچ عاقل کلفت سفر را براحت حضر ترجیح ندهد و محنت غربت را برمحبت وطن تفضیل ننهد ؛ لیکن درین شهر حسودان بسیارند که ، نادانیء خودرا بردانائی دیگران نسنجند و بیهوجی

۲۲۹ — درظروف، باید ارائه کرد،

۱ — نوع: یعنی ظرف زمان، مکان، تصدیق ... الخ بودن آن.

۲ — تبدیل معنای کلمه: یعنی چه کلمهٔ را تغییر معنا دهد.

۲۳۰ — درحروف جر، باید گفت: تنها کلماتی‌را که ربط نموده مناسبت مابین آنهارا بیان کند.

ازارباب کمال برنجند؛ ابواب معاندت باز کنند، وغیبت کردن آغاز نهند، وبی‌سابقهٔ خصومتی ساز معانبت سازند: اکنون‌بحکم عقل، ترك رفیق کفتن به‌از طعن فریقی شنفتن است.

قطعه:

بسکه ازدشمنان ملول شدم، چشم بستم زدوستان وطن:
درشب تیره خانه به‌تاریك، کز چراغ عدو شود روشن.
(قاآنی)

تمرین ۲۷۷. تحلیل فروع فعل. — دراشعارذیل فروع افعال را تحلیل نمائید:

بکردون تیره ابری بامدادان برشد ازدریا:
جواهر خیز وکوهر ریز وکوهر بیز وکوهر زا.
رخش مهری فروزنده، لبش یاقوتی ازرنده،
ازآن جان خرد زنده، ازین نطق سخن کویا.
امام ثامن ضامن، حریمش چون حرم آمن،
زمین ازحزم او سا کن سپهر ازعزم اوپویا.

۲۳۱ — درحروف عطف ، باید ارائه کرد : تنها قضایا ویا کلماتی‌را که الحاق بهمدیگر نماید .

۲۳۲ — دراصوات ، باید نشان داد :

۱ْ — معنائی که بیان کند .

۲ْ — بسیط ویا مرکب بودن آن .

مرغ هوا وماهی دریا بخواب ، ومن
بیدار وچشم دوخته درچشم اختر ا .

—

درگناهم اینکه برخوبان عالم مایلم
راست است اخلاق خوبت را بجانم خواستار .

—

احمد مرسل که آنی رفت وباز آمد زعرش ،
می‌نبود الا زعین قدرت پروردکار .

—

کآمد صدای خندهٔ یك کوهسار کبك
وزشور خنده خسته دلم کشت بیقرار .

—

مانا ، که آفرینش گیتی تمام کشت
روزی که ، آفرید ترا آفریدکار .

تمرین ۲۷۸. تحلیل ادوات غیر منصرف . — در حکایت ذیل ظروف ، ادوات جر ، عطف واصوات‌را پیدا کرده تحلیل نمائید :

۲ — وجوهات صرفیه

۲۳۳ — درلسان فارسی، مانند السنهٔ سائره، بعضی انشاآت هست، دور ازقواعد صرفی، که آنهارا وجوهات صرفیه گویند. انشاآت مذکوره اکثر دراشعار و تحریرات عالیه استعمال می‌شوند.

سعدی ودختر حلبی

از صحبت یاران دمشقم ملالتی پدید آمد. سر دربیابان قدس نهادم وباحیوانات انس گرفتم؛ تاوقتی که، اسیر قید فرنك شدم و درخندق طرابلس با دردام بکارگل داشتند. تایکی از رؤسای حلب که سابقهٔ معرفتی میان‌ما بود، گذر کرد؛ مرا بشناخت ... گفت: ای‌مرد! این چه حالت است، وچگونه گذاری؟ —

گفتم: همیگریختم از مردمان بکوه ودشت
که: ازخدای نبودم بدیگری پرداخت؛
قیاس کن که چه حالم بود درآنساعت
که، درطویلهٔ نامردمم بباید ساخت!

پای درزنجیر پیش دوستان به که، بابیگانگان دربوستان.

باری، برحال من رحمت آورد وبده دینار ازقید فرنگم خلاص کرد؛ وباخود بحلب برد؛ و دختری داشت بعقد نکاح من درآورد بکابین صد دینار. مدتی برآمد، دختر بدخوی، ستیزه روی‌ونافرمان بود؛ زبان درازی کردن گرفت و عیش مرا منقص داشت، چنانکه گفته اند:

زن‌بد درسرای مرد نکو هم درین عالم است دوزخ او:
زینهار، ازقرین بد، زینهار! «وقنا ربنا عذاب النار.»

۲۳٤ — وجوهات صرفیه برسه است : تظهیر ، تقدیر ، حشو .

۲۳۵ — تظهیر، دردستور زبان، عبارت است از تقدیم وتاخیر کلمات ویا قضـایای یکجمله ، برای بلاغت وفصـاحت کلام . مثال :

پادشاهیرا ، شنیدم : که بکشتن بیگناهی اشارت فرمود ؛ بیچاره درنومیدی، بزبانی که داشت، ملك‌را دشنام دادن گرفت.

باری زبان تعنت دراز کرد وگفت : تو آن نیستی ، که پدرم ترا ازقید فرنك بده دینار بازخرید ؟ — گفتم : بلی، بده دینارم خرید، وبصد دینارم درقید تو گرفتار گردانید .

بیت :

شنیدم گوسفندی‌را بزرگی رهانید ازدهان گرك وچنگی ؛
شبانگه کارد برحلقش بمالید ، روان گوسفند ازوی بنالید ،
که : از چنگال گرگم درربودی، چودیدم، عاقبت، گرگم تو بودی .

تمرین ۲۷۹. اختصار. — حکایت فوق‌را مجملاً بنویسید. (ترجمه)

تمرین ۲۸۰. تفسیر . — اشعار حکایت فوق‌را تفسیر نمائید :

تمرین ۲۸۱ . تحلیل جمل . — جمل ذیل را تحلیل نمائید :

روزی بعزم گردش از خانه بیرون رفتم . ای پسر ! یك فضیلت دردل تو مانند یك الماس درخشنده است در پیشانیٔ تو .

حکمت . — پند حکیمان را خوار مدارید ؛ درکارها شتاب مکنید ؛ کارها را بکار دانان رجوع فرمائید ؛ از چیزیکه موجب بلا

جملهٔ فوق‌را، چون بقاعدهٔ صرفی ترتیب کنیم، باید چنین بگوئیم:

شنیدم که پادشاهی بکشتن بیگناهی اشارت فرمود؛ بیچاره ملکرا، بزبانی‌که داشت، درحالت نومیدی دشنام دادن گرفت.

مثال شعری:

پشت دوتای فلک‌راست شد ازخرمی،
تاچو تو فرزند زاد، مادر ایام‌را

باشد، بپرهیزید؛ پیش و پس کارها را نگاه کنید؛ در کارها کنکاش کنید وآزموده رامیا زمائید؛ سخن پیران و تجربه داران را بزرگ شمارید.

تمرین ۲۸۲. ایضاً. — جمل ذیل را تحلیل نمائید:

چشم بگشا بگلستان و ببین،
جلوهٔ آب صاف [را] درگل وخار.

—

سرو ازباغ ارم سایه برین خاك انداخت،
که، به‌تیغ مژه درهر جگری چاك انداخت.

—

نه بر اشتری سوارم، نه چوخر بزیر بارم،
نه خداوند رعیت، نه غلام شهریارم.

—

درخت قد صنو بر خرام انسانرا
مدام رونق نوباوهٔ جوانی نیست.

که درنظام صرفی چنین گفته شود :

پشت دوتای فلك ازخرمی راست شد، تامادر ایام فرزند چو ترا زاد .

دراینصورت ، می‌بینم‌که علاوه بر تخریب نظم ، فصاحت وبلاغت ترتیب اولی درترتیب ثانی محو می‌شود .

قاعده . — درهنگام تحلیل جملهٔ که‌دارای تظهیر باشد ، باید تحلیل‌را چنان نمود ، که گویا تظهیر نبوده : یعنی به‌ترتیب اصلی انشاء نموده ، سپس تحلیل کرد .

تمرین ۲۸۳ . — جمل ذیل را بحالت نخست آورده و تظهیر را بردارید :

موسی و درویش

موسی درویشی رادید از برهنگی بر یك اندرشده . گفت : ای موسی ، دعاکن تا خدایتعالی مرا کفافی دهدکه از بیطاقتی بجان‌آمدم. موسی دعاکرد تاخدایتعالی دستگاهی اورا دهد ؛ اجابت کرده شد . بعد از چند روزش دید : گرفتار و خلقی انبوه بروی گرد آمده . گفت : این را چه حالتست ؟ — گفتند : خمر خورده است و عربده کشیده ، وکسی راکشته ؛ اکنون بقصاص کاهش میبرند .

بیت

گربهٔ مسکین اگر پرداشتی ،
تخم گنجشك از جهان بر داشتی ؛
آن دوشاخ گاو اگر خرداشتی،
آدمیرا نزد خود نگذاشتی . (سعدی)

۲۳۶ — تقدیر، عبارت‌است از حذف یااستتار یك یاچند کلمه، برای سرعت وشدت کلام. مثال:

طایفهٔ دزدان عرب برسر کوهی نشسته بودند، و منفذ کاروان بسته؛ رعیت بلدان ازمکاید ایشان مرهوب، ولشکر سلطان مغلوب.

مثال فوق، درصورت عدم حذف و استتار چنین آید:

طایفهٔ دزدان عرب برسرکوهی نشسته‌بودند، ومنفذکاروان بسته‌بودند؛ رعیت بلدان ازمکایدایشان مرهوب بود، ولشکر سلطان مغلوب بود.

تمرین ۲۸٤. — در حکایت فوق، کلمات مقدر را، بظهور درآورید:

تمرین ۲۸۵. — در جمل ذیل، تظهیر را بردارید.

پیغمبر مرسل و دخترحاتم

شنیدم که طی، درزمان رسول، نکردند منشور ایمان قبول:
فرستاد لشکر بشیر ونذیر، گرفتند از ایشان، گروهی اسیر:
بفرمود کشتن بشمشیرکین، که: بیباك بودند، و ناپاك دین.
زنی گفت: من دخترحاتمم، بخواهید ازین نامور حاکمم:
کرم کن بجان من، ای محترم! که مولای من بود زاهل کرم.
بفرمان پیغمبر نیك رای، گشادند زنجیرش ازدست وپای.
درآن قوم باقی نهادند تیغ، که رانند سیلاب خون بیدریغ.
بزاری بشمشیرزن گفت زن: مرانیز باجمله گردن بزن:

مثال شعری :

گفتم : این دور زندگانی چیست ؟
— گفت : خوابی ویاخیالی چند .

مثال فوق‌را بدون حذف چنین گفتن باید :

گفتم : این دور زندگانی چیست ؟ — گفت : خوابی است ویاخیال چندی است .

مروت نه بینم رهائی زبند به تنهاء و یاران من درکمند ...
همیگفت گریان بر احوال طی، بسمع رسول آمد آواز وی .
به بخشودش آنقوم دیگر عطا : که هرگز نکرد اصل گوهر خطاء.
(سعدی)

هامش . — حکایت فوق ، را برای برداشتن تظهیر ، باید به نثر تحویل ساخت .

تمرین ۲۸۶ . — در حکایت فوق ، کلمات مقدر را جسته وجمل را با تمام رسانید .

تمرین ۲۸۷ . — در جمل ذیل کلمات مقدر را جسته و درمیان معترضه بگذارید :

پدر و پسر

مهمان پیری بودم در دیار بکر که ، مال فراوان داشت و فرزند خوبروی . شبی حکایت کردکه : مرادرعمر خویش . بجز این فرزند نبوده است . درختی درین وادی هست که زیارتگاه است : مردمان

ملاحظه . — در تحلیل صرفی، کلمات محذوف ویامستتررا ارائه کردن چندان لازم نباشد؛ ولی بعضاً ، برای فهمیدن و فهماندن وظیفهٔ کلمهٔ مربوط و محذوف ، نشاندادن مقدر لازماست . مثال :

گوش برچنك وچشم برساغر ،
آرزوی دوکون درآغوش

که در اصل چنین گفتن لازم آید :

گوش برچنك بود ، وچشم برساغر بود ؛ و آرزوی دو کون درآغوش بود .

بحاجت خواستن آنجا روند . شبها بحق نالیده ام و روی درپای آندرخت مالیده . تا حقتعالی مرا این پسر بخشیده است .

شنیدم که پسر آهسته بارفیقان میگفت : چه بودی که من آندرخت بدانستمی که کجاست ، و دعا کردمی تا پدرم بمردی ! حکمت :

خواجه شادی کنان که : فرزندم عاقل است ؛ و پسر طعنه زنان که : پدرم فرتوت .

سالها برتوبگذرد ، که گذر نکنی سوی تربت پدرت ؛
توبجای پدر چه کردی خیر ، که دگر چشم داری از پسرت ؟
(سعدی)

فضیلت از ثروت جتسه ترست . چه میخواهی ؟ — عقل ودانش . خدا حافظ . صبح شمابخیر ؟ زر سفید از برای روز سیاه . چشم بد در روی ماه . سلام علیك بزن تا در بازشود . دورشو ! بفرمائید !

هامش . — حذف، علی‌الاکثر، درفعل فاعل و مفعول می‌شود .

۲۳۷ — حشو ، عبارت است ازکلمات زائدهٔ چند که معناً بیفایده ولی برشدت وتأکید کلام خدمتی نمایان کنند.

تمرین **۲۸۸**.— در جمل ذیل کلمات زائد راجسته و درمیان معترضه نهید .

هرکس در فکر عیش و طرب است و من از آن بیرهیزم . خواستن، همان‌توانستن است . نه‌سرما ، نه‌گرما ، نه برف و نه باران آدم کاردوست را ازکار بازندارد .

من ازآن حسن روز افزون‌که یوسف داشت ، دانستم
که عشق از پردهٔ عصمت برون آرد زلیخارا .

بهوش بیا ، ای برادر ، و تکبرت را بکنارگذار تا بدانی که توچیزی نمیدانی ! باید ما یا مغلوب بشویم و یا غالب .

تا بد انند این خداوند ان ملك ، کز یسی خلقست دنیا یادکار .

تمرین ۲۸۹ . تفسیر . — اشعار زیرین را تشریح و تفسیر نمائید :

چون نیست حقیقت یقین اندردست ،
نتوان با میدشك همه عمر نشست :
هان! تا ننهیم جام می ازکف دست ،
ور بخردم، خرد چه هشیار، چه مست . (خیام)

—

مثال : (مر) مرا گفت، شبی، بلبل درلالهٔ گل،
که: مرا عیش همین وس که درآغوش گل .

مثال دیگر : (من) بفلانی گفتم: که دست ازمن بدار. بچشم خود(م) واقعهٔ دیروزی‌را دیدم .

۳ — نمونهٔ تحلیل صرفی

جمل تحلیلی . — پادشاهی بکشتن بیگناهی فرمان داد ؛ بیچاره گفت : ای ملك ! بموجب خشمی که ترا برمن است آزار خود مجوی .

ای چرخ فلك ! خرابی ازکینهٔ تست ،
بیدادگری عادت دیرینهٔ تست ؛
ای خاك ! اگر سینهٔ تو بشکافند ، (خیام)
بس گوهر قیمتی که در سینهٔ توست .

تمرین ۲۹۰ . ایضاً . — شاگردان ابیات ذیل را تفسیر کنند :

دربند ، مدارا کن و دربند میازرا ،
دربند مکن خیره طلب ملکت دارا ؛
گرتو بمدارا کنی آهنگ بپایی ،
بهتر کسی از ملکت دارا بمدارا .
بشکیب ازیراکه ، همی دست نیابد
بر آرزوی خویش ، مگرمرد شکیبا .

ملك گفت — چگونه!

گفت: این عقوبت بر من بیك نفس برآید، وبزهٔ آن بر تو جاوید بماند.

قاعده. — نخست باید جمله‌های فوق را به‌ترتیب اصلی درآورده، سپس به‌تحلیل آنها پردازیم.

آزار مگیر از کس بر خیره و مازار
کس‌را، مگر از روی مکافات‌ومسارا؛
پرکینه مباش از همگان دایم چون خار،
نه‌نیز زبون باش بیکبار چوخرما،
از بیشی و کمی جهان تنك مکن‌دل:
بادهر مدارا کن و باخلق مواسا.

(ناصر خسرو علوی)

هامش. — اشعار تمرین ۲۸۹ و ۲۹۰ را شاگردان از حفظ کنند.

تمرین ۲۹۱. انشاء. — دو یا سه حکایت آورده و با دوبیت ذیل آنها را ختام دهید:

احوال جهان گذرنده گذرنده است:
سرما سپس گرما، سرا پس ضرا.

(ناصر خسرو علوی)

تمرین ۲۹۲. انشاء. — کودك رابادرخت خورده قیاس‌نموده و از آن نتیجه بردارید.

پادشاهی بیگناهی‌را بکشتن فرمان داد ؛ بیچاره گفت : ای ملك ! آزار خود ، بموجب خشمی‌که ترا برمن است، مجوی.
ملك گفت — چگونه !
(بیچاره) گفت . — این عقوبت برمن بیك نفس برآید ، و (لیکن) بزهٔ آن برتوجاوید بماند .

تمرین ۲۹۳ . مکتوب . — وقت امتحانات است . . فریدون نامهٔ برفیق خود رستم می‌نویسد : و امید و خوف خودرا درآن بیان میکند .

تمرین ۲۹٤ . مکتوب . — شهریار دیشب بسیر آتش سوزی میرود ، صبح مکتوبی به پدرش نوشته وآن آتش سوزی را تعریف میکند و ایضاحات میدهد .

تمرین ۲۹۵ . انشاء . — فوائد حسنه و مضرهٔ که ازآب وآتش بر میداریم کدامست : آنفوائد را منتظماً برروی کاغذ آورید .

تمرین ۲۹٦ . تشریح . — ضروب الامثال ذیل را شرح دهید :
تیری که ازکمان برون رفت ، دیگر بر نگردد — جائیکه نمك خوری نمکدان مشکن . پرسان پرسان تاچین رفت — تاشب نروی روز بجائی نرسی .

تمرین ۲۹۷ . تحویل . — حکایت ذیل را از رشتهٔ نظم بیرون آورید .

لقمان و بندگیٔ او

شنیدم که لقمان سیه فام بود ،
نه تن پرور ، نازك اندام بود .

نص عباره	تحلیلات
پادشاه	اسم عام ، مفرد ، فاعل فرمان داد .
ی	حرف ، یای تنکیر ، پادشاه‌را مبهم سازد .
بیگناه	صفت مرکب اداتی ، بجای آدم بیگناه آمده ؛ آدم مستترست .
آدم‌بیگناه	وصف ترکیبی ، قسم اول ، مفعول صریح فرمان.

۴ یکی بندهٔ خویش پنداشتش ،
زبون دید و درکار گل داشتش :
جفا دید و با جور قهرش بساخت ،
بسالی سرایی زبهرش بساخت .
۸ چوپیش آمدش بندهٔ رفته باز ،
زلقمانش آمد نهیبی فراز ؛
بپایش در افتاد و پوزش نمود !
بخندید لقمان‌که : پوزش چه‌سود ؟
۱۲ بسالی زجورت جگرخون کنم ،
بیکساعت ازدل بدر چون کنم ؟
ولی هم به بخشایم ، ای نیکمرد ،
که سود تومارا زیانی نکرد :
۱۶ تو آباد کردی شبستان خویش ،
مرا حکمت و معرفت گشت بیش :
غلامیست در خیلم ، ای نیکبخت ،

نص عباره	تحلیلات
	داد . (بیگناه = صفت اسمی) .
ی	حرف، یای تنکیر بیگناه‌را بصورت مبهم نشان دهد.
را	ادات مفعول صریح .
ب	ادات مفعول غیر صریح ، مفعول‌الیه .
کشتن	تصریف اول، مصدر اصلی ، بسیط، عام ، مفعول‌ غیر صریح فرمان داد .
فرمان‌داد	فعل ، ماضیٔ شهودی ، از مصدر فرمان دادن ،

که فرمایش وقتها کار سخت .
۲۰ دگر ره نیاز ارمش سخت دل ،
چویاد آیدم سختیٔ کار کل .

اخلاق

هر آنکس که ، جور بزرگان ببرد ،
بسوزد دلش بر ضعیفان خورد ؛
۲٤ گراز حاکمت سخت آید سخن ،
تو برزیر دستان درشتی مکن .

(سعدی)

تمرین ۲۹۸ . اختصار . — حکایت فوق را اختصار نمائید (ترجمه) .

تمرین ۲۹۹ . — تحقیقات انشائی :

۰۱ اشخاص . — در حکایت فوق از چه‌کسان صحبت شده ؟

نص عباره	تحلیلات
	تصریف اول ، مرکب ، عام ، مفرد غائب، مشتق ازماضی .
بیچاره	صفت، مرکب اداتیه ، فاعل گفت، بجای آدم بیچاره آمده ، آدم محذوف است .

۰۲ زمان و مکان۰ — ....

۰۳ — سخنان و افعال

۱ — لقمان چکاره بود و کجائی ، چراسیه فام ونازك اندام بوده ؟

۲ — چه واقعهٔ بسر او میآید ؟

۳ — دروقتیکه آنشخص او را جبراً بکار وا میدارد ، چرا ازخود مدافعه نموده و خودنمی شناساند ؟

٤ — لقمان چه میسازد ، و در مدت بندگی چگونه حیات میگذراند؟

۵ — عاقبت چگونه لقمان شناخته می‌شود؟

٦ — آنشخص ، پس از شناسائی لقمان، چکار میکند ؟

۷ — لقمان باوی چه‌میگوید، وچگونه سلوك میکند ؟

۸ — ازآنرنج و یکسال زحمت، لقمان بهرهٔ برمیداردیانه ؟ و آن بهره کدامست ؟

نص عباره	تحلیلات
گفت	فعل ، ماضیء شهودی ، ازمصدر گفتن ، تصریف اول، بسیط ، عام ، مفرد غائب ، مشتق ازماضی .
ای !	اصوات ، خطاب راست .
ملك	اسم عام، مفرد ، تصادفاً بجای اصوات آمده .
آزارخود	اضافت لامیه ، مضاف ومضاف‌الیه فارسی ، مفعول صریح مجوی .
(را)	ادات مفعول صریح ، مستتر .
بموجب	ادات جر ، عربی ، مناسبت مابین (آزار خود) و (خشمی که ترا برمن است) را نشان دهد .

ﺋ . اخلاق . — از حکایت فوق چه فائده‌ها بر میدارید ؟

تمرین ۳۰۰ . تحلیلات و نسق . — سؤالات ذیل را جواب دهید :

۱ . — دربیت ۱ ، میم شنیدم راجع بکیست ، وسیه فام ، صرفاً ، چه کلمه ایست ؟ — ۲ . تن پرور و نازك اندام یعنی چه ، وصرفاً چه میشوند ؟ — ۳ . یکی ، چه کلمه ایست ؟ — ٤ . بندهٔ خویش و خویش ، صرفاً ، چه میشوند ؟ — ٥ . شین بنداشتش ، صرفاً ، چه میشود و مرجع آن کدام است ؟ — ٦ . زبون وکار کل یعنی چه؟ — ۷ . برای هریك از کلمات زبون ، جفا و سرا دوکلمهٔ مترادف آورید . — ۸ . و ، دربیت ٥ ، صرفاً ، چه کلمه ایست ؟ — ۹ . یای سالی و سرائی از چه قبیل یا هستند ؟ — ۱۰ . شین بهرش

نص عباره	تحلیلات
خشم	اسم عام، مفرد ، خبر صریح است .
ی	حرف، یای‌تنکیر، خشم‌را بصورت‌مبهم نشان‌دهد.
که	ادات عطف (خشمی) را به (ترا) ربط کند .
ت	بجای‌تو، ضمیرشخصی، مفردمخاطب، مبتدای(است).
را	ادات مفعول صریح .
بر	بجای ب ، ادات مفعول غیر صریح ، مفعول‌به .
من	ضمیر شخصی، مفرد متکلم، اداتخبر غیر صریح. است .
است	فعل ، زمان حال ، بجای بود ، از مصدر بودن ، بسیط ، خاص ، مفرد غائب ، مشتق ازامرحاضر، (ادات رابطه .)

راجع به چه کلمه ایست ؟ — ۱۱ . بهر ، صرفاً ، چه میشود ؟ — ۱۲ . شین آمدش مربوط بکدام کلمه است ؟ — ۱۳ . پیش ، و بندهٔ رفته ، صرفاً ، چه میشوند ؟ — ۱٤ . ابیات ۷ و ۸ را معنا و شرح دهید . — ۱۵ . فراز آمدن ، صرفاً ، چه‌کلمه ایست ؟ — ۱٦ . فاعل در افتاد را بجوريد — ۱۷ . پوزش ، صرفاً ، چه میشود . و مصدر آن کدامست ؟ — ۱۸ . چه ، در بیت ۱۰ ،چه کلمه ایست ؟ — ۱۹ . برای سود دوکلمهٔ هممعنا آورید . — ۲۰ . ابیات ۱۱ و ۱۳ را تحلیل نمائید . — ۲۱ . ولی ، هم ، ای صرفاً از چه قبیل کلمات میباشند ؟ — ۲۲ . برای شبستان دو کلمهٔ مترادف

نص عباره	تحلیلات
مجوی	فعل، نهی حاضر، از مصدر جستن، بسیط، عام، مفرد.
ملك	اسم عام، مفرد، فاعل گفت.
گفت	فعل، ماضیٔ شهودی، از مصدر گفتن، تصریف اول، عام، مفرد غائب.
چگونه!	ظروف، ظرف کیفیت، بجای اصوات آمده. تعجب راست.
گفت	فعل، ماضیٔ شهودی، از مصدر گفتن، تصریف اول، عام، مفرد غائب، (فاعل گفت: بیچاره است، که مستتر مانده.)

آورید؟ — ۰۲۳ سود و زیان، در معنا، چه نام گیرند؟ — ۰۲۴ مراه در اصل چه بوده؟ — ۰۲۵ خیل، در بیت ۱۷ یعنی چه؟ — ۰۲۶ وقتها، در صرف، چه کلمه ایست؟ — ۰۲۷ تطهیر را از ابیات ۱۷ و ۱۸ برداشته و به ترتیب صرفی آورید. — ۰۲۸ دکرره یعنی چه، و صرفاً، چه کلمه ایست؟ — ۰۲۹ از ابیات ۱۹ و ۲۰ تطهیر را بردارید. — ۰۳۰ یاد آیدم، در صرف، چه میشود؟ ۰۳۱ ضد زیر دستان کدام است؟ — ۰۳۲ درشتی یعنی چه، و صرفاً، چه کلمه ایست؟ — ۰۳۲ هر آنکس، وجود بزرگان، صرفاً، از چه قبیل کلمات هستند. وشین دل راجع بکدام کلمه است؟

نص عباره	تحلیلات
این	کنایات ، اسم اشارت ، نزدیك راست و عقوبت‌را مشار باشد .
عقوبت	اسم عام ، مفرد ، فاعل برآید ، ومشارالیه این .
بر	بجای ب ، وب بجای از آمده ، ادات مفعول غیر صریح ، مفعول عنه .
من	ضمیر شخصی ، مفرد متکلم ، مفعول غیر صریح برآید .
ب	ادات مفعول غیر صریح ، مفعول‌الیه .
یك	اسم عدد ، اصلی ، بسیط .
نفس	اسم عام ، مفرد ، مفعول غیر صریح برآید .
برآید	فعل ، مضارع ، از مصدر برآمدن ، مرکب ، عام . مفرد غائب ، مشتق ازامر .

تمرین ۳۰۱ . ترجمه . — اشعار ذیل را نخست به‌نثر تحویل کرده و سپس بفارسی امروزی ترجمه نمائید :

بهار آیو بهر باغی کلی بی ، بهر شاخی هزاران بلبلی بی :
بهر مرزی نیارم پانهادن ، مباد ! ازمو بتر سوته‌دلی بی .

نکارینا ! دل‌وجانم ته‌دیری ، همه پیدا و پنهانم ته‌دیری :
نذونم موکه این‌دردازکه‌دیرم ، همی ذونم که درمانم ته‌دیری .

نص عباره	تحلیلات
و	بجای ولیکن ادات عطف ، (نفس) را به (بزۀآن) ربط کند .
بزۀآن	اضافت لامیه، مضاف و مضاف الیه فارسی، فاعل بماند.
بر	ظرف مکان، استعلا راست، بجای برروی آمده ، وتورا تغییر معنا دهد .
تو	ضمیر شخصی ، مفرد مخاطب ، مفعول غیر صریح بماند .
جاوید	ظرف تاکید وترتیب ، تورا تبدیل معنا دهد .
ب	ادات تأکید ، که باول افعال آید .
ماند	فعل، مضارع ، از مصدر ماندن ، تصریف دوم ؛ بسیط ؛ عام ، مفرد غائب ؛ مشتق ازامر حاضر .

سیه بختم که بختم سرنکون بی، توه روزم که روزم واژکون بی ؛
شدم خاروخس کوه محبت، زدست دل که یارب غرق خون بی.

—

خوشا ! آنان که الله یارشون بی، بحمد وقل هو الله کارشون بی،
خوشا ! آنان که دائم درنمازن؛ بهشت جاودان بازارشون بی!

—

ته کت نازنده چشمون سرمه سایه ، ته کت بالنده بالا دلربایه ،
ته کت مشکینه گیسو در قفایه ؛ ابی واجی که سرکردون چرایه ؟

—

سؤالات

۱۷٤ . — تحلیل را تعریف کنید ، عناصر یکجمله کدامند ، و اقسام تحلیل بر چنداست؟ ۱۷۵ . — تحلیل صرفی کدام است ، و هر کلمه را در یکجمله چه چیزباشد؟ ۱۷٦ . — برای تحلیل اسم ، چه باید ارائه نمود؟ ۱۷۷ . — در تحلیل ضمیر ، چه باید گفت؟ ۱۷۸ . — در تحلیل کنایات و فعل چکار میکنید؟ ۱۷۹ . — در تحلیل فروع افعال و ظروف چه‌میکنید؟ ۱۸۰ . — درتحلیل ادوات جر ، ادوات‌عطف و اصوات چه باید گفت؟ ۱۸۱ . — وجوهات صرفی کدامست و بر چند؟ ۱۸۲ . — تظهیر ، عبارت از چیست ، مثال؟ ۱۸۳ . — دروقت تحلیل یکجمله مظهر ، چه میکنید؟ ۱۸٤ . — تقدیر ، عبارت از چیست ، مثال؟ ۱۸۵ . — در تحلیل جملهٔ مقدره چه باید کرد؟ ۱۸٦ . — حشو ، عبارت از چیست؟

فصل دوم

تحلیل نحوی

۲۳۸ — کلام متشکل است از کلمات ؛ اجتماع فعل، فاعل ومفعول یامبتدا ، خبر واداتخبررا قضیه نامند، واجتماع چند قضیه‌را جمله .

۲۳۹ — تحلیل نحوی عبارت است از مطالعهٔ قضایائی که تشکیل جمله کنند .

تمرین ۳۰۲ — تفریق قضایای فعلیه از قضایای اسمیه :

شب گذشته در محفلی حاضر بودم ، صحبت از سك شد : یکان گفتند : که سك حیوانی است بدخوی ؛ دیکر ان ادعاشان بر این بود که : آن حیوان بسیار صادق است و فرمان بردار . تنها اورا دو آهوست : یکی خساست ، دیکری میل بندکی .

بهیچ یارمده خاطر و بهیچ دیار ؛
که بر و بحر فراخست وآدمی بسیار .

—

خانه برکندم و یکجو نفرستاده بگور ؛
غم گورت چوغم برك زمستانی نیست .
ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند ،
بانك و فریاد براری که : مسلمانی نیست .

—

۱ — قضیهٔ فعلیه واسمیه

۲۴۰ — بواسطهٔ کلمهٔ (است) که از فعل بودن است ، نحویون قضایارا ، بردو بخش تفریق کرده اند : یکی قضیهٔ فعلیه ، دیگری قضیهٔ اسمیه .

۲۴۱ — قضیهٔ فعلیه آنست که ، مرکب ازفعل ، فاعل ومفعول باشد ؛ بعبارهٔ دیگر ، لفظ است دراو نباشد . مثال : یك‌شب، تامل‌ایام گذشته میکردم ؛ وبرعمر تلف کرده تأسف میخوردم ؛ و سنگ سراچهٔ دل‌را بالماس آبدیده می‌سفتم ؛ واین ابیات مناسب حال خود میگفتم .

گفتم : این دور زندکانی چیست ؟
— گفت : خوابی و یا خیالی چند .

—

تمرین ۳۰۳ . — تفریق جمل . — در حکایت‌ذیل، جمله هارا از همدیگر جدا سازید :

گدا و پادشاهیٔ وی

یکی‌را از ملوك مدت عمرش سپری شد وقائم مقامی نداشت وصیت کردکه با مداد ان نخستین کسیکه از در شهر درآید تاج شاهی بر سروی نهند و تفویض تخت و مملکت بوی کنند اتفاقا اول کسیکه ازدر درآمد گدائی بودکه درهمه عمر لقمهٔ بدر یوزه اندوختی ورقعه

۲۴۲ — قضیهٔ اسمیه آنست که ، متشکل از مبتدا، خبر وادات آن باشد . مثال :

درخانه اگر کس است ، یك حرف بس است .

۲ — مبتدا وخبر یافاعل وفعل

۲۴۳ — درقضیهٔ اسمیه ، علی‌العاده، مبتدا مقدم، وخبر مؤخر آید . مثال :

زهر از قبل تو نوشد اروست ،
فحش از دهن تو طیباتست .

بر خرقه دوختی ارکان دولت و اعیان حضرت وصیت ملك بجای آوردند مفاتیح قلاع و خزاین بر و تسلیم کردند مدتی مملکت راند تا بعضی از امراء دولت سر از حکم و طاعت او بپچانیدند و ملوك دیار ازهر طرف بمنازعت بر خاستند و بمقاومت لشکر آراستند فی‌الجمله سپاه و رعیت بهم بر آمدند و برخی از بلاد از تصرف او بدر رفت درویش ازین واقعه خسته خاطر همیبود تا یکی از دوستان قدیمش که در حالت درویشی قرین اوبود از سفر باز آمد اورا دران مرتبه دید کفت منت خدایرا تا بدین پایه رسیدی شکوفه کاه شکفته است و کاه خوشیده درخت کاه برهنه است وکاه پوشیده کفت ای عزیز تعزیتم کن چه جای تهنیت است آنکه که تو دیدی غم نانی داشتم امروز تشویش جهانی .

اکر دینا نباشد در مندیم | وکرباشد بمهرش پای بندیم
بلائی زین جهان آشوبتر نیست | که رنج خاطرست ار هست ور نیست

دراین شعر ، که مرکب ازدو قضیهٔ اسمیه است ، زهر وفحش مبتدا باشند ؛ نوشدارو وطیبات، خبر ؛ واست ، ادات رابطه .

۲٤٤ — درقضیهٔ فعلیه نیز چنین است . مثال :

امشب برما ، مست که آورد ترا ؟
وزپرده بدین دست که آورد ترا ؟ (خیام)

۲٤٥ — گاهی نیز ، درانشای عالی‌واشعار ، خبر، مقدم ومبتدا، مؤخر آید . مثال :

نیك سهل است زنده بیجان کرد ؛
کشته را باز زنده نتوان کرد .

مطلب گرتو انگری خواهی جز قناعت که دولتی است هنی
گر غنی زر بدامن افشاند تا نظر درثواب او نکنی
کز بزرگان شنیده‌ام بسیار صبر درویش به‌که بذل غنی
(سعدی)

تمرین ۳۰٤ . تفریق قضایا . — قضایای جمل فوق را ازهم . جدا ساخته ، و جنس هریك را در پهلوی آن نبویسید .

تمرین ۳۰۵ . اختصار . — حکایت فوق را مختصراً آورید .

(ترجمه)

تمرین ۳۰٦ . تفریق قضایا . — در جمل ذیل قضایا را از همدیگر تفریق داده و جنس هریك را در مقابل آن بنگارید : (نخست کلمات و قضایای مقدره را باید بمیدان درآورد) .

بیت اولی، قاعدةً چنین بایستی بیاید : زنده‌را بجان کرد (ن) نیك سهل است .

۳۴۶ — وهمچنین درقضیهٔ فعلیه . مثال :

آمد ، سحرم ، نداز میخانهٔ ما :
کای ! رند خراباتی ، دیوانهٔ ما .

۲۴۷ — ضمائر مستعمل مابین مبتدا وخبر اینهاست :

استم ، استی ، است ، استیم ، استید ، استند .

ولی (اس)لفظ است، دردوشخص مفرد وسه شخص جمع حذف شـده ، تنها : م ، ی ، است ، ایم ، اید ، اند بجا

جوان مادر آزار

جوانی سراز رای مادر بتافت — دل دردمندش بر آزر بتافت .
چو بیچاره شد پیشش آوردمهد — که ای سست مهر فراموش عهد
نه گریان ودرمانده بودی وخرد — که شبهاز دست توخوابم نبرد .
نه در مهد نیروی حالت نبود — مگس راندن ازخود مجالت نبود .
تو آنی کز آن یك مگس رنجهٔ — که امروز سالار و سرپنجهٔ .
بحالی شوی باز در قعر گور — که نتوانی از خویشتن دفع مور .
دگر دیده چون برفروزدچراغ — چو کرم لحد خورد پیه دماغ .
چو پوشیده‌چشمی به‌بینی‌که راه — نبیند همی وقت رفتن زچاه .
توگر شکر کردی که بادیدهٔ — وگرنه توهم چشم پوشیدهٔ .
معلم نیاموختت علم و رای — سرشت این‌صفت درنهادت خدای .
گرت منع کردی دل‌حق نیوش — حقت عین باطل نمودی بگوش .

ماند . مثال : من دانشورم ، توجوانمردی ، اوهنرمندست ، ماتوانگریم ، شما جنگاورید ، ایشان خردمندند .

۲۴۸ — کلمهٔ ماقبل (ست) ، چون منتهی بهاء ملفوظه باشد ، یك الف بهاو افزوده شود . مثال :

شکوفه ، گاه شکفته است و گاه خوشیده ؛
درخت ، وقت برهنه است ووقت پوشیده .

ملاحظه . — برای ضرورت وزن شعر ، باوجود هاء ملفوظه ، گاهی بودکه الف است حذف شود . مثال :

بس خلایق فریفتست این سیم !
که تو لرزان برآن چو سیمابی .

۲۴۹ — قبل از(است)، چون یکی از حروف (ا ، ژ ، د ، ر ، ز ، و ، ذ) آید ، الف است حذف شود . مثال :

آنجا دریاست ، گل خوشبوست ، گیاه سبزست ، آسمان کبودست . الخ .

هامش . — برای تفریق قضایای جمل فوق ، باید : اولاً اشعار رابه‌نثر تحویل کرد ؛ و سپس جملهارا بشکل مستقیم نوشت .

ملاحظه . — در تمرین ۳۰۳ اشارت تنقیط نگذاشتیم تا شاگرد ، در تفریق جمل قدری بیشتر فکرکند ؛ و در تمرین ۳۰۶ تنها جملها را با یك نقطه ازهم جدا ساختیم .

تمرین ۳۰۷ . اختصار . — تمرین نمرهٔ ۳۰۶ را اختصار نمائید (ترجمه) .

۲۵۰ — است ، چون باخر فعل آید، بدو ملحق شود. وهمچنین بآخر چه وکه . مثال :

(شنیدستم) که هر کوکب جهانیست ،
خدا کان زمین وآسمانیست . (نظامی)

۲۵۱ — درقضایای اسمیه ، چون مبتدا مخصوص ذیروح ، جمع باشد ، خبر نیز جمع آید . مثال :

درخت غنچه بر آورد وبلبلان مستند ؛
جهان جوان شد ویاران بعیش بنشستند.

در این شعر ، مبتدا (یاران) درصورت جمع آمده ، از آنرو خبر (بنشستند) نیز جمع شده .

تمرین ۳۰۸ . تعیین فاعل وفعل. — درجمل آتیه، فاعل یا مبتدا و خبر یا فعل را بجوريد ؛ مقدم و مؤخر بودن ، همچنین حالات اربعهٔ آنها رانیز بیاورید :

گر خود همه عیبها بدین بنده درست ،
هر عیب که سلطان به پسندد ، هنرست .
— (سعدی)

یکی جامهٔ زندگانی است تن ،
که جان داردش پوشش خویشتن ؛
بفرساید آخرش چرخ بلند:
چو فرسود جامه، بباید فکند.
— (اسدطوسی)

۲۵۲ — وهمچنین درقضایای فعلیه . مثال :

(کسان) که دررمضان چنك ونی شکستندی ،

۲۵۳ — مبتدا یافاعل ، چون غیر ذیروح را بوده وجمع باشد ، آنگاه خبر یافعل هم جمع وهم مفرد میتوان بود .

مثال : یکی درخت گل اندرمیان خانهٔ ماست
که سروهای چمن پیش قامتش پستند .

دراین شعر ، مبتدا وخبر هردو جمع آمده‌اند .

ولی درشعر ذیل :

نه درجهان گل روئی وسبزهٔ زنخی است :
درختها همه سبزست و بوستان گلزار .

مبتدا جمع است ، ولی خبر مفرد آمده .

آنکه شیران راکند روبه مزاج
احتیاج است ، احتیاج است ، احتیاج .

—

تاکی گوئی : که هر دو عالم
در هستی و نیستی لیئم أست ؟
چون توطمع از جهان بریدی .
دانی که ، همه جهان کریم است .

(شرفی)

—

۲٥٤ — مبتدا یافاعل، اگر اسم جمع باشد، خبر یافعل بهردو وجه آمدنشان جائزست. مثال:

بزیورها بیارایند مردم خوبرویانرا؛
تو سیمین تن، چنان خوبی، که زیورها بیارائی.

درایتمثال، لفظ مردم، اسم جمعست وبیارایند نیز جمع آمده.

دیگر: سپه خصم نگر تاکه چسان غو آرد،
تیر بر خصم بیندازد و رو گرداند.

اخطار. — درقضایای اسمیه، حالات ومناسباتی که میان مبتدا وخبر موجودست، بعین، فاعل و فعل را نیز شامل است. همینقدر باید دانست که در قضایای فعلیه ترتیب کلمات چنین است: ۱ فاعل، ۲ مفعول صریح، ۳ مفعول غیرصریح،

ای نیک نکرده وبدیها کرده،
و آنکه بخلاص خود تمنا کرده!
بر عفو مکن تکیه، که هرگز نبود
ناکرده چوکرده، کرده چون ناکرده.
(ابوعلی سینا).

—

ایمنی را وتند رستی را
آدمی شکر کرد نتواند؛
در جهان این دو نعمت است بزرگ:
داند آنکس که نیك و بدداند.

۴ فعل . دریك قضیهٔ فعلیه ، فعل لازم‌را مفعول غیر صریح نباشد . مثال :

گفتم : برای نزهت ناظران و فسحت حاضران کتاب گلستانی تصنیف توانم کرد ، که بادخزان‌را براوراق اودست تطاول نباشد، وگردش دوران عیش‌ربیعش‌را بطیش خریف مبدل نکنند .

مثال‌جهته فعل‌لازم : ایران زدست رفت ، بیاچارهٔ کنیم.

رعایت ترتیب مذکور در تمام قضایای فعلیه‌لازم میباشد ؛ ولی درشعر وانشاء عالی تقدیم وتاخیر جائزست . مثال :

شکست بوی سمن قدر نافهٔ ختنی ،
خجل‌زنکهت گل گشت آهوی‌تاتار .

تمرین ۳۰۹ . تشکیل مستقیم جمل . — اشعار فوق را به‌نثر تحویل نموده و سپس بشکل مستقیمشان درآورید .

تمرین ۳۱۰ . تصحیح . — املای کلمات جوف معترضه را ، اگر لازم باشد ، تصحیح نمائید :

بدی همیشه (بداست) وخوبی همیشه خوب. ما بی خبر (استیم) از وقایای جهان .

(شبان) مردان خدا روز جهان (افروزاست) :
دوستا نرا بحقیقت شب ظلمانی (نیست) .

شعر فوق ، چون به ترتیب اصلی ارجاع شود ، بایستی گفت : بوی سمن قدر نافهٔ ختنی‌را شکست ؛ آهوی تاتاراز نکهت گل خجل گشت .

ملاحظه . — درسخن،شود که گاهی فعل متعدد وفاعل واحد باشد ؛ وهمچنین بعضاً فاعل متعدد و فعل واحد بود . مثال : حق جل وعلا می‌بیند ، ومی‌پوشد ؛ وهمسایه نمی بیند ، ومیخروشد . دیگر :

روزی من وهمراهی رفتیم بدان معبر ،
تابوکه اثرجوئیم زآن قصر قوی پیکر. (حسین‌دانش)

گوئی که نگون (گردهست) ایوان فلك سارا
حکم فلك گردان یا حکم فلك گردان .

—

گرم خط خطا بینی زمانه ،
خطش درکش ، بدست (تست) خامه .

—

پیمانه چومن ، دمی بمیخانه (گریست) ،
گفت از پیٔ آن مرا که : این گریه‌ز (چی‌است) ؟
امروز (دل‌من‌است) پیمانهٔ تو :
تا خاك تو فرداکل پیمانهٔ (کیست) ؟ (خیام)

—

آن لشکر ، لشکر (ایران است) ، و این جهازات ، جهازات یونان .

۳ — حالات اربعهٔ مبتدا و خبر

۲۵۵ — قضیه ، چنانکه پیش گفتیم ، متشکل است ازسه عنصر ، فاعل ، فعل ، مفعول یامبتدا ، خبر ، ادات خبر .

۲۵٦ — مبتدا وخبررا چهار حال میتوان بود : بسیط ، مرکب ، معین ، نامعین .

۲۵۷ — چون مبتدا وخبر مرکب‌ازیك کلمه باشند ، آنرا مبتدا ویاخبر بسیط نامند . مثال : رستم ، جنگجوست .

۲۵۸ — چون مبتدا وخبر باچند کلمه افاده شوند ، آنرا مبتدا ویاخبر مرکب گویند . مثال جهته مبتدای مرکب :

ابر وباد ، ومه ، وخورشید ، و فلك درکارند ،
تاتونانی بکف آری وبغفلت نخوری .

کلمات فارسی هیچ شباهت بکلمات عربی (ندارد) . جمعیت ما (آمدند) .

چادر نشینان همیشه در(گردشند) . نباتات ساکن (است) .

درختهای سرو از شدت باد سرنگون (شد) . گوشهای فریدون (نمی شنود) .

تمرین ۳۱۱ . تشکیل جمل . — پنج قضیه بسازید که ، درهریك از آنها مبتدا متعدد باشد و خبر مفرد ؛ پنج قضیهٔ دیگر آورید که ، درآنها مبتدا مفرد و خبر متعدد باشد .

مثال جهته خبر مرکب :

همه از بهر توسرگشته و فرمان بردار .

شرط انصاف نباشد که توفرمان نبری .

۲۵۹ — چون مبتدا وخبر مرکب از ترکیب اضافی باشند، آنهارا مبتدا ویاخبر معین گویند . مثال جهته مبتدای معین:

(علم دولت) نوروز بصحرا برخاست ،

(لشکرزحمت) سرما، زسرما برخواست.

مثال جهته خبر معین :

میخانه وکعبه (خانهٔ بندگی) است ؛

ناقوس زدن (ترانهٔ بندگی) است .

تمرین ۳۱۲ . ایضاً . — ده‌قضیه بجورید و یا بسازید که ، در آنها مبتدا یا خبر مقدر باشد ؛ پنج قضیهٔ دیگر بیاورید که ، درآنها خبر و ادات خبر محذوف و یا مستتر باشند .

تمرین ۳۱۳ . تفریق قضایا . — جمل ذیل را بطرز مستقیم در آورده ؛ سپس قضایای آنها را از همدیگر تفریق ، و جنس هریك از آنها را در مقابل آن نبویسید :

هر سخنی که از ذکر خالیست ، لغوست ؛ و هر خموشی که ازفکر بیرونست ، سهو ؛ و هر نظر که از عبرت خارجست ، لهو.

مردی آنست که : هر کس بتو بدی کند ، توبوی خوبی کنی .

دوکس دشمن ملك و دین اند : زاهد بیعلم و پادشاه بیحلم .

چون دیدی که میان دشمن تفرقه افتاد ، تو جمع باش ؛ چون دیدی که جمع شدند ، از پریشانی اندیشه‌کن .

۲٦۰ — مبتدا وخبر ، وقتی نامعین باشند که بسیط بوده ومفعولی در آغوش نداشته باشند . مثال جهته مبتدای غیر معین :

اگر (مجنون) دل شوریدهٔ داشت ؛
دل لیلی آزان شوریده تر بی .

مثال جهته خبر نامعین :

جفای تو بردل بغایت (خوش) است ؛
زشه بررعیت رعایت (خوش) است .

هر پادشاهی که ، بنای حکومت خودرا بر پنجاه قاعده گذارد وآن پنجاه قاعده را در سلطنت خود معمول دارد ، هر آئینه دولتش بر دوام ، و سلطنتش مستدام ماند .

اگر دینارا لقمهٔ سازی و بدهان درویش افکنی ، اسراف نکردهٔ :
اسراف آنست ، که ذرهٔ بیرضای خدا صرف کنی .

توکر بندهٔ ایزد دواری ، وگر تابع قول پیغمبری ،
زغماز روی محبت بتاب که ، تا کاخ دینت نکرد دخراب.

تمرین ۳۱٤ . — تعیین حالات مبتدا و خبر بموجب قواعد نمرهٔ (۲۵۲—۲۵۸) .

دوش رفتم بکوی باده فروش ،
زآتش عشق دل بجوش و حروش .

—

بهیچ یارمده خاطر و بهیچ دیار :
که بر و بحر فراخست وآدمی بسیار .

—

٤ — اقسام قضیه

۲٦۱ — قضیه ، معنةً ، به‌پنج قسم تفریق‌شده : مطلقه ، ابتدائیه ، متممه ، معترضه ومنتظمه .

۲٦۲ — قضیهٔ مطلقه آنست که افادهٔ معنای تامی کند . مثال : کشور ایران درآسیاست .

۲٦۳ — قضیهٔ ابتدائیه آنست که ، درابتدای کلام‌افتد ، وقضایای دیکررا درتحت حکم خود کیرد .

۲٦٤ — قضیهٔ متممه آنست که ، درتحت تبعیت قضیهٔ ابتدائیه بوده و معنی آنرا تکمیل نماید . مثال : هنوز از گل بوستان بقیتی بود ، که کتاب گلستان تمام شد .

مغ و مغزاده ، مغبد و دستور
خدمتش را تمام بسته میان .

—

بچهریار نظر تا بچند و طرهٔ آن ،
زماه قصه چه خوانی و عارض جانان ؟

—

مخرب وطن و نوع کی بود معذور ،
بروز بازپسین نزد دوار سبحان ؟

—

قضیهٔ ابتدائیه : هنوز از گل بوستان بقیتی بود .
قضیهٔ متممه : که کتاب گلستان تمام شد .

اخطار . — دریك جمله چند قضیه میتوان یافت : عدد قضایای یکجمله ، بسته بشمارهٔ صیغهٔ شخصی افعال است درآنجمله مثال : لشکریان را نیکو دار وبانواع ملاطفت دل بدست آر ، که اگر دشمنان دردشمنی متفق باشند ، دوستان دردوستی مختلف نباشند . (سعدی)

دراین جمله چهار قضیه موجود ست ، چه دارای چهار صیغهٔ شخصی است :

۱ً — لشگریان‌را نیکودار ، } قضیهٔ ابتدائیه
۲ً — وبانواع ملاطفت دل بدست آر ، } قضیهٔ ابتدائیه
۳ً — که‌دوستان‌دردوستی‌مختلف‌نباشند. } قضیهٔ ابتدائیه
۴ً — اگر دشمنان دردشمنی متفق‌باشند، } قضیهٔ‌متممه

مگرز آهن بود مارادل و مغز ؟
مگر از سنك یا شدمان بروتن ؟
ازآن دادست عقل و هوش و دانش
بما مردم خداوند مهیمن .

—

که گوئی قائل است و مستمع را
حضور یکدگر ماوا و مسکن .

—

۲۶۲ — قضیهٔ متممه بردوقسم‌است: صریح وغیرصریح.

۲۶۳ — متممهٔ صریح آنست ، که دراو ادات مفعول صریح باشد ، مذکور یامقدر . مثال : مردی میگفت که ، آفتاب سرمایهٔ حیات‌است. وقتی بازارگانی‌را درراه کعبه‌دیدم.

۲٦٤ متممهٔ غیر صریح آنست ، که دراو ادات مفعول صریح نباشد . مثال : منجمین قانع شده‌اند براینکه آفتاب میتوان نشیمن بود .

شخصی شکایت میکرد ازاینکه بچهٔ ناخلف دارد .

خون دل شیرین است این می که رز نوشی ؛
زاب وگل پرویزست این خم که نهد دهقان .

تمرین ۳۱۵ . تحلیل قضایا . — قضایای ذیل را نحواً تحلیل نموده و حالات مبتدا و خبر آنها را تعیین کنید :

کشور ایران یکی از ممالك آسیای وسطی است . من از آنها نیستم که . بخیال شامیرسد ! آدمی شکر ایمنی و تندرستی را نتواند کرد . درکارها شتاب مکنید و پند حکیمان خوار مدارید . بخدا چه گوئی ، اگر خلق را بفریبی

ادب بهتر از گنج قارون بود :
فزون تر زملك فریدون بود .

جراحت زبان بدتر از جراحت سنان است . موی سایه‌دارست ، هر قدر باریکترست .

چشم حرص مرد دینار دار را
یا قناعت پرکند ، یا خاك گور .

۲٦٥ — تشکیل مستقیم یکجمله، ترتیب اوست، بنحوی که قضیهٔ ابتدائیه دراول آید، متممهٔ صریح درثانی، و متممهٔ غیر صریح درآخر. مثال :

درویشی‌را دیدم‌که غاری را منزل کرده‌بود که در آنجا ماری‌لانهٔ داشت. ترا رنج باید و زحمت اگر گنج خواهی وراحت طلبی.

۲٦٦ — قضیهٔ معترضه آنست، که درمیان اجزای جمله درآمده ومتعلق بهیچیك ازآنها نباشد، وحذف آن بمعنای آنجمله هیچ خللی نرساند. مثال :

گر بخندم (وآن پس ازعمریست)، گوید: زهر خند!
وربگریم (واین بهر روزیست)، گوید: خون گری!
(انوری)

تمرین ۳۱٦. تحلیل نحوی. — جمل ذیل را بشکل مستقیم نهاده وسپس نحواً تحلیل نمائید :

نوشته است برگور بهرام گور
که: دست کرم به زبازوی زور.
گر حیانبود، بر افتد رسم عصمت از میان؛
ورحجابی درمیان هست، از تقاضای حیاست.
پیٔ مصلحت مجلس آراستند:
نشستند و خوردند و برخاستند.

یك شب تأمل ایام گذشته میکردم؛ و بر عمر تلف کرده تأسف

۲٦۷ — قضیهٔ منتظمه آنست، که متشکل از چند قضایای همجنس باشد. مثال:

آمدم، گفتم ورفتم بسرای ابدی؛
گوبیاید دگری صحبت من بکشاید.

دیگر: بیٔ مصاحت مجلس آراستند:
نشستند وگفتند وبرخاستند.

٤ — اصول تحلیل نحوی

۲٦۸ — تحلیل نحوی بردو قسمست:

۱ — تعریف وتوصیف حالات مبتدا وخبر درعبارهٔ که داده شده.

میخوردم؛ وسنك سراچهٔ دل را بالماس آب دیده میسفتم؛ واین ابیات مناسب حال خودمیگفتم:

اگر چه پیش خردمند خامشی ادبست،
بوقت مصلحت آن به که درسخن کوشی.

تمرین ۳۱۷. ایضاً. — جمل ذیل را نحواً، تحلیل نمائید:
بعد از تأمل ایمعنی، مصلحت آن دیدم که: در نشیمن عزلت نشینم؛ و دامن از صحبت فراهم چینم؛ و دفتر از گفتهای پریشان بشویم؛ و من بعد پریشان نگویم:

زبان بریده بکنجی نشسته صم وبکم
به از کسی که، نباشد زبانش اندر حکم.

۲ — تفریق قضایائی که در یکجمله پیدا شود . وتعیین تظهیر، تقدیر وحشو ، اگر درعباره تصادف شود .

قسم نخست

۱ — فضیلت پسندیده است .
۲ — جمشید وفریدون باتربیت وکوشش کن هستند .
۳ — ترس یزدان ابتدای حکمت است .
٤ — دنیا محل حوادثات است .

تا یکی از دوستان که ، در کجاوهٔ غم انیس من بود و در حجرهٔ هم جلیس ، بر سم قدیم ، از در ، درآمد : چند انکه نشاط وملاعبت کرد و بساط مراغبت کسترد ، جوابش نکفتم و سراز زانوی تعبد بر نکرفتم ؛ رنجیده بر من نکه کرد وکفت :

کنونت که ، امکان کفتارهست ،
بکو ، ای برادر ، بلطف وخوشی:
که ، فردا چو پیك اجل دررسد ،
بحکم ضرورت زبان درکشی . (سعدی)

تمرین ۳۱۸ ، ایضاً . — اشعار آتی را به نثر تحویل کرده و سپس نحواً تحلیل نمائید :

بستان بان وشاخه بر

یکی بر سرشاخ و ، بن میبرید :
خداوند بستان نکه کردودید ؛

تحلیل جمل فوق ، بموجب قسم نخست ، بقرار ذیل است:

مبتدا	حالات او	خبر	حالات او
فضیلت	بسیط ، غیرمعین	پسندیده	بسیط ، نامعین
جمشید وفریدون	مرکب ، نامعین	باتربیت وکوشش کن	مرکب ، غیرمعین
ترس یزدان	بسیط ، معین	ابتدای حکمت	بسیط ، معین
دنیا	بسیط ، نامعین	محل حوادث	بسیط ، معین

بگفتا : گراین مرد بد میکنند ،
نه بامن ، که با نفس خودمیکنند . (سعدی)

نصیحت

بچنگ آرو با دیگر ان نوش کن ،
نه بر فضلهٔ دیگر ان گوش کن ؛
بر ودست گیر ، ای نصیحت پذیر !
نه خودرا بیفکن که : دستم بگیر !
کرامت جوانمردی و نان دهی است ،
مقالات بیهوده طبل تهی است . (سعدی)

—

بغمخوارگی ، جز سرانگشت من
نخارد کس اندر جهان پشت من .

تمرین ۳۱۹ . تفسیر . — اشعار ذیل را شاگردان تفسیر و تشریح کنند :

زمنزلات هوس گر برون نهی قدمی ،
نزول در حرم کبریا توانی کرد ؛

قسم دوم

جملهٔ تحلیلی . — حکیمی پسر انرا پند و نصیحت میداد ومیگفت : جانان پدر ! هنر آموزید ؛ که ملك دنیا اعتماد را نشاید ؛ وجاه ازدروازه بدر نرود ؛ وسیم وزر در سفر، محل خطرست ؛ وهم درحضر دزد بیکبار بزند ، یاخواجه بتفاریق ببرد وبخورد .

ولیك این عمل رهی و ان چالاکست :
تو نازنین جهانی ، کجا توانی کرد ؟

(ابو علی سینا)

تمرین ۳۲۰ . ایضاً . — اشعار ذیل را به نثر تحویل نموده و سپس تفسیر کنید :

دل ، گرچه درین بادیه بسیار شتافت ،
یك موی ندانست ، ولی موی شکافت :
اندردل من هزار خورشید بتافت ،
آخر بکمال ذرهٔ راه نیافت .

(ابو علی سینا)

تمرین ۳۲۱ . ایضاً . — ابیات ذیل را شاگردان تفسیر کنند :

همه کس طالب یا رست ، چه هشیار ، چه‌مست :
همه جاخانهٔ عشق است ، چه مسجد، چه‌کنشت .
سر تسلیم من و خاك درمیکده ها ،
مدعی گرنکند فهم ، سخن گوسرخشت .

نص عباره	تحلیلات	
حکیمی پسر انرا پند ونصیحت میداد	قضیهٔ مطلقهٔ ، فعلیه	منقطعه
و (او) میگفت :	قضیهٔ مطلقه ، فعلیه ، مقدریه	
جانان‌پدر! هنرآموزید:	قضیهٔابتدائیه ، فعلیه ، خطابیه	
که ملك دنیـا اعتماد را نشاید ؛	قضیهٔ متممهٔ صریح ، فعلیه	منقطعه
و (که) جاه از دروازه بدر نرود ؛	قضیهٔ متممهٔ ناصریح ، فعلیه ، مقدریه	
و (که) سیم‌وزر درسفر محل خطرست ؛	قضیهٔ متممهٔ غیرصریح، اسمیه، مقدریه	
و (که) هم‌درحضر، دزد بیکبار بزند ،	قضیهٔمتممهٔ غیرصریح ، فعلیه، مقدریه	
یا (که) خواجه بتفاریق ببرد	قضیهٔمتممهٔ غیرصریح ، فعلیه، مقدریه	منقطعه
و (خواجه) بخورد :	قضیهٔمتممهٔ غیرصریح ، فعلیه، مقدریه	

نا امیدم مکن از سابقهٔ روز ازل ،
توچه دانی که ، پس پرده که خوبست ، که زشت ؟

مابعد

اما هنر ، چشمهٔ زاینده است ودولت پاینده ؛ واگر هنرمند ازدولت بیفتد ، غم نباشد ، که هنر ، درنفس خود ، دولت است ؛ هنرمند ، هرکجا رود ، قدر بیند وصدر نشیند، وبیهنر، هرجا رود ، لقمه چیند وسختی بیند .

نه‌من از خانهٔ تقوی بدر افتادم بس ،
پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت .
گر نهادت همه اینست ، زهی پاك نهاد !
ورسرشتت همه اینست ، زهی پاك سرشت !

(حافظ)

هامش .— اشعار تمرینات ۳۱۹ ، ۳۲۰ و ۳۲۱ راشاگردان از حفظ کنند .

تمرین ۳۲۲ . تفسیر و انشاء . — ابیات ذیل را تفسیر نموده و افکار خودرا درآن باره بیان کنید :

عیب رندان مکن ، ای زاهد پاکیزه سرشت !
که گناه دگری برتو نخواهند نوشت .
من اگر نیکم وگر بد ، تو بروخود را باش :
هرکسی آن درود عاقبت کارکه ، کشت .

(حافظ)

تمرین ۳۲۳ . انشا . — حکایتی چند آورده و آنهارا با ضرب المثل آتی ختام دهید : دست شکسته و بال گردنست .

تمرین ۳۲٤ . ایضاً . — پرگورا با طوطی تشبیه کرده وبطور انشاء بنویسید :

برای تحلیل این دو جملهٔ آخری، باید تظهیررا از آنها رفع نموده، ودرصورت تشکیل مستقیمشان گذاریم:

اما هنر، چشمهٔ زاینده است ودولت پاینده؛ وغم نباشد اگر هنرمند از دولت بیفتد؛ که هنر، درنفس خود، دولت است. هنرمند قدر بیند وصدر نشیند، هرکجا رود، وبیهنر لقمه چیند وسختی بیند، هرجا رود.

تمرین ۳۲۵. مکتوب. — سهراب، کیونام رفیقی داردکه ابوینش در شهری دیگر اقامت دارند، و باید اوقات تعاطیل را در مکتب بسر ببرد. سهراب نامهٔ بهپدر خود نوشته و اذن همراه آوردن رفیقش‌را بمنزل خود از پدر استرحام مینماید.

تمرین ۳۲۶. ایضاً. — جواب آننامه از طرف پدر، در صورت قبول خواهش سهراب.

تمرین ۳۲۷. ایضاً. — نامهٔ بیکی از مداومین مکتب سیاسی نوشته، و ازوی معلومات لازمه دربارهٔ آن دبستان بخواهید.

تمرین ۳۲۸. ایضاً. — نامهٔ بمادر خود نوشته، و درآن شرح فیضان آبی راکه بچشم خود دیده و شاهد بوده اید، بنویسید.

تمرین ۳۲۹. ایضاً. — حسن یتیم است. تحصیلات ابتدائی خود را تمام کرده، نامهٔ بیکی از تجار مینویسد و ازوی خواهش رجوع کاری را میطلبد.

تمرین ۳۳۰. انشاء. — درمیان کتبی که تاکنون مطالعه‌کرده اید، کدام‌را بیشتر می‌پسندید، و چرا؟ مجملی از مطالب آنکتاب‌را بنویسید:

نص عباره	تحلیلات	
اما هنر، چشمهٔ زاینده است ،	قضیهٔ ابتدائیه ، اسمیه	منقطعه
و (همو) دولت پاینده (است) ؛	قضیهٔ ابتدائیه، اسمیه ، مقدریه	
وغم نباشد ،	قضیهٔ ابتدائیه ، فعلیه	
اگر هنرمند از دولت بیفتد :	قضیهٔ متممهٔ غیرصریح ، فعلیه	منقطعه
که هنر، درنفس خود، دولت است .	قضیهٔ متممهٔ غیرصریح، اسمیه	
هنرمند قدر بیند :	قضیهٔ ابتدائیه ، فعلیه	منقطعه
و (او) صدر نشیند ،	قضیهٔ ابتدائیه ، فعلیه ، مقدریه	
هرکجا رود ؛	قضیهٔ متممهٔ غیرصریح ، فعلیه	
وبیهنر لقمه چیند	قضیهٔ ابتدائیه ، فعلیه	منقطعه
و (او) سختی بیند ،	قضیهٔ ابتدائیه ، فعلیه ، مقدریه	
هرجا رود .	قضیهٔ متممهٔ غیرصریح ، فعلیه	

تمرین ۳۳۱. ظرافت نامقبول— انگشتری الماس درخانه گم شده... کاچهر ، خدمتکار ۱۵ ساله متهم ورانده میشود . مراجعت کودك خانه ازسیاحت، اسفندیار بمادرش میگوید ! « والده جان ، انگشتر پیش من است (سبب آن) ... » طلب عفو از کاچهر وبازخواستن آن دخترك .

تمرین ۳۳۲. انشاء . — حکایتی چند اختراع کرده ، و آنهارا با ضرب المثل ذیل ختام دهید . اتحاد موجب قوت و قدرت است (یکانکی زور آورد)

تمرین ۳۳۳. تحویل . — ابیات ذیل‌را به‌نثر تحویل نمائید !

نصیحت

نکردد خردمند برکرد دولت : که دولت نباشد بغیر ازدو ولت ؛
کسی‌کو دو ولت بجوید بکیتی ، یقین دان کش اندر دماغست علت؛
وکردانی وبازجویای آنی ، نه اسباب خواه ونه میجوی آلت .
یکی پند کویم اکر کوش کیری، باسایشت کرده باشم دلالت :
چو دولت مهیا شود مرکسی‌را، اکر اونجوید ، بجویدش دولت .

تمرین ۳۳٤. تشکیل مستقیم جمل . — اشعار فوق‌را پس از تحویل بشکل مستقیم آورید .

تمرین ۳۳۵ — فعل ذیل‌را درتمام‌ازمنه ، مثبت ومنفی، تصریف نمائید . مروج آدمیت شدن

تمرین ۳۳۶. — اشعار آتیه را به نثر در آورید وکلمات مقدره را نیز بجورید :

دوش رفتم بکوی باده فروش ؛
زآتش عشق دل بجوش و وش :
۴ محفلی نغز دیدم و روشن ،
میر آن بزم پیر باده فروش ؛
چاکران ایستاده صف درصف ،
باده خواران نشسته دوش بدوش :
۸ پیر درصدر و میکشان کردش ،
پارهٔ مست و پارهٔ مدهوش ،
سینه بی‌کینه و درون صافی ،

دل پر ازگفتگو ولب خاموش ؛
همه را از عنایت ازلی
چشم حق بین وگوش راست نیوش ؛
سخن این بآن : هنیاً لك !
پاسخ آن بدین که : بادت نوش !
گوش بر چنك و چشم بر ساغر ،
آرزوی دوکون درآغوش .
بادب پیش رفتم و گفتم :
« کای تو ادل قرارگاه سروش ! »
« عاشقم ، دردمند و حاجتمند ؛ »
« دردمن بنگر و بدرمان کوش . »
پیر خندان بطنز بامن گفت :
« ای خردرا غلام حلقه بگوش ! »
« توکجا ، ماکجا ، که ازشرمت »
« دختر رزنشسته برقع پوش !؟ »
گفتمش : « سوخت جانم ، آبی‌ده ؛ »
« آتش دل‌فرونشان ازجوش : »
« دوش میسوختم ازین آتش ، »
« آه ! اگر امشبم بود چون دوش... »
گفت خندان که : « هین! پیاله بگیر... »
ستدم ؛ گفت : « هان زیاده منوش ! »
جرعهٔ درکشیدم وگشتم
فارغ ازرنج عقل وزحمت هوش...
چون بهوش آمدم ، یکی دیدم ،
مابقی راهمه ، خطوط ونقوش ،

ناگهان، ازصوامع ملکوت
۳۶ این حدیثم سروش گفت بهوش،
که: «یکی هست وهیچ نیست جزاو»
«وحده لااله الا هو!» (هاتف اصفهانی)

تمرین ۲۳۷. تحقیقات انشائی:

۱. اشخاص. — درانحکایت ازچه کسان و ازچه گروه اشخاص سخن رانده شده؟

۲. زمان ومکان— انحکایت درچه موقع ودرچه‌محل روی‌میدهد؟

۳. سخنان و افعال
۱ — کیست که بکوی باده فروش میرود وبرای چه‌کار؟
۲ — درآنجابه چه کسان تصادف میکند، وآنان به‌چکار مشغولند؟
۳ — آنگروه درمیخانه چرا جمع شده اند و برای چکار؟
٤ — آدمان آنگروه چگونه مردم میباشند؟
٥ — شاعر درآنجا چکار میکند و به پیر چها میگوید؟
٦ — پیر باوی چگونه سلوك میکند و بوی چه‌چیز اکرام میکند.
۷ — شخص غریب پس ازنوشیدن آنجرعه چه حالات بوی دست میدهد؟
۸ — عاقبت چه نتیجه ازآن‌حاصل می‌شود؟

٤. اخلاق.— از انحکایه چه فائده برمیگیرید؟

تمرین ۲۳۸. تحلیلات و نسق.— سؤالات زیرین را جوابهای کافیه بدهید:

۱۰ دوش ، دراصل چه بوده ؟ — ۰۲ کوی یعنی چه ، وکوی باده فروش ، صرفاً ، چه کلمه ایست ؟ — ۰۳ ز ، دربیت دوم چه لفظی است ؟ — ۰۴ جوش و خروش ، صرفاً چه‌میشوند ، ومصادر آنها کدامست ؟ — ۰۵ یای محفلی ازچه قبیل یابود ، ونغزیعنی چه ؟ — ۰۶ معانیٔ مجازی و لغویٔ میر وپیر رابیاورید . — ۰۷ برای کلمهٔ باده چهار کلمهٔ همعنا بیاورید . — ۰۸ ضدبزم کدامست ، وکلمهٔ مقابل چاکر کدام ؟ — ۰۹ کلمات مقدر درابیات ۷ و ۸ رابیاورید . — ۱۰ . صدر یعنی چه و ضد آن کداست ؟ — ۱۱ . میکش که‌را میگویند ؟ — ۱۲ . مدهوش یعنی چه وضد آن را بیاورید . — ۱۳ . برای پاره ، دوکلمهٔ مترادف آورید . — ۱۴ . بی و بر از چه قبیل کلمات هستند ؟ — ۱۵ . بیت ۹ و ۱۰ را تشریح کنید . — ۱۶ . همچنین ابیات ۱۱ و ۱۲ را . — ۱۷ . هنیأ لك یعنی چه و اصطلاح معادل آن درفارسی کدامست ؟ — ۱۸ . این بان و آن بدین صرفاً چه میشوند ؟ — ۱۹ . کون یعنی چه (بیت ۱۶) ؟ — ۲۰ . (آرزوی دوکون درآغوش) رامعنا دهید . — ۲۱ . (بادب پیش رفتم وکفتم) راتحلیل نمائید . — ۲۲ . ای ، صرفاً ، چه کله ایست ؟ — ۲۳ . بیت ۲۰ را تفسیر نمائید . — ۲۴ . وظیفهٔ را ، در بیت ۲۰ ، چیست ؟ — ۲۵ . (عاشقم دردمند وحاجتمند) را نحواً تحلیل نمائید . — ۲۶ . دردمن ، صرفاً ، چه‌میشود ؟ — ۲۷ . مصدر بنکر کدامست ؟ — ۲۸ . درد و درمان معناً چه اسم کیرند ؟ — ۲۹ . خندان ، صرفاً ، چه کله ایست ؟ — ۳۰ . به‌طنز ، یعنی چه ؟ — ۳۱ . (ای خرد راغلام حلقه بکوش) صرفاً چه میشود ؟ — ۳۲ . هین وهان ، درابیات ۲۹ و ۳۰ ازچه قبیل کلمات میباشند ؟ — ۳۳ . پیاله ، صرفاً چه میشود ؟ — ۳۴ . برای ستدم ، یك فعل مترادف آورید . — ۳۵ . یای آخر جرعه ، دربیت ۳۱ ، ازچه قبیل

یامیباشد؟ — ۰۳۶ ابیات ۳۱ و ۳۲ رابطرز جملهٔ مستقیم درآورید. ۰۳۷ مفرد خطوط ونقوش کدامست؟ — ۰۳۸ صوامع ملکوت در کجاست؟ — ۰۳۹ تا کهان، صرفاً، چه‌میشود؟ — ۰۴۰ سروش یعنی چه، درجملهٔ (این حدیثم سروش کفت بکوش) بچه‌وظیفهٔ موظفست؟ — ۰۴۱ درهمان جمله، حدیث وکوش راچه خدمت است؟ — ۰۴۲ «وحدهٔلا الهالاهو» راکله بکلمه ترجمه نمائید، واصطلاح معادل اورا درفارسی بیاورید. ۲۸۷

تمرین ۰۳۳۹ ضروب الامثال ذیل راتشریح کنید:

هرکه زردارد زوردارد. سیبی که سهیلش نزند رنك ندارد. پیش آفتاب چراغ ندرخشد. ازتو حرکت وازخدا برکت. مور درخانهٔ خود حکم سلیمان دارد. عصمت بی‌بی ازبیچادریٔ اوست.

تمرین ۰۳٤۰ تفسیر. — دوبیت ذیل‌را تفسیر نموده، وانشااگر مهارتی که‌درآنها به‌بینید، ذکر کنید:

دشمن آتش نهاد بادپیمارا بکوی:
خاك برسرکن که‌آب رفته باز آید بجوی.

تمرین ۰۳٤۱ تفریق ترکیب. — فرق میان دو شعر آتی را بجورید:

خدا کشتی آنجا که خواهد برد،
وکرناخدا جامه برتن درد. (سعدی)

—

برد کشتی آنجا که خواهد خدا
وکرجامه برتن درد ناخدا (فردوسی)

تمرین ۰۳٤۲ — شعر ذیل‌را تفسیر کنید:

کرتور چوعقرب نشدی ناقص وبی‌چشم،
درقبضهٔ شمشیر نهادی دبرامرا. (انوری)

تمرین ۳٤۳ • ترجمه • — ابیات آتیه‌را به‌نثر درآورده وسپس بفارسیء امروزی ترجمه نمائید :

کشیمون اربزاری ، ازکه ترسی ؟
برانی اربخواری ، ازکه ترسی ؟
مووا این نیمه‌دل ازکس نترسم ،
درعالم دل ته‌داری ، ازکه ترسی ؟

—

بلایه دل ، بلایه دل ، بلایه ؛
کنه چشمون کرون دل مبتلایه :
اگر چشمون نوینن روی زیبا ،
چه ذونو دل‌که خوبون درکجایه ؟

—

بی‌ته‌یکدم دلم خرم نمونه ،
وگر روی تو وینم غم نمونه ؛
اگر درد دلم قسمت نموین
دل بیدرد درعالم نمونه .

—

بوره‌سوته‌دلون گرد هم آئیم ؛
سخن واهم کریم غمها کشائیم ؛
ترازو آوریم غمها بسنجیم ،
هرآن سوته تریم سنگین ترآئیم .

—

دلی دیرم که بهبودش نمی بو ؛
نصیحت میکرم ، سودش نمی بو ؛
ببادش میدهم ، نش میبرد باذ ؛
بر آتش مینهم ، دودش نمی بو .

—

(بابا طاهر عریان)

پریشان سنبلان پرتاومکه ،
خمارین نرکسان خوناومکه ،
درینی ته که مهر ازماورنی ،
ورینه روزکار اشتاومکه .

سؤالات

۱۸۷ کلام متشکل از چیست ، قضیه کدام است ، وجمله کدام ، تحلیل نحوی عبارت از چیست ؟ — ۱۸۸۰ قضیه ، بمناسبت لفظ (است) ، بچند تفریق شده ، وآن اقسام کدامند ؟ — ۱۸۹۰ قضیهٔ فعلیه کدام است ، مثال ، وقضیهٔ اسمیه کدام ، مثال ؟ — ۱۹۰۰ در قضیهٔ اسمیه وفعلیه ، علی العاده ، مبتدا یافاعل ، خبر وفعل‌را جای ، کجا بود ، مثال ؟ — ۱۹۱۰ درچه مواقع قاعدهٔ مزبور رعایت نشود ! مثال ؛ ضمائر مستعمل ما بین مبتدا وخبر کدامند ؟ — ۱۹۲۰ بلفظ (است) ، چوقت یك الف افزایند ، وچگاه ، الف مذکوررا حذف سازند ، مثال ؟ — ۱۹۳۰ برای حذف الف (است) درماقبل آن‌وی چه حروف باید باشد ، وظیفهٔ (است) در مابعد فعل چیست ؟ — ۱۹٤۰ دریك قضیه فاعل یا بتدا چون جمع آید ، خبر یافعل‌را چه‌حالات روی دهد ؛ ذیروح وغیر ذیروح ، مثال ؟ — ۱۹۵۰ مبتدا یافعل وقتی‌که ، اسم جمع باشد : خبر چگونه استعمال شود . مثال ؟ — ۱۹٦۰ درقضایای فعلیه ، ترتیب چگونه است ، چوقت ودرچه قضایا ، مفعول صریح نیاید ؟ — ۱۹۷۰ رعایت ترتیب مذکور آیا در همه‌جا واجب است ؟ درچه موافع قاعدهٔ مزبور حکمی ندارد ؟ — ۱۹۸۰

۱۹

آیا می‌شود که ، دریکجمله ، فاعل متعدد باشد وفعل واحد ؛ یافاعل‌واحد باشد وفعل متعدد ، مثال ؟ — ۱۹۹ . حالاتی‌که بمبتدا وبادات خبر ، درکلام روی میدهد ، چند است وکدام ؟ — ۲۰۰ . مبتدا وادات خبررا چوقت بسیط گویند و چگاه مرکب ، مثال ؟ — ۲۰۱ . مبتدا وادات خبررا چه زمان معین و چوقت نامعین خوانند ، مثال ؟ — ۲۰۲ . قضیه ، بمناسبت معنا ، بچند قسم تفریق شده و آن اقسام کدامند ؟ — ۲۰۳ . قضیهٔ مطلقه کدامست ، مثال ؟ — و قضیهٔ ابتدائیه ومتممه کدامست ، مثال ؟ — ۲۰۴ . دریکجمله ، عدد قضایا بسته بچیست ؟ — ۲۰۵ . قضیهٔ متممه برچند قسم است؟ آن‌اقسام‌را یکایك تعریف کنید ؟ — ۲۰۶ . تشکیل مستقیم یکجمله کدام است ؟ — ۲۰۷ . قضیهٔ معترضه ومنتظمه کدامست ، مثال ؟ — ۲۰۸ . تحلیل نحوی برچند طرزست ؟ آن طرزهارا بیان کنید. — ۲۰۹ . درجملهٔ که باید نحواً تحلیل نمود ، اگر تظهیر باشد ، چکار میکنید ؟



فصل سوم

اعجام

۲٦۹ — اعجام ، درالسنهٔ غربیه ، یکی از شعبات قرائت وکتابت است وآن مشتمل است براشاراتی چند که، بجهة تسهیل وتفهیم کلام استعمال کنند .

اعجام ، کلامرا آهنگی موسیقی بخشد : یعنی مآل عباره را ازتقصید رهائی داده؛ فکر محرررا باوضوع تامه بقارء بفهماند؛

تمرین ٤٤۳ . سکته . — درجمل ذیل بمواقع لازمه سکته بگذارید:

عدالت نوشیروان

آورده اند : که نوشیروان عادلرا درشکارگاهی صیدی کباب کردندی. نمك نبود ؛ غلامی بروستا فرستادند تانمك آورد . نوشیروان گفت : نمك بقیمت بستان تا رسمی نگردد وده خراب نشود . گفتند : ازانیقدر چه خلل زاید ؟ — گفت : بنیاد ظلم درجهان ازاول اندك بوده است هرکه آمد برومزید کرد تابدین غایت رسید. قطعه :

اگر زباغ رعیت ملك خوردسیبی
برآورند غلامان آن درخت ازبیخ ؛
بهپنج بیضه که سلطان ستم روادارد ،
زنند لشکر یانش هزار مرغ بسیخ .

—

نماند ستمکار برروزگار بماند برولعنت پایدار .

(سعدی)

معانئ خفیهٔ حسیهٔ کلمات‌را ازبار و احســاس کند ؛ به‌تلفظ ، روح بخشد ؛ وچون لازمهٔ آواز : قوت ، جزالت ، خفت، رقت، شدت، تیزی، پستی، کلفتی ووقار بدو دهد. چنانکه‌در اثنای تکلم ، برای افهام وتلقین افکار خود بمخاطب ، بصدا وطرز تلفظ، آهنگی مخصوص وفاصله دهیم؛ همچنان درتحریر نیز بجهته تسهیل افهام وقرائت، به بعضی اشارات احتیاج بهم رسانیم، که‌آن احتیاج را، اشارات اعجامیه تطمین کند.

اشارات‌مذکوره، چون درعباره استعمال‌نشود، خواننده مال عباره رایا سخت فهمد ، یاغلط ویاهیچ نفهمد، وهمچنین بدون اعجام عباره را باآسانی خواندن ممکن نباشد .

اعجام، چون تاکنون درهیچکدام از السنهٔ شرقیه نبوده ، لذا، مجبوراً، از زبان های باختر ترجمه نموده وبلســان شیرین گفتار خود تطبیق میکنیم .

ای زباریکی میانت همچو موئی درکمر
غنچه ازرشك دهانت میخورد خون جگر
(فاعلات ، فاعلات ، فاعلات ، فاعلات)
خیز از بحر رمل انیقطعه رابرخوان زبر :
جید گردن صدرسینه رکبه زانو رأس سر
ثوب جامه رزق روزی زاد توشه باب‌در
عرش سقف و بیت خانه کحل سرمه‌رمل ریك
حسن خوبی قبیح زشتی جاف خشك ورطب‌تر

۱ — اشارات اعجامیه

۲۷۰ — اشارات اعجامیه، بردوازده است، که استعمال هریك راقواعد مخصوصه‌باشد: ۱، سکته [۱] (،)؛ ۲، مفرزه [۲] (؛)؛ ۳، نقطه [۳] (.)؛ ٤، دونقطه [۳] (:) ٥، رابطه (ـ)؛ ٦، فارقه (—)، ۷، معترضه [()]؛ ۸، تفریقیه ([])؛ ۹، ممیزه [٥] («»)، ۱۰، استفهامیه (؟)؛ ۱۱؛ تعجبیه(!)؛ ۱۲، نقاط انصرافیه [٦] (...) .

ذئب وسرحان سید کرك وشمع بچش فاره‌موش
حیه ماروحوت ماهی طیر مرغ وریش پر .

تمرین ۳٤٥ . اختصار و معنی . — شاکرد ان حکایت فوق‌را اختصار، واشعار ذیل آنرا معنی وازبر کنند .

---

[۱] سکته‌را، فاصله نیزمی توان کفت .

[۲] مفرزه‌را، نقطه و سکته نیز توان کفت .

[۳] نقطه‌را، قاطعه نیز کویند .

[٤] دونقطه را، شارحه نیز کفته اند .

[٥] ممیزه‌را، علامت ناخن نیزمی توان کفت .

[٦] نقاط انصرافیه‌را، نقاط تقدیریه نیز توان خواند .

۲ — سکته

۲۷۱ . وظیفهٔ سکته — سکته، اکثر، جای واو عاطفه را گیرد وبقدر نیم ثانیه به تلفظ، فاصله بخشد .

۲۷۲ . محل استعمال سکته — سکته در خیلی محال استعمال شود :

۱ — بجای واو عاطفه قائم است، خصوصاً در تعداد وشماره . مثال: زمین، ماه، سیارات همه درگردشند .

۲ در یکجمله ، مابین چند فاعل گذاشته شود اعم از بسیط ویا مرکب بودن آن . مثال :

تمرین ۳٤٦ . سکته . — درجمل آتیه بمواقع لازمه سکته بگذارید :

کوه ودریا ودرختان همه درتسبیحند
نه همه مستمعان فهم کنند این اسرار .

—

شب وشمع وشکر وبوی گل وباد بهار
می ومعشوق ونی ورود ودف وزنك وسه تار .

—

ابرو وباد ومه وخورشید وفلك درکارند
تا تو نانی بکف آری وبغفلت نخوری .

دوش ، دیوانه‌وار از بی‌خوابی اطاق خودرا دور میزدم می‌نشستم برمیخاستم میرفتم میآمدم وآخ آخ کنان ازدرد خود مینالیدم .

آب، باد، خاك، آتش‌را چهار گلخن نامند.
عصمت، عفت، شفقت، رقت از فضایل یك زن است.
تأسف گذشته، غم اکنون، اضطراب آینده، انسانرا همیشه مکدر دارد.
هامش — اکثر میان دو معطوف آخر، بجای سکته، واو نهاده شود. مثال:
آذربایجان، کردستان، لهستان و خوزستان‌از ایالات جنوب غربیٔ ایران است.
۳ — مابین مفاعیل صریحه وغیر صریحه گذاشته شود. اعم از بسیط ویا مرکب بودن آن. مثال:

تاشد بسرکوی خرابات مقامم
دل شد زغم آزاد روا شد همه کامم؛
آن‌زاهد سالوس نیستم که زخامی
برخلق تکبر کنم ازسبحهٔ خامم.

—

لنك لنکان ترس ترسان راه مقصود بریم.

—

طاعت آن نیست که برخاك نهی پیشانی؛
صدق پیش آرکه اخلاص به‌پیشانی نیست.
عابد وعالم وصوفی همه طفلان رهند؛
مرد اگر هست بجز عالم ربانی نیست.

ای برادر اکنون دیگر وقت خواب و آسودگی گذشت، برخیز بیدار شوچشمان خودرا بازکن‌وببین تودرکجا هستی وقافلهٔ ترقی درکجا.

یك عسکر، غیرت، حمیت، شجاعت وفداکاری را برای خود باید صنعت وصفت اتخاذ کند.

فرخزاد، کتاب فریدون دوات رستم، جزدان اسفندیار وقلم مرابر داشته فرار کرد.

٤ مابین قضایای منتظمه گذاشته شود. مثال:

بچاره طفلك میرفت، میگریست، فریادمیزد وچهرهٔنازنین خودرا باناخن تیز میخراشید.

٥ — درابتدا وانتهای قضایا ویاکلمات موصوفیه‌نهاده‌شود. مثال:

چشم، آئینه دل، فاش کند سرمرا.

دادار، که این کشور آباد ترا داد،

گوید تبو: ای بیداد! تاکی ندهی داد؟

برخیز ای برادر که کاربان سلامت فرسنکها ازتو دور شده و بکوش تا باز نمانی.

لجه وداماویم وبحر دریا قعر تك

خیل پیل وبق‌پشه ظی وحمار آهو وخر.

تمرین ۲٤۷. مفرزه. — درجمل ذیل بمحال‌لازم مفرزه بنهید.
از دزدان وراه زنان عطا ببرید ازهمسایهٔ بد پرهیز کنید بی‌رفیق‌سفر، قصد سفر مکنید بامردمان ناکس بداصل راه مروید ودرزمین کسان درخت منشانید. در برابر کرسنکان طعام مخورید نان خودر از آنان دریغ مدارید چون نان خویش خورید، سخن مردمان مگوئید

اخطار — قضیهٔموصوفیه یا کلمهٔ موصوفی عبارت‌است‌ازیك کله یا مجموعه کلماتی چند، که چون ازمیان جمله برداشته شود ضرری بمعنی کلام نرساند. مثال :

یزدان، آنکه ترابدینجا آورد ، از سایر مخلوقات برتریت بخشید، تا زمین را آباد داری وعبادت وی کنی.

قضایای موصوفیه را باقضایای متممه نباید مخلوط کرد: زیرا قضایای متممه را، چون از میان کلام برداریم، بمعنی‌کلام خلل رسد؛ لذا بابتدای قضایای متممه نباید. سکته گذاشت ؛ تنها در انتهای‌آنها فاصله لازم است مثال :

باکودکان وزنان تدبیر مکنید بدولت دنیا دل مبندید و ازمکر دشمنان ایمن باشید .

هرکس‌که ، بداند وبداندکه بداند، اسب شرف ازگنبد گیتی بجهاند
هرکس‌که، بداند ونداند که‌بداند، بیدارش کنید زودکه‌بس خفته نماند
هرکس‌که، نداند وبداند که‌نداند، آنهم خرك لنك بمنزل برساند
هرکس‌که، نداند ونداند که‌نداند، درجهل مرکب ابدالدهر بماند .

درصورتیکه دل ازدنیا کندی آزادی واگر دل بدو پیوست کنی درزندانی مادامیکه امروزه بدون تحصیل علم ومعیشت نان فراهم نیاید پس چرا تنبلی میکنی وفکر فردارا نمیکنی ؟

پادشاه و مقربین درگاه

یکی از ملوك عرب را شنیدم که متعلقان دیوان را فرمودکه : مرسوم فلانرا ، چند انکه هست ، مضاعف کنید که ملازم درگاهست

بامدادان که تفاوت نکند لیل ونهار،
خوش بود دامن صحرا وتماشای بهار.

۶ — درمیان مرکبات عطفیه، بجای واوعاطفه آید. مثال:
تادر زیر سلطهٔ خیالات تشویش انگیز دماغیم، مانند مستان، لنگان ولرزان، افتان وخیزان، گریان ونالان راه‌می سپاریم.

۷ — درتظهیر فاعل یا مبتدا، به طرفین مبتدا گذاشته شود. مثال:
مقابل چنین منظرهٔ بدیع، انسان، مبهوت ومستغرق ماند.

ومترصد فرمان وسایرخدمتکاران بلهو ولعب مشغولند ودرادای خدمت متهاون. صاحبدلی بشنید وفریاد وخروش ازنهادش بر آمد وگفت: علو درجات بندگان بدرگاه حق جل وعلا همین مثال دارد.

بیت:

دوبامداد گر آید کسی بخدمت شاه، سوم، هر آینه، دروی کند بلطف نگاه
امید هست پرستندگان مخلص را که ناامید نگردند زآستان اله

—

مهتری درقبول فرمان است ترك فرمان دلیل حرمان است
هرکه سیمای راستان دارد، سرخدمت بر آستان دارد. (سعدی)

تمرین ۳٤۸ • اختصار و تفسیر. — اشعار وظیفهٔ قبل‌را تفسیر وحکایت زیرین آنهارا اختصار کنید. (ترجمه)

تمرین ۳٤۹ • سکته، مفرزه ونقطه. — در جمل آتیه بمواقع لازمه سکته، نقطه ومفرزه بگذارید:

وهمچنین درمیان جملهٔ تطهیریه، مابین قضیهٔ ابتدائیه ومتممه نهند . مثال :

وقتی که معلم مرادرس میداد، نصایح مفیدهٔ بسیاری از اومیگرفتم .

وهمچنین درتقدیم فعل برفاعل، مفعول برفعل ویا مفعول غیر صریح برمفعول صریح . مثال :

نگه دارد، آنشوخ درکیسه در،
که بیند، همه خلق را کیسه پر. (سعدی)

§

مرا، روزی معلم پند میداد .

یکی از متعبد ان در بیشه ، سالها عبادت کردی و برك درختان خوردی .

قزل ارسلان ومرد دانشمند

قزل ارسلان قلعهٔ سخت داشت — که گردن بالوند برمیفراشت
نه اندیشه ازکس نه‌حاجت بهیچ — چو زلف عروسان رهش پیچ پیچ
چنان نادر افتاده درروضهٔ — که هرلاجوردی طبق بیضهٔ
شنیدم که میری مبارك حضور — بنزدیك شاه آمد ازراه دور :
حقایق شناسی جهاندیدهٔ — هنرمند آفاق گردیدهٔ
بزرکی زبان آوری کاردان — حکیمی سخنگوی بسیاردان
قزل گفت : چندان که گردیدهٔ — چنین جای محکم کجا دیدهٔ
بخندید : کاین قلعهٔ خرم است — ولیکن نه‌پندارمش محکم است

۸ در جمل تقدیریه ، بجای کلمات ویا قضایای مقدره نهاده شود. مثال :

خواهندهٔ مغربی درصنف بزاران حلب می‌گفت: «ایخدا. وندان نعمت ! اگر شمارا انصاف بودی ومارا قناعت ، رسم سؤال از جهان برخاستی. »

گفتم: گل بوستانرا ، چنانکه دانی، بقائی ، وعهدگلستانرا وفائی نباشد .

۹ — درترکیب اضافی ، بجهته تفریق مضـافهای متعدد مثال :

لبان‌شیرین، دهان شکرین، ابروان قوسین، چشمان نرگسین آنماه چنان مستم نمود، که از خودبدر رفتم .

نه‌پیش ازتو گردنکشان داشتند   دمی چند بودند وبگذاشتند
که بعد ازتو شاهان دیگر برند   درخت وزمین ترا برخورند
زدوران ملك پدر یادکن   دل ازبند واندیشه آزادکن
چنان روزگارش تباهی نشاند   که بریك بشیزش تصرف نماند
چه امیدماند ازهمه چیز وکس   امیدش بفضل خدا بود وبس
برمرد هشیار دنیا خس است   که هرمدتی جای دیگر کس است .

تمرین ۳۵۰ . تحویل . — حکایت فوق‌را ازرشتهٔ نظم درآورده بشکل نثر بنهید .

تمرین ۳۵۱ . اختصار . — حکایت بالائی‌را ، پس از تحویل ، اختصار نمائید .   (ترجمه)

۱۰ — وهمچنین، بجهته تفصیل مضاف‌الیهای متعدد. مثال:
کشور ایران، یونان، مصر وهند از ممالك قدیمه اند.
۱۱ — مابین مرکبات ناقصهٔ متعاقبه، که خادم بافهام عین مقصد باشد. مثال:

دردستت، ای سمای شتاتوده، توده‌بی:
برگ سمن، جناج کبوتر، سحاب تر.

۱۲ — پس از کلمات خطابیه گذاشته شود. مثال:
پیران‌پشت‌دوتارا، ای‌پسران خورده سال، تمسخرمکنید:
شمانیز روزی سالخورده وبالا دال خواهید شد.

تمرین ۳۵۲۰ سکته وشارحه. — در جمل آتیه بجاهای لازم سکته وشارحه بگذارید:

ای فدای تو هم دل وهم جان — وی نثار رهست همین وهان
دل فدای تو چون توئی دلبر — جان نثار تو چون توئی جانان؛
دل رهاندن زدست تو مشکل — جانفشاندن بپای تو آسان؛
راه وصل تو راه پرآسیب — درد عشق تو درد بیدرمان.
بندکانیم جان ودل برکف — چشم برحکم وکوش برفرمان
کر سر صلح داری اینك دل؛ — ورسر جنك داری اینك جان.
دوش ازشور عشق وجذبهٔ شوق — هرطرف میشتافتم حیران
آخر کار شوق دیدارم — سوی دیر مغان کشید عنان...
چشم بددور! خلوتی دیدم — روشن ازنور حق نه‌ازنیران...
ناکهان دیدم آتشی ٥ آنشب — دید درتور موسی عمران؛
پیری آنجا باتش افروزی — بادب کرد پیر مغبچکان

هامش — چنانچه در مثال فوق، کلمهٔ خطاب، چون درمیان جمله باشد. بطرفین آن سکته گذارند وبعضاً نیزبابتدای آن یك سکته نهاده وبانتهای آن یك تعجبیه آورند. مثال:

درین نوبت، ای پسر! ترافلك یاوری کرد، واقبال رهبری؛ تاگلت از خار، وخارت ازپای بدرآمد.

۱۳ — درانتهای القاب غیر رسمیه، که یکقسم خطاب شمرده می‌شود. بعضاً نیزدراینمقام بجای سکته، تعجبیه آورند. مثال:

دوست عزیزم، نامه مبارکهٔ شما را پس از هزار انتظار

همه سیمین عذار وگلرخسار — همه شیرین زبان وتنك دهان؛
ساقیٔ ماه روی مشکین موی — مطرب بذله گوی خوش الحان
چنك وعود ونی ودف و بربط — شمع ونقل ومی وگل وریحان
مغ ومغزاده مغبد و دستور — خدمتش را تمام بسته میان.
من شرمنده از مسلمانی — شدم آنجا بگوشهٔ پنهان...
پیر پرسید کیستی؟ — گفتند — عاشق بیقرار و سرگردان.
گفت جامی دهیدش ازمیٔ ناب — گرچه ناخوانده باشد اینمهمان.
ساقی آتش پرست آتش دست — ریخت درساغر آتشی سوزان؛
چون گشیدم نه‌عقل ماند ونه‌هوش — سوخت هم کفر ازآن وهم ایمان..
مست افتادم ودرآن مستی — بطریقی‌که شرح آن نتوان؛
اینسخن میشنیدم ازاعضا — همه حتی الورید والشریان

که یکی هست وهیچ نیست جزاو
وحده لااله الا هو

گرفته بوسیدم وبچشم نهادم . قبله‌گاها ! تعلیقهٔ رفیعهٔ آنجناب‌را که‌مشتمل بر نصایح پدرانه بود بادو دست تکریم گرفته چند بار زیارت نمودم .

۱۴° — بعد از کلمات انکاریه واعترافیه. مثال:

بلی، اقتضای طبیعت براین بود .

نه، این نیست ودیگری است .

البته، من‌بعد، بادوست خودچنین رفتارمکن .

گویند: سنگ لعل شود دردرون کان.

آری، شود، ولیك بخون جگر خود .

تمرین ۰۳۵۳ تحویل . — ابیات فوق را به‌نثر تحویل نمائید .
(از حفظ)

تمرین ۰۳۵٤ اختصار . — اشعار بالارا، پس ازتحویل ، مجملاً بنکارید . (ترجمه)

تمرین ۰۳۵۵ تحلیل . — ابیات آتی‌را صرفاً تحلیل نمائید :

مست افتادم ، ودرآن مستی — بطریقی که شرح آن نتوان ؛

اینسخن می‌شنیدم ازاعضا — همه ، حتی الورید والشریان

که : « یکی هست ، وهیچ نیست جزاو . »

« وحده لا اله الا هو ! »

تمرین ۰۳۵٦ رابطه و فارقه . — در جمل آتیه بمحال لازمه رابطه و فارقه بگذارید :

پند ، مردمانرا عیب نهانی پیدا مکن‌که ، ایشانرا رسوا کنی وخودرا بی‌اعتماد ، هرکه علم خواند وعمل نکند ، بدان ماندکه ،

۱۵ — بطرفین جمل احترازیه. مثال:

افکار، هرقدر عالی باشد، قلب آدمی را کفایت نکند.

۱۶ — بجهته تفهیم مرکب نبودن دو کلمهٔ منفرد درمیان آنها سکته گذارند. مثال:

سعدی را سخن، شیرین است وکلام، فصیح.

۱۷ — مابین مبتدا وخبر، چون کلمهٔ دیگر نباشد، برای اجتناب از تشکیل یك ترکیب، سکته کذاشته شود. مثال:

این دستمال، تمیزست، هرچند سیاه است. این فکر، مجردست. آن‌آب، نوشیدنی است.

کاوراند وتخم بیفشاند. ازتن‌بیدل طاعت نیاید، وپوست پیغمبر بضاعت را نشاید: هرکه درمجادله چست، درمعامله رست.

جنابعالی اگر چه چندان مقصر نیستید بازمحکوم خواهید شد: چه دراینکار خیلی بی‌پروایانه حرکت کردید و بی‌تدبیرانه؛ باوجودین ممکن است ولی اینرا ازخود میکویم که بجزئی جزائی‌شمارا حکومت عفو نماید.

هرمزد بهپلوی خدارا کویند واورا منبع خوبی واخلاق حسنه دانند. محمد شاه قاجار سومین پادشاه قاجارست و ۱۴ سال سلطنت کرد (۱۲۵۰، ۱۲۶۴) درمحاربهٔ اخیر فرانسه باالمان، موسوم بهجنك الزاس‌لوردن، غالبیت باالمانان بود. غلیان شور آلتی‌است که باآن کوزهٔ غلیان‌را پاك کنند وجرم اورا کیرند.

دیروز وقت عصر باحالتی پریشان وروئی ترش‌بخانه رفتم. خدمتکار کوچکی دارم. بمحض اینکه ورودمرا دریافت بتعجیل تمام نزدمن آمده وپس ازسلام بسخن دهان‌کشوده کفت:

۱۸ — بعد ازجملهٔ ابتدائیه گذاشته شود. مثال:
بخاطر داشتم، که، چون بدرخت گل رسم، دامنی پرکنم هدیهٔ اصحابرا .

۱۰ — بعد از ادات ربط (که) نهاده شود. مثال :
ذکر جمیل سعدی که، درافواه عوام افتاده؛ وصیت سخنش که، دربسیط زمین رفته؛ وقصب الجیب خدمتش که، چون نی شکر میخورند؛ ورقعهٔ منشأتش که، همچون کاغذ زرمیبرند، برکمال وفضل وبلاغت اوحمل نتوان کرد .

۲۰ — پس از کلماتی که تعریف، توصیف ویاتعیین چیزی کنند . مثال :
اسم، کلمهٔ ایست که، برای تسمیهٔ شخصی، یاحیوانی، یا چیزی استعمال شود .

آقا ! امروز طرف نیروز کسی آمده بود وسرکارا میطلبید .
چه میگفت وبرای چه مرا میخواست ؟
چه عرض کنم ؛ همینقدرکه دررازدند بنده رفتم پشت در ؛ از درز آن شخص خوشروی قوی هیکلرا دیدم که ، دردست کیسهٔ داشت.
خوب ، بعد ؟
بعد دررا کشودم . آنشخص بمن کفت :
جناب آقا درخانه تشریف دارند ؟
خیر ، کفتم ، بیرون رفته‌اند .
میدانید بکجا رفته‌اند ؟

قضیه، عبارت است ازاجتماع فعل، فاعل ومفعول .

۲۱ — قبل ازادات نفی (نه) درصورت تکرار. مثال :

نه براشتری سوارم، نه‌چوخربزیر بارم،

نه خداوند رعیت، نه‌غلام شهریارم.

اخطار — دربعضی مواقع دیگر نیز سکته استعمال کنند؛ ولی قواعد مخصوص درآنباب نیست .

۳ — مفرزه

۲۷۳ . وظیفهٔ مفرزه — وظیفهٔ مفرزه ، تیزی دادن بصوت است واعطا کردن فاصلهٔ مدیدی به تلفظ .

۲۷۴ . محل استعمال مفرزه — ۱ — بجهته تفریق.

بله آقا ، گویا به‌اداره جهته اخذ وجه رفته باشند .

بسیار خوب اگر زودتر ازمن تشریف آوردند ، عرض بکنیدکه اسماعیل خان خدمت شما آمده‌بود تشریف نداشتید ، طرف عصررا البته منتظر حقیر باشند .

بموجب گفتهٔ شما اطاعت خواهد شد .

خیلی خوب، دخترمن ، ازتو ممنون شدم برو پائین و زنك بكوش باش که هروقت دررازدند مرا خبر بده .

بسر چشم آقای من ، اطاعت میکنم .

تمرین ۲۵۷ . معترضه وتفریقیه . — درجمل ذیل بمحال لازمه معترضه وتفریقیه بگذارید . یکی ازوظائف تو ، ای انسان ، آنست که

قضایای متشابه استعمال کنند بالخاصه که، قضایای مذکور، قبلاً، باسکته تقسیم شده باشند. مثال :

ای مردم! خویشتن را بشناسید؛ از آموختن علم و ادب ننگ مدارید؛ عمرخودرا بنادانی صرف مکنید؛ ناگفتنی را مگوئید؛ ناجستنی را مجوئید.

بهترین چیز، درانسان، لسان اوست؛ وبدترین چیز، بازهم لسان او.

۲ — بآخر قضایائی که، باکلمات : مادامکه ، درصورتیکه بنا کنند. مثال :

مادامکه وطن بمقام مادرتوست، وحفظ مادریگانه وظیفهٔ پسر: پس چگونه، ای پسر؛ مادرخودرا درپنجهٔ گرگان نهاده وبرهائیش قدمی برنداری ؟

اول خود تحصیل علم نمائی وسپس حضرت علی نیز دراینباره میفرماید: «علم بی‌عمل مانند درخت بی‌ثمرست» العلم بلا عمل کالشجر بلا ثمر از دانش خود بدیگران نصیب بخشی، ودیگران‌را مانند خود واگربتوانی ازخود عالمتر بسازی .

نمیدانم درحالتی‌که‌ازیکطرف مادروطن درزیر سم اسبهای قزاقهای روس میغلطد ؛ وازطرفی دیگر پسران ناخلف و بیداد خدایا ! اینان‌را چرا مجازات نمیدهی ؟ خداوندا ! چرا غضبت بجوش نمی آید ؟ روده های مادر خودرا پاره پاره کرده بدشمنان می‌بخشند ، چکار کنم وکه را بامداد بطلبم ... اکاش ! باین دنیای پراز ظلم نیامده بودم ویا در

در صورتیکه دشمن بتوزیانی وارد نیاورد ، وترا محترم دارد؛ تو نیز آزارویرا مجوی .

۳ — درلف ونشر، مابین لف ونشر گذاشته شود . مثال :

چشم، سر، شکم ؛ آئینهٔ دل ، مرکز افکار، جای اطعمه باشند .

ویا اینکه درلف ونشر، مابین مضاف ومضاف الیه لف گذاشته شود. مثال :

بچگی مرده‌بودم، که ایخال پریشان مادر عزیز خودرا اکنون مشاهده نمیکردم ...

درشهرپاریس کومیتهٔ تشکیل‌یافته موسوم به‌اونیون فرانکو پرسان که دارای اهمیت بزرکی است ، وبرای منافع آند ودولت بویژه دولت ایران خیلی مفیدست .

سه زار یکی ازپادشاهان بزرك روم بود وما اورا قیصر بزرك نامیم.

تمرین ۳۵۸ . ممیزه واستفهامیه . — درجمل زیرین بمواقع لازم ممیزه واستفهامیه بگذارید :

دوش ، باعقل اینسخن گفتم : کشف کن برمن احتمالی چند ؛
گفتم : این دو زندکانی چیست گفت : خوابی ویاخیالی چند ؛
گفتم : اهل زمانه چون باشند گفت : کرك وسك وشغالی چند :
گفتمش : چیست گفتهٔ خیام گفت : وراست حسبحالی چند .

محبت، شفقت؛ حرمت، اطاعت، از وظائف متقابلهٔ پدر وفرزندست .

ۀ — بآخر جملهٔ معطوف علیه، بجای نقطه گذاشته شود. مثال :

انسان کامل ، بجهته ایفای وظیفهٔ خود از هیچ گونه فداکاری نه پرهیزد؛ و وظیفهٔ خودرا بلاغرض اجرا کند .

٤ — نقطه

۲۷۵ . وظیفهٔ نقطه — ختام جمله ویا عباره راست. و به تلفظ فاصلهٔ مدیدی عطا کند.

۲۷٦ . محل استعمال آن — درآخر جمل ویا عبارات تامهٔ نهند. مثال:

تاکی آخر چو بنفشه ، سرخجلت درپیش
حیف باشد که ، تودر خوابی ونرگس بیدار

—

چه لازمست یکی شادمان ومن غمگین ،
یکی بخواب ومن اندر خیال‌او بیدار

—

فراقرا دلی ازسنك سختر باید : کدام، صبر که برمیکنی دل ازدلدار

—

که گفت؛ پیره‌زن ازمیوه میکند پرهیز
دروغ گفت که دستش نمیرسد بثمار .

—

کشـور فارس که، زمانی مقر مهم پادشاهان قویشوکت بود؛ کشور فارس که، چشم زیبـا ومرکز مدنیت عالم بود؛ کشور فارس‌که، دارالعلم جهان ومعمورترین بلادبود: کشور فارس، الحاصل که، مادرحافظان، سـعدیان ومردان سـخن بود؛ اکنون از مشئومیت مشتی خائن، مستبد، دزد خراب وویران شده: عمارات محتشم جمشید وگرشاسب مبدل‌به‌نشیمن بوم، وبناهای معتبر داراب مبدل به‌لانهٔ جانوران شوم: قلعه های دشمنخست شوش پناه‌گاه راه زنان گردیده، ودخمهای استخرکنام شیران وگرگان.

۵ — دونقطه

۲۷۷ . وظیفهٔ دو نقطه — دونقطه علامتی است که، در هر موقع که آید، مطاب مقدم خودرا باعبـارهٔ مؤخر بسـط

چرا کشی ستم همنشین ویار قرین اسیر همنفسی بیوفا مباش چنین:
مشوزعشق‌گلی‌همچوعندلیب حزین، ازاینـدرخب‌چوبلبل‌بدان درخت‌نشین:
بدام دل چه فروماندهٔ چو بوتیمار

تمرین ۳۵۹ . تعجبیـه . — در جمل ذیل بمواقع لازمه علامت تعجب بگذارید.

حبذا عمرگرانمایه که‌درلهو برفت؛
یا رب ازهرچه خطارفت هزار استغفار.

بس‌بگردید وبگردد روزگار: دل بدینا درنه بند دهوشیار.

وشرح دهد، وتفسیر کند . از آنجهت است که اورا شارحه نیز گفته اند .

۲۷۸ . محل استعمال آن — ۱ — قبل از روایت ونقل از دیگری . مثال :

فردوسی علیه الرحمه درکتاب خود میگوید :

به بینندگان آفریننده را

نه بینی؛ مرنجان دو بیننده را .

سعدیؒ شیرازی فرماید :

«اگر هزار بدیع الجمال پیش آید،»

«به بین وبگذر، وخاطر بهیچیك مسپار.»

۲ — پیش از احصا وتعداد. مثال :

فریدون فرخ راسه پسر بودی: ایرج، سلم، تور .

جهات اربعه چهارست : شمال ، جنوب، شرق، غرب.

عساکر منصوره همینکه امر هجوم راشنیدند مانند شیران ازقفس در آمده تاخت بدشمن آورده؛ در ظرف یکساعت لشکر خصم را شکستی فاحش دادند . جناب آقاکویا بسمارك ثانی میباشند . واقعاً که لیاقت آنرا نیز دارند .

ایکه پنجاه رفت ودرخوابی ، مکر این پنجروزه دریابی .

عمر برفست وآفتاب تموز اندکی مانده خواجه غره هنوز

بپاشاها صفا کن واین ملت بیچاره رارها . خسروا دیکر ملت طاقت ظلم بی‌پایان تراندارد .

۳ — قبل از جمله ویا قضیهٔ که، اکمال معنیٔ پیشین کند واورا تماماً تفسیر نماید. مثال :

که، گر از سر وحدت آگاهی،
تهمت کافری بما مپسند :
در سه آئینه، شاهد از لی ،
پرتو از روی تابناك افکند .

٤ — بعدازکلمات تفسیریه. مانند: چونکه، زیرا، بدآنجهت که، چنانکه، چنین که، توضیح آنکه. مثال :

درهرسه جنگهای میدیا ، شکست با ایرانیان بود توضیح آنکه ...

مجموع زاویه های یك مثلث، مساوی بدو قائمه است. بجهته آنکه: ...

تمرین ۳٦۰. نقاط انصرافیه. — درجمل آتی بمواقع لازم نقاط انصرافیه بگذارید .

امروز صبح محض تماشا بعدلیه رفتم ، دونفر آخوند ریش پهن ودستار کلان رادراطاق استنطاق دیدم‌که ، باهم دعوا میکردند .

یکی میگفت : ای ملعون! تونبودی که سال گذشته بجهته دوکله قندروسی ، حکم ناسخ ومنسو .

— به ! بیحیا ! مگر تونبودی ، که ، دوماه قبل جاریهٔ مرحوم سید کاظم‌را بزور گرفتی وتمام ثروت آن بیچاره را

تنبیه ۱ — درمواقعی که سکته باشد، درقرائت ، باید بدون قطع نفس بقدر نیم ثانیه تحمل کرده و بعد شروع بخواندن مابعد نمود .

تنبیه ۲ — درمحالی که مفرره ویا نقطه باشد، باید بقدر یك ثانیه تأمل نموده سپس شروع بقرائت کرد.

۶ — رابطه

۲۷۹ . وظیفهٔ رابطهٔ — رابطه ، ندادن فاصله بصوت و تلفظرا توصیه نموده، وقاره را از عقب ماندن یك قسم کلمه بیاگاهاند .

۲۸۰ . محل‌استعمال رابطه — این علامت را درفارسی، تنها دردوموقع میتوان استعمال کرد:

— مردکهٔ ازخدانترس ! آنهمه کارهای خلاف شرع‌را کردی وحالاهم

— خدالعنتت کند ! ای‌بیدین ، میخواهی مرا ازنا نخوری بیندازی .

وباری محاورهٔ ایند وکرك ظاهر میش بطول انجامید و کارنزدیك بود بهکتك کاری هم برسد؛ ولی خوشبختانه رئیس امرداد که آقایان عظام را برده ، برای جنایاتی که کرده اند و بثبوت رسیده ، بحبس ابدی سرنکون بیافکنند . حضرت مستطاب عمدة التجار... را دیروز گرفته بهنظمیه بردند وجنابان... و ... برای‌شهادت به‌بیگناهی اوامروز بعدلیه رفته اند .

۱ — درنهایت سطر، بآخر کلمهٔ یاترکیبی ناتمام که، درسطر مابعدی تمام شود. مثلا درآخر سطر، یك کلمهٔ بسیط، مانند فرخنده، ویا مرکب، چون چشمان سیاه واقع می شود، که تمام آنکلمه را نمیتوان درانجا گنجانید؛ از آنرو یکقسم آنرا، مثلا (فر) ویا (چشمان) رانوشته بعد ازآن یك رابطه علاوه نموده، ودر ابتدای سطر مابعدی خنده ویا سیاه را می‌نویسند. مثال:

خداوندیرا ستایش کنیم ونیایش نمائیم که، عفوش خطا-پوش‌است ولطفش معذرت نیوش، ومهرش ازقهرش بیش...

۲ — مابین دورقم که مبدأ ومنتها بیان کنند. درانموقع رابطه، بعضاً بجای لفظ (الی، تا) باشد. مثال:

آن بیگناه مظلوم‌را دیروز رفته‌توی زندان، دریك اطاق تاریکتر ازسیاهی، ازسوراخ پنجرهٔ آهنین دیدم. بیچاره! چه حالتی داشت: بالباسهای پاره پاره، زلفهای ژولیده، روی سیاه شده وچشمان اشکین بعجلهٔ تمام، مانند دیوانگان دورحجره‌اش میگردید گاهی می‌ایستاد وزار زار میگریست گاهی تکیه بدیوار داده، فکر میکرد بعد می‌نشست برمیخاست دم درمیرفت بلب پنجره میامد و فریاد میزد: ایوطن! مرا برای اینکه ازتو دفاع نموده و نام مقدس ترا بلب جاری کرده‌ام، در این جهنم انداخته‌اند. کسی نیست که بربی‌گناهی من دلش بسوزد؛ من دراینگوشهٔ زندان خواهم مردوحسرت سلامتی‌ترا بگور خواهم‌برد.

تمرین ۳٦۱. اشارت انجام. — دوحکایت زیرین، هرجا که لازم می‌بینید، یکی ازاشارات انجامیه بنهید.

نرسی‌را غربیون، نارسی خوانند؛ واویکی از پادشـاهان ساسانی است. (۲۹۳ـ۳۰۰) وگاهی نیز جای علامت طرح، ناقص (—)، را گیرد. مثال :

مهر داد دوم بزرگترین پادشاه اشکانی است؛ فتوحات اودر غرب مشهورست. (۱۲۳ — ۹۰)

ملاحظه— دریك موقع‌دیگر نیز رابطه‌را میتوان‌استعمال کرد وآن‌مابین عضواسماء مرکب، اعم ازاینکه خاص باشدیاعام. مثال :

گرما — پیما آلتی است که‌درجهٔ گرما را نشان دهد.

پورت — آرتور محکمترین قلعه‌های مانچوریاست.

هندو و مسلمان

وقتی دربلدهٔ شیراز هندوئی بیمارشد وپرستاری نبودکه تیمارش‌دارد ناچار روزی دست در دامن مسلمانی زدکه ای مرد خدا پرست گرفتم که بیدین وکافرم نه‌آخر غریب ومسافرم مگر دردیاراسلام رحم ومروت نیست یاشریعت مسـلمانی‌را فتوت نه‌ندانم قانون غریب نوازی عموماً از دهر برافتاده یاخصوصاً ازین شهر که اسم آن بزبان نیسـت ورسم این بعیان نه واگر اسلام‌را شرط مروت دانید آن تعصب است واگرایمانرا موجب فتوت خوانید آن تقلیدست نه فتوت چه اصل مروت آنست که شرق‌را ازغربی ندانند ومومن‌را ازکافر حربی غریب‌را ازبومی وزنگی را ازرومی.

باری اگر پرستاریم کنی تاشفایابم بت‌شکنم و زنار برافکنم آتش را نپرستم وآفتاب‌را ناسزا فرستم وگاو وگوساله‌را خون بریزم.

۷ — فارقه

۲۸۱ وظیفهٔ فارقه — اکثر درسر سطر آمده محاوره را ایما کند، وصوت راجحال وشان متکلم وبه مقتضیات اوصاف او احضار نماید.

محل استعمال آن — درسه موقع استعمال شود:

۱ — در محاوره، جهته تفریق کلام گوینده وشنونده. مثال:

هیپوکرات، چون سوفکل را از دوردید، تکیه بر بیل خود کرده گفت:

— دردو خدا برتوباد، ای برادرمن، سوفوکل!

قطعه

بت وزنار را دهم دشنام بمسلمانیم برآید نام
بدن وجان ودل سعید کنم یك نفس شادیٔ سه عید کنم
ز آفتاب خرد ثنا جویم حرم کعبه‌را ثنا گویم

آورده‌اند که مسلمان‌را دل بسوخت پرستاری کرد وملاطفت نمود تاشفایافت وبوعدهٔ خویش وفا کرد اندك‌اندك اسلامش زیاد وبایمان کامل منتهی شده اغراض نفسانی که بمراتب از امراض جسمانی هـا پلترست بکلی ازصفحهٔ وجودش زایل شد وپس ازترك کیش بترك خویش مایل آمد. (قاآنی)

— همچنین درود خدا برتو باد ، ای برادر ، وگزند از دلت دور باد !

۲ — درمیان عباره، برای تحدید قضایای معترضه. مثال: انسان — هرقدر سیه بخت باشد — ازسعادت آتیه، قطع امید نباید بکند .

تمرین ۳۶۲ . اختصار وتفسیر . — حکایت فوق را اختصار واشعار اورا تفسیر نمائید .

۳۶۳ . تحویل . — اشعار آتی‌را از رشتهٔ نظم درآورید :

ازتو، ای‌دوست، نگسلم پیوند وربه تیغم برند بند ازبند :
الحق‌ارزان بود زما صد جان، وزدهان تو، نیم شکر قند .
ای پدر ! پند کم ده ازعشقم، که نخواهد شد اهل این فرزند ،
من ره کوی عافیت دانم ؛ چکنم ؟ اوفتاده ام بکمند ...
پندآنان‌دهند خلق، ایکاش! که زعشق تو میدهندم پند .
درکلیسا بدلبری ترسا گفتم: « ای دل بدام تو پیوند ! »
« ایکه! دارد به‌تار زنارت،» « هر سرموی من جدا پیوند ؛ »
«ره بوحدت نیافتن، تا کی؟» « ننك تثلیث بریکی ، تا چند ؟ »
« نام حی یگانه چون‌شاید ،» «که اب وابن وروح قدس نهند؟»
لب شیرین گشود وبامن گفت؛ وزشکر خنده ریخت ازلب قند ،
که: « گرازسروحدت آ گاهی،» تهمت کافری بما مپسند : »
« درسه آئینه شاهد ازلی » « پرتو ازروی تابناك افکند ؛ »
« سه نگردد بریشم اراورا » « پرنیان خوانی وحریر وپرند . »
مادرین گفتگوکه ، ازیکسو ، شد زناقوس این ترانه بلند ،
که : « یکی هست وهیچ نیست جزاو ، »
« وحده لا اله الا هو ! »

تنبیه — درایموقع، فارقه جای معترضه را قائم است .

۳ درتقسیمات سرلوحه، بعداز عنوانات سرسطری؛ در آنحال، قبل از فارقه، گاهی یك نقطه نیزآورده شود. مثال : هر آئینه. — ادات تعدیه وتحقیق است .

۸ — معترضه

۲۸۲ . وظیفهٔ معترضه — آنست، که درجریان سخن، بعضی قضایا، یا اسماء خاصه ویا ارقام را از اساس عبارهٔمفروق

تمرین ٤ ۰۳٦ . تحقیقات انشائی :

۱ . اشخاص . — اشخاص حکایت فوق کیانند ؟

۲ . زمان ومکان . — این ملاقات درکجا روی میدهد ؟

۳ . سخنان وافعال:
- ۱ . شاعر چه مقصودی ازعشق دارد ، ومراد از دوست کیست ؟
- ۲ . هاتف بکجا میرود ، وبرای چه کار ؟
- ۳ . درکلیسا بهکه تصادف میکنند ؟
- ٤ . باآن دختر ، شاعر ، درچه باب صحبت میکنند ؟
- ۵ . هاتف بهآن دوشیزه چه میگوید ؟
- ٦ . آن دختر بوی چه جواب میدهد ؟
- ۷ . برای اثبات حقانیت تثلیث ، آندختر، چه مثالها وتشبیهات میاورد ؟
- ۸ . عاقبتازآن گفت وشنود چه نتیجهگرفته میشود؟

٤ . اخلاق . — ازاین حکایت چه درسی اخذ میکنید ؟

سازد، چنانچه درحذف آن قضایا خللی بمعنی کلام واردنیاید .

۲۸۳ . محل استعمال آن — معترضه را، علی الاکثر درسه محل استعمال کنند :

۱ — در اواسط عباره، برای حبس قضایای معترضه. مثال :

درچنین احوال غیر لایقه، جرأت و جسارت (تعبیرم را معذور بدارید) حد ناشناسیٔ صرف است .

۲ و ۳ — برای تحدید اسماء ، خاصه یا اجنبیه ، یا ارقامی چند. مثال :

تمرین ۳٦٥ ۰ تحلیلات ونسق . — پرسشهای زیرین‌را پاسخهای خرد پذیر آورید :

۰۱ نکسلم چه زمانی است ، ومصدرآن کدام است ؟ — ۰۲ پیوند ، صرفاً ، چه کلمه ایست؛ وازچه مصدری میآید ؟ — ۰۳ را در (ور) اصلاً چه‌بوده وصرفاً ، چه کلمه ایست ؟ — ۰٤ بند ، در بیت ۲ ، یعنی چه وکلمهٔ عربیٔ آن کدام است ؟ — ۰۵ الحق یعنی چه ؟ — ۰٦ ابیات ۳ و ٤ را تفسیر کنید ومهارت انشائی آنهارا پیدا کنید ؟ — ۰۷ ای ، چه لفظی است ؟ — ۰۸ برای کلمهٔ بند دو کلمهٔ مترادف بیآورید . — ۰۹ بیت ٦ را تفسیر نموده ، وسبب آن‌را بگوئید ؟ — ۰۱۰ ابیات ۷ و ۸ را تشرح وتفسیرکنید . — ۰۱۱ کوی عافیت یعنی چه ؟ — ۰۱۲ در بیت ۸ ، مراد ازکمند ، چه کمندی است ؟ — ۰۱۳ ابیات ۹ و ۱۰ را نحواً تحلیل نموده ؛ وفاعل وفعل ، وچکونه واقع بودن آنهارا بیآورید . — ۰۱٤ ایکاش

هفتهٔ نیست که، یك (کاتالگ) ادنی کتبخانهٔ فرنگ، یك روزنامه پست امریکا اعلان چندین کتاب، دررد اسلام، بتازکی ندهد.

سلطنت مصر نصیب (بتلیموس) نامی، ازسرداران اسکندر گشته، اولاد او قریب دویست ونودسال درآنکشور، باسم (بطالسه) سلطنت کردند.

بلاش چهارم، پادشاه اشکانی، **همعاصر** (سه‌وه‌ر) پادشاه‌روم بود. (۲۱۳) میلادی.

چه لفظی است، و صرفاً، چه میشود؟ — ۱۵. کلیسا یعنی چه، وازچه لسانی اینکلمه کرفته شده؟ — ۱۶. دربیت ۱۲ بعد ازکفتن چرا شارحه کذاشته شده؛ ودرآخر آن‌بیت، تعجبیه چرا آمده؟ — ۱۷. زنار چکونه چیزی است؛ وتار زنارت، صرفاً، چه میشود؟ ۱۸. سرموی من، چکونه ترکیبی است؟ — ۱۹. وحدت یعنی چه ودراینجا چه معنارا مشتملست؟ — ۲۰ تاکی چه لفظی است؟ — — ۲۱. تثلیث یعنی چه، و درکدام یك از ادیان مقبولست؟ — ۲۲. ابیات ۱۷ و ۱۸ را تفسیر نموده وکلمات (اب، ابن و روح قدس‌را) تشریح کنید؟ — ۲۳. دربیت ۱۹، به‌آخر کفت، چرا مفرزه آمده است؟ — ۲٤. کافری یعنی چه، و، صرفاً، چه کلمه ایست؟ — ۲۵. ابیات ۲۱ و ۲۲ را بادقت تمام تفسیر نمائید. — ۲۶. شاهد ازلی یعنی چه، ومقصود از کیست؟ — ۲۷. روی تابناك چه ترکیبی است؟ — ۲۸. بریشم دراصل چه‌بوده؛ — ۲۹ ابیات ۲۳ و ۲٤ را تفسیر ومعنا کنید. — ۳۰. ناقوس یعنی چه، وفارسیٔ آن کدامست؟ — ۳۱. دربیت ۲۷، بعد ازلفظ که، چرا

۹ — تفریقیه

۲۸٤ . وظیفهٔ تفریقیه — وظیفهٔ تفریقیهٔ همان وظیفهٔ معترضه است .

۲۸۵ . محل استعمال آن — این اشارت، در تحریرات، خیلی نادر الاستعمال است. درعلوم ریاضیه بیشتر بکار برند. درمیان جمل معترضه، چون احتیاج بآوردن معترضهٔ دیگر باشد، بجای معترضهٔ اولی، تفریقیه آورده شود. مثال:

همهٔ انبیاء سلف وحکمای بزرگ ومتمدنین باشعور دنیا نیزفائدهٔ عقیدهٔ دینی‌را این دانسته‌اند [کلام معجز نظام (بعثت لاتمم مکارم الاخلاق) نیز برای هیچ سفسطهٔ تقدسی مجالی نمی‌گذارد.] که ...

یکی ازآیات بینات قران عظیم الشان نیز [آیهٔ که درباب

شارحه آمده ؟ — ۰۳۲ یکی و هیچ ، صرفاً ، چه میشوند ؟ — ۰۳۳ هست ، ونیست ، معنتاً : چه نام گیرند ؟ — ۰۳٤ او ، در بیت ۲۷ ، راجع بکدام کلمه است ؛ ومقصود ازیکی کیست؟ — ۰۳۵ لب شیرین ، صرفاً ، چه میشود ؟ — ۰۳٦ شکر خنده چه ترکیبی است ؟ — ۰۳۷ دربیت ۵ ، مقصود ازپدر کیست ؟ — ۰۳۸ در آخر بیت ٦ ، چرا شارحه آمده ؟ — ۰۳۹ استفهامیه درآخر چکنم را آیا نمیتوان بهانتهای بیت گذاشت ؟ — ۰٤۰ م درآخر عشقم (بیت ۵) صرفاً باید بآخر کدام کلمه آمده باشد ، وچرا ؟

اطاعت به بزرگتر واولی الامر صادر شده (اطیعوالله واطیعو الرسول واوالی الامر منکم)] درجهٔ قدرو مزیت این خصلت ممتاز را ایضاح کند .

۱۰ — ممیزه

۲۸۶ . وظیفهٔ ممیزه — مشابه به وظیفهٔ معترضه است، ولی محل استعمال آن دیگر .

۲۸۷ . محل استعمال آن — درمقام استشهاد، بطرفین کلامی یاقضیهٔ که، بدیگری مسند باشد. مثال :

متهم، ازاخرف درخشم شده، ناگاه، چون بوزینه از

تمرین ۳۶۶ . تفسیر . — ابیات ذیل‌را تشریح وتفسیر نمائید :

روزیکه ، جزای هرصفت خواهد بود ،
قدر تو بقدر معرفت خواهد بود :
درحسن صفت کوش که ، در روز جزا
شرتو بصورت صفت خواهد بود . (خیام)

—

اجرام که ساکنان این الوانند ،
اسباب تردد خردمندانند ؛
هان ! تا سررشتهٔ خرد گم نکنی :
کانانکه مدبرند سرگردانند . (خیام)

—

جای برجست: «دروغ میگوید، افترا میزند» گفت؛ سپس عصای خودرا دردست گرفته باحدت تمام ازدر در آمد.

۲ — دراقتباس وتضمین، که از صنایع ادبیه باشند.

ما، دراین گفتگو که از یك سو،
شد زناقوس این ترانه بلند،
که: «یکی هست وهیچ نیست جزاو،»
«وحده لااله الا هو.»

درراه خرد بجز خردرا مپسند؛
چون هست رفیق خوب، بدرا مپسند.
خواهیکه همه جهان ترا بپسندند،
میباش بخوشدلی وخودرا مپسند. (خیام)

تمرین ۰۳۶۷ ایضاً. — اشعار آتیه‌را تفسیر نمائید:

آنانکه بسر درطلب کعبه دویدند،
چون عاقبت الامر بمقصود رسیدند؛
ازسنك یکی خانهٔ اعلای مکرم
اندر وسط وادیٔ بی‌زرع بدیدند:
رفتند درو تا که بهبینند خدارا؛
بسیار بجستند خدارا نه‌بدیدند.

—

مرد تمام آنکه نگفت وبکرد،
آنکه بگفت وبکند نیم مرد؛
وآنکه بگفت ونکند زن بود،
نیم زنست آنکه نگفت ونکرد.

۳ — دراسماء خاصه ویا کلمات خارجه بجای معترضه.

امثال :

هر کسی خواند ترا درلفظ خویش؛
خواندت آنسان که ویراهست کیش:
آن یکی گوید «خدا» وآن یك «الله»،
وآندگر «تاری» وآندیگر «شراه» .

§

یار یابی بمحفلی کآنجا
«جبرئیل امین» ندارد بار.

تمرین ۳۶۸ . ایضاً . — اشعار ذیل‌را تشریح وتفسیر کنید :

دادگر آسمان که داد بشر داد : داد که تاخاکیان رهند زبیداد ؛
گر ندهد داد خلق دادگر خاك داد گر آسمان بگیرد ازو داد :
داد ترا داد تا که داد دهی تو ؛ گر ندهی داد ، داد ازتو کند داد.
دادده امروز تا که داد دهندت فردا، کانجا یکی است بنده وآزاد ؛
گوش بفریاد داد خواه دهامروز ، تات بفردا نگرد بأید فریاد .
داد ده وداد کن که دادگر کل این کلمهٔ انبیا بداد فرستاد :
ورنه بدانی زبان تازی وفرقان، خیز، دساتیر خوان و صحف مهاباد .
هرچه بنا انبیا نهاده بگیتی زاب وگل داد بیخ دارد وبنیاد .
هرچه بنایش بدادبود، بپایست؛ وآنچه زبیدا بود ، جمله برافتاد .
(شیبانی)

هامش . — اشعار تمرینات ۳۶۶ ، ۶۷ و ۶۸ را شاگردان ازحفظ کنند .

۱۱ — استفهامیه

۲۸۸ . وظیفهٔ استفهامیه — بیک ویا مجموع چند کلمه معنای استفهامی داده؛ وبه تلفظ، بقدر مفرزه‌فاصله اعطا کند.

۲۸۹ . محل استعمال آن — ۱ْ درآخر جمل یا قضایای استفهامیه . مثال :

کسی کند تن آزاده رابه بند اسیر ؟
کسی کند دل آسوده را بفکر فکار؟

۲ْ — درانتهای کلمات استفهامیه، مانند : چرا؟، چسان؟،

تمرین ۳۶۹ . تفسیر . — دوبیت زیرین را معنا دهید ،
بادام دو مغزست که از خنجر الماس ،
ناداده لبش بوسه سراپای فسانرا . (انوری)

تمرین ۳۷۰ . ایضاً . — ابیات ذیل‌را تفسیر کنید :
گردل ودست بحر وکان باشد ،
دل ودست خدا یگان باشد :
شاه سنجر که کمترین خدمش
درجهان پادشه نشان باشد ؟
شیر گردون چو عکس سبزه درآب ،
پیش شیر علم ستان باشد . (انوری)

تمرین ۳۷۱ . مکتوب . — گرشاسب عکس دخترعموی خودرا

چطور؟، چگونه؟، چه؟، که؟، کی؟، کدام؟، کو؟ چند؟.. الخ.
مثال :

ره بو حدت نیافتن، تا کی؟
ننگ تثلیث بریکی، تاچند؟

ملاحظه — ادات استفهام، چون درابتدا یادروسط کلام درآید، بجای آن یك سکته نهاده و آنرا بآخر جملهٔاستفهامیه نقل کنند. مثال :

نام حی یگانه، چون شاید،
که اب وابن وروح قدس نهند ؟

اخطار — پس از قضایای استفهامیه که، درمعنا ، حاوی

ازپوستخانه گرفته سپس مکتوبی بهاو مینویسید: بعدازتشکرات زیاد در آنباره افکار خودرا نیز درآنخصوص بیان میکنند .

تمرین ۳۷۲ . ایضا . — جاماسب نامهٔ به رفیق خود تهماسب نوشته واورا بهخانهٔ خود جهة مذاکره باسایر رفقا درخصوص عمل مکتب وتحصیلات ، دعوت میکنند .

تمرین ۳۷۳ . ایضاً . — جواب مکتوب فوق در صورت پذیرش .

تمرین ۳۷٤ . ایضاً . — میرزا آقا نامهٔ به بهمن نوشته وخبر مرگ نرسی ، دوست صمیمی خودرا بوی میدهد . بعضی ایضاحات در خصوص آن فاجعه ... خاطرات گذشته ، تأسف عمیق .

تمرین ۳۷۵ . ایضاً .— شیرویه یك مکافات ازامتحان ژیمناستیك

استفهامیه نبوده ویابیان تردد وشبهه نمایند، استعمال استفهامیه جائز نباشد . مثال :

تصور نکنید که افکار شمارا نمی فهمم .
مگر شما را نمی شناسم، که خود را معرفی میکنید .
نمیدانم فریدون بمکتب رفت، یانه.
پس از تحقیقات معلوم خواهد شد که فلانی دروغگوست یا راستگو .

۱۲ — تعجبیه

۲۹۰ . وظیفهٔ تعجبیه — ادات تعجب، بصوت آهنگهای گوناگون، مانندتعجب، حیرت، تردد ، تهدید، مسرت، ترس وغیره داده وبه تلفظ، بقدر مفرزه، فاصله بخشد.

میکیرد . تقی خان درایخصوص اورا تمسخر میکند . شیرویه به‌تنقیدات دوست خود جوابهای کافیه داده ، فوائد ولوازم تعلیمات بدنی‌را به‌او اثبات میکند . این مکتوب‌را بنویسید (شیرویه به‌تقی خان) .

تمرین ۰۳۷٦ انشأ. — حکایتی چند آورده وآنهارا باضرب‌المثل زیرین انتها بدهید :

زبان خوش ماررا ازسوراخ بیرون میآورد .

تمرین ۰۳۷۷ ایضاً . — دو حکایت آورده وباضرب‌المثل زیرین نهایت بدهید

طالع اگر داری، برو به‌پشت بخواب.

۲۹۱ . استعمال آن — درپنج موقع می توان بکاربرد :

۱° — درآخر کلمات ویا قضایای تعجبیه . مثال:

ببری مال مسلمان وچومالت ببرند ،
بانگ وفریاد برآری که‌مسلمانی نیست!

خیلی غریب است !، سبحان اله!، میشود!، نگاه کن!، آهای!، فریاد !

۲° — دراصطلاحات عسکری بعد از کلمات امر. مثال:

مارش! ، دوش فنگ! ، هجوم!، برابروید! ارام!، آتش! چپ!، راست!.. الخ .

۳° درمیان عباره، پس از کلمات یا قضایائی که‌بیان تعجب، استهزاء، استخفاف کنند. مثال :

تمرین ۳۷۸ . ایضاً ، — بعد ازاتمام مکتب‌اعدادی چه خواهید کرد ، وچرا ؟

تمرین ۳۷۹ . ایضاً . — گردش درروی دریا بازورك وتعریف آنگردش.

تمرین ۳۸۰ . ایضاً . — سعدی ۱٤ سال دارد، عاشق تحصیل علوم وفنون است ؛ ولی ابوینش ویرا مساعده نمیدهند که بطهران‌رفته بیکی ازمکاتب اعدادیه داخل شود . سعدی تا چندی قدری پول جمع ، کرده شبانه ازیزد بعزم تحصیل وازبیراهه ، رو بطهران میگذارد ... سختیٔ راه ، زحمت‌پیاده روی، عاقبت‌بازحمات زیاد وارد، وداخل‌مکتب

بنده که بنده ام (!) ایشان هم که (!) ... بله ... خیر(!)
چگونه دل باینکار دردادی، وجسارت پنجه زدن باچنین
شیری را نمودی !

دراینمواقع، تعجبیه را، اکثر میان معترضه نهند .

۳ — درجمل خطابیه، که معانی خصوصیه، چون‌شدت،
تحقیر، استخفاف غیره حاوی باشند .

ایهاالناس! جهان جای تن آسائی نیست ؛
مرد دانا بجهان داشتن ارزانی نیست !

§

ای ظالم مستبد، که میخواستی ایران‌را تسلیم خارجه کنی !

سیاسی میشود ... بی‌پولی ... زحمات یکی ازتجار درحق او ... عاق
پدر ومادر ... سپس عفو ... وحال یکسال دیگر و باخذ شهادتنامه
نائل خواهد شد . این سرگذشت‌را برای یکی از دوستان صمیمی خود
مینویسید .

تمرین ۳۸۱ . ترجمه . — اشعار زیر را پس از تحویل به‌نثر ،
ترجمه بفارسی حالیه بکنید :

بوره یکشو منورکن وثاقم ؛
مهل درمحنت روز فراقم :
بجفت طاق ابروی تو سوکند
که ، موجفت غمم ازتو بطاقم .

ۀ — بعد از القاب غیر رسمیه ، بجای سکته . مثال :

حشمت‌مابا ! ، خدایگانا ! ، مهمینا ! ، خسروا ! ، پادشاها !... الخ

ملاحظه . — تعجبیه ، برعکس استفهامیه ، درمیان جمله ، همیشه بعد از کلمهٔ که تعجب و حیرت بیان کنند ، وضع شود . مثال :

سبحان‌الله ! شما را چه شده که چنین غافل دررختخواب راحت میغنوید ؟

۱۳ — نقاط انصرافیه

۲۹۲٠ وظیفهٔ آن . — نقاط انصرافیه ، اکثر قطع کلام را نشان دهد ، وگاهی نیز جای لغات و کلمات **نالایق الذکر** را گیرد .

موام آن آذرین مرغی که . درحال
بسوجم عالم اربرهم زنم بال ؛
مصور گرکشه نقشم بدیوار ،
بسوجم خونه ازتأثیر تمثال .

۲۹۳. محل استعمال آن . — نقاط انصرافیه در چهار موقع استعمال شود :

۱° درقطع سخن عمداً یاحسیاً ویا جبراً . مثال :

بیچاره کودك چون بهوش آمد وچشمان خودرا باز نمود ، سرش را برروی زانوی پیری دید ؛ پس بتعجیل ازجای برخواست وبدست وپای آن پیر افتاد ...

۲° — درکلماتی چند که ، ذکرآن مغایر ادب باشد. مثال:

شه نیز بجز مکر ودغا هیچ نمیخواست ؛
... بخطا جز بخطا هیچ نمیخواست .

۳° — بجای بعضی اسماء اشخاصی که نویسنده نخواهد ذکر کند، گذارند . مثال :

اگر مستان مستم از ، ته ایمون ؛
وگر بی‌پا ودستم ، از ته‌ایمون ؛
اگر کورم وترسا یامسلمان ،
بهر ملت که‌هستم ازته‌ایمون .

—

خور آئین چهرهات اورونه تربی ،
دلم ازتیر عشقت دوته تربی ؛

جناب فخامت نصاب آقای ... سلمهم‌الله . آقای مذکور ازآنحرکت غضبناك شده ، برادرخود ، آقای ... را بدگفت.

٤ — برای تعیین زمانی که دربین وقوع دوفعل بگذرد مثال : عاشق بیچاره درآن حال ازجای برخواست... باطراف خود نگاهی انداخت ... دوبار دور اطاق‌را پیمود ... سپس باحالتی پریشان واندیشان از در بیرون جسته بطرف راست گریخت .

زچه خال رخت ذونی سیاهه ،
هرآن نزدیك خور بی‌سوته تربی .

—

بی‌ته اشکم زمژگان تر آیو ،
بیته نخل امیدم بی‌برآیو ،
بیته درگنج تنهائی شو وروز ،
نشینم تاکه عمرم برسرآیو .

ختام بخش دوم

عجالتاً بخش نخست ودوم چاپ شد ؛ بخش سوم وچهارم‌را نیزامید که ، دراندك زمانی به‌نظر مطالعهٔ خوانندگان محترم برسانیم .

سؤالات

٢١٠. اعجام کدام است ، وفوائد آن کدام ؟ — ٢١١. اعجام برچندست واقسام آن کدام ، اشکال آنها چگونه است؟ — ٢١٢. وظیفهٔ سکته کدام و محال استعمال آنها بر چندست ؟ — ٢١٣. محالی را که سکته باید نهاد، بگوئید ومثال آورید . — ٢١٤. وظیفهٔ مفرزد کدام است ومواقعی که اورا آورند کدام ؟ — ٢١٥. وظیفهٔ نقطه کدام ، واورا درچه موقع بیاورند ، مثال ؟ — ٢١٦. وظیفهٔ دو نقطه کدام است ، درچه محال دونقطه آورند ؟ — ٢١٧. رابطه را وظیفه کدام است ومحال استعمال آن کدام ؟ — ٢١٨. وظیفهٔ فارقه کدام است ، درچه محال اورا آورند، مثال؟ — ٢١٩. معترضه را خدمت کدام است، ومواقع استعمال آن کدام؟ — ٢٢٠. تفریقیه‌را چه وظیفه ایست و محال استعمال آن کدام ، مثال ؟ — ٢٢١. ممیزه‌را به انشاء وتلفظ چه خدمتی است ومواقع وضع آن کدام ، مثال ؟ — ٢٢٢. وظیفهٔ استفهامیه کدام است و محال استعمال آن کدام ، مثال ؟ — ٢٢٣. تعجبیه‌را بصوت وصدا چه خدمتی است ودرچه محال آنرا استعمال کنند ، مثال ؟ — ٢٢٤. نقاط انصرافیه‌را بانشاء چه خدمتی است ، ومواقع استعمال آن کدام ؟

فهرست مندرجات

بخش نخست

بخش دوم

۲۹۲ قاعده — ۳۸۱ تمرین — ۲۲٤ سؤال



خطیئات

صحیفه	سطر	خطا	صواب
۱۳	۲	و	—
۱۵	۱۳	نبیذ	نبید
۱٦	۱۵	ده	دو
۲٦	۱۰	رسته	رشته
۲۸	۱٤	گانی	گانه
۲۸	۱٤	پنجگاه	پنجگانه
۳۱	۲۰	زوند	زدند
۳۵	۲۱	شبوهٔ	شیوهٔ
۳٦	۷	از	—
۳۷	۱۰	تعریف	تصریف
٤۵	۱۸	اپر	ابر
٤۵	۲۹	آمیتخه	آمیخته
٤٦	۱۱	بن‌چاه	دربن‌چاه
٤٦	۲۳	کا	ی
٤۷	۷	اگر	گر
٤۹	۱۸	تعریف	تصریف
۵۱	۳	ژبان	زبان

صحیفه	سطر	خطا	صواب
۵۵	۱۶	جمل	درجمل
۵۵	۲۰	ول	دل
۹۱	۱۶	یٔ	ی
۹۲	۱۸	مکاتیب	مکاتب
۹۵	۲۱	حسن	حش
۹۷	۱۸	بجته	بجهته
۱۰۱	۱	قاعده	قاعدهٔ
۱۰۴	۱۲	بدانجا	بدینجا
۱۰۸	۱۳	مبندار	مپندار
۱۲۰	٦	عاریث	عاریت
۱۲۳	۲۰	کی	یکی
۱۲۵	٤	گذشته	—
۱۳۸	۱۲ ، ۱۳	آنشخس	آنشخص
۱٤۲	۹	فرق	فوق
۱٤۲	۱٤	۱٦۷	۱٦۸
۱٤۵	۲۱	صرج	صریح
۱۵٤	۱٦	بیاید	بباید
۱٦۷	۱۵	س	ش
۱۸۳	۵	که	—

صحیفه	سطر	خطا	صواب
۱۹۷	٦	ظرف	ظروف
۲۱۱	۱٤	و	تو
۲۲۷	۱٦	گریه	گریه
۲۲۸	۱۰	معترضه	معترضه را
۲۳٥	۱۷	ازرنده	ارزنده
۲٤۹	۹	فرمایش	فرمائش
۲٦۱	۱۳	خوایم	خواہم
۲۸۳	۱۸	وش	خروش
۲۸۷	٤	بچه	سروش، بچه
۲۹٦	۱٦	خیل	فیل
۳۰۱	۱۲	رهست	رهت
۳۰۲	۷	سکته، تعجبیه	تعجبیه، سکته
۳۱۲	۷	آنچهت	آنجهت
۳۲۳	۸	بجر	بجز
۳۳۱	۱٦	افرونه	افروته

